



# شعله جاوید

ارگان مرکزی  
حزب کمونیست (مائویست)  
افغانستان

جریده « شعله جاوید » ارگان مرکزی  
حزب کمونیست (مائویست)  
افغانستان است که عمدتاً در خدمت  
تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ  
مقاومت ملی مردمی و  
انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ  
خلق) قرار دارد.  
اساسنامه:  
حزب کمونیست (مائویست) افغانستان

اسد - ۱۳۸۶ ( اگست ۲۰۰۵ )

دوره سوم

شمار هشتم

جانبازی های شان انقلاب پروتتری را به نمر خواهد رساند!

به افتخار رفیق جعفر جانگوز و دیگر قهرمانان بخاک افتاده

## بیانیه کمیته جنبش انقلابی

### انترناسیونالیستی

... از دست دادن رفیق جانگوز و دیگر رفقا و روزمندگان حزب برای انقلاب  
در ترکیه و سراسر جهان فقدان غم انگیزی است. ولی آنها بیهوده جان  
نباختند. ثمره جانبازی ها و مبارزات آنها از بذره های انقلاب پرولتاریائی  
سربرد خواهد آورد، از بذرهائی که وسیعاً و عمیقاً در میان توده های تمام ملیت  
های ترکیه کاشته شده و در قلبها و روان شان به حیات ادامه می دهند...  
صفحه : ۱۷

## پیام به حزب کمونیست مائویست

### ( ترکیه - کردستان شمالی )

... جنرال های ترکی تا حال چند بار نقش فرماندهی بخش های مهمی از قوت های  
اشغالگر را بر عهده گرفته اند . مستشاران نظامی ترک یکجا با مستشاران  
نظامی امریکائی ، " اکادمی نظامی افغانستان " را که دران افسران اردوی رژیم  
دست نشانده تعلیم داده می شوند ، اداره می نمایند . دستان جنایتکار اردوی  
فاشیست ترکیه به خون توده های افغانستانی رنگین است . به سختی میکوشیم  
تادوش به دوش شمارفقا با این اردوی خونخوار و فاشیست بجنگیم . وقتی درفش  
جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان برافراشته شود، جزو تام های  
اردوی ترکیه همانند سایر قوت های اشغالگر، آماج این جنگ خواهند بود. جدا تلاش  
خواهیم کرد که فرارسیدن آن روز به درازا نکشد ...  
صفحه : ۱۸

## در انتخابات پارلمانی رژیم دست

### نشانده شرکت نکنید

... بورژوازی « قانونگرا » و « متمدن » بمحض اینکه احساس  
کند حاکمیتش در خطر است ، به عریان ترین شیوه های سرکوب  
متوسل میشود . او در واقع انحصار اردو و پولیس مسلح را مداوما در  
دست دولت خود نگه میدارد تا در شرایط عادی یا  
اتکاب آنها « حاکمیت دموکراتیک » خود را تامین کند و در شرایط  
اضطراری از آنها برای سرکوب توده ها استفاده نماید. با اینهم یک  
وجه مهم بقا و دوام " حاکمیت دموکراتیک " سرمایه دارانه  
در کشورهای سرمایه داری پیشرفته (امپریالیستی)، غارت  
و چپاول کشورهای تحت سلطه است که سود مضاعف برای  
امپریالیست ها را تامین می نماید و به آنها فرصت میدهد که با  
تطمیع بخشی از کارگران کشورهای شان، اشرافیت کاریگری را  
شکل دهند و از آن در جهت بقا و دوام سلطه شان کار بگیرند ...  
صفحه : ۲

نقد گذرانی از کتاب « افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... »

## تسلیم طلبی پارلمانتاریستی

... « کتاب » حاوی انحرافات و تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی  
زیادی است ، انحرافات و تسلیم طلبی هائیکه در تمامی بخشهای  
آن خود را نشان میدهد. ولی روی هم رفته ظاهر چنین به نظر میرسد  
که به استثنای چهار بخش آخر کتاب ، بخش های دیگر آن  
نظرات و مواضعی را مطرح مینماید که حداقل تسلیم طلبی های  
آشکار بخشهای دیگر بقیه الجیش سازمان منحل مذکور را دربر  
ندارد ...

صفحه : ۶

# در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده شرکت نکنید

غارث و چپاول کشور های تحت سلطه است که سود مضاعف برای امپریالیست ها را تامین می نماید و به آنها فرصت می دهد که با تطمیع بخشی از کارگران کشور های شان ، اشرافیت کارگری را شکل دهند و از آن در جهت بقا و دوام سلطه شان کار بگیرند . بناءً باید همیشه بخاطر داشت که یک پایه مهم دموکراسی امریکا و انگلیس و ... غارت و چپاول ما و امثال ما است و اگر این غارت و چپاول نباشد یاز میان برود ، آن دموکراسی ها نیز دوامی نخواهند کرد و یا لافل شدیداً به زحمت خواهند افتاد .

وقتی این مطاع سرمایه دارانه به کشور های تحت سلطه امپریالیزم راه می یابد ، تغییر شکل یافته و استحاله می شود و در نتیجه نمی تواند حتی همان کارکرد معمولی انتخابات بورژوائی را نیز داشته باشد . یک وجه مهم کارکرد انتخابات در چنین کشور هائی ، خدمت به بقا و دوام سلطه امپریالیزم است ، خواه این سلطه مستقیم باشد و از طریق قوت های اشغالگر امپریالیستی و رژیم دست نشانده آنها اعمال گردد و خواه غیر مستقیم باشد و از طریق یک حاکمیت وابسته به امپریالیست ها مزدور آنها تامین گردد. سلطه غیر مستقیم امپریالیست ها می تواند کم و بیش فریبنده و اغواگرانه باشد ، چرا که یک حاکمیت به اصطلاح ملی به مثابه روکش در جهت فریب توده ها می تواند عملکرد داشته باشد و آنان را دچار این توهم سازد که گویا می توانند از طریق انتخابات سرنوشت ملک و ملت را تعیین کنند . اما سلطه مستقیم امپریالیست ها که توسط قوت های اشغالگر و رژیم دست نشانده اعمال می گردد ، کمتر می تواند فریبنده و اغواگرانه باشد و توده ها را فریب دهد .

از لحاظ داخلی انتخابات و بازی های انتخاباتی در چنین کشور هائی صرفاً یک روپوش استتاری نازکی است بر چهره کریه استبداد نیمه فئودالی ( فئودال - کمپرادوری ) ، چرا که ساختار اقتصادی - اجتماعی

خواهند توانست به این " دسترخوان " راه یابند و بعد از راهیابی چه چیزی به دهان شان خواهد افتاد ، بعد از معلوم شدن نتایج بازی جاری و شروع کار مجامع " قانونگذار " رژیم ، روشن و مشخص خواهد شد . اما از هم اکنون سیل وعده و وعید های فریبنده پروژه های رنگارنگ اقتصادی و تعلیمی و صحتی و زراعتی و ... عطائی امپریالیست ها و مرتجعین خارجی بر سر و روی مردم باریدن گرفته است . در واقع این صحنه بازی ، سوداگرانه و بازاری است ، اما نه بازار بورژوائی اصیل است و نه خرید و فروش در آن طبق معیار های بورژوائی صورت می گیرد . همانگونه که بازار افغانستان یک بازار مستعمراتی - نیمه فئودالی است ، بازار انتخاباتی و خرید و فروش این بازار نیز چنین است .

بازی های انتخاباتی اصیل بورژوائی در کشور های سرمایه داری پیشرفته ( امپریالیستی ) چگونه اند ؟ مارکس درین مورد گفته معروفی دارد. او میگوید: انتخابات سرمایه دارانه به این معنی است که استثمار شونده هر چند سال بعد یک بار فرصت می یابند که کسی از استثمار کنندگان را برای حاکمیت بالای شان انتخاب کنند . تاریخ نشان داده است که توده ها هرگز نمی توانند از طریق انتخابات بورژوائی گامی فرا تر گذاشته و حاکمیت خود شان را شکل دهند .

بورژوازی " قانونگرا " و " متمدن " به محض اینکه احساس کند حاکمیتش در خطر است ، به عریان ترین شیوه های سرکوب متوسل می شود . او در واقع انحصار اردو و پولیس مسلح را مداوماً در دست دولت خود نگه می دارد تا در شرایط عادی با اتکا بر آنها " حاکمیت دموکراتیک " خود را تامین کند و در شرایط اضطراری از آنها برای سرکوب توده ها استفاده نماید . با اینهمه یک وجه مهم بقا و دوام " حاکمیت دموکراتیک " سرمایه دارانه در کشور های سرمایه داری پیشرفته ( امپریالیستی ) ،

خیل عظیمی از جنایتکاران جنگی " طالبی " و " جهادی " ، منتفذین شریر محلی ، آخوند های مرتجع ، جنایتکاران " خلقی " و " پرچی " ، بروکرات ها و تکنوکرات های خائن ظاهر شاهی و داود شاهی و تسلیم طلبان سابقا چپی ، برای ورود به پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده صف بسته اند . اینها مجموعاً کسانی اند که برای شرکت در نمایشات امپریالیستی - ارتجاعی فریبنده انتخاباتی و در نهایت برای خدمتگزاری به اشغالگران امپریالیست امریکائی ، انگلیسی ، .... آگاهانه اعلام آمادگی کرده اند . اینها خائنین و وطنفروشان آگاه اند و آگاهانه برای خیانت و وطنفروشی کمر بسته اند . در میان مجموعه کاندیداهای این بازی نمایشی کمتر کسی را می توان یافت که نا آگاهانه و مبتنی بر توهمات در این میدان اتن داخل شده و به دهل امپریالیست های اشغالگر برقصد . چنانچه چنین کسانی موجود نیز باشند ، تعداد آنها بسیار قلیل و غیر قابل محاسبه است . چانس ورود چنین افرادی به پارلمان مرکزی و حتی شورا های ولایتی رژیم پوشالی نیز شدیداً ضعیف است .

اینچنین است که پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی آینده رژیم پوشالی که در نتیجه این انتخابات فرمایشی به میان می آیند ، مجامعی خواهند بود متشکل از خائنین و وطنفروشان که آگاهانه برای اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان خدمت خواهند کرد . در واقع آنچه که امروز این خیل عظیم نامتجانس را به شرکت در بازی انتخاباتی فراخوانده و فردا در مجالس پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده گرد هم جمع خواهد کرد ، جاذبه و کشش " دسترخوان پر برکت " امپریالیست های اشغالگر امریکائی و غیر امریکائی است .

اینکه چه کسانی از طریق پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی

جامعه اصولاً نمی تواند زمینه ساز پیدایش و رشد دموکراسی، حتی باماهیت و صورت بورژوازی آن، باشد. بورژوازی ملی در این کشورها معمولاً ضعیف تر از آن است که بتواند زمینه ساز تحقق دموکراسی گردد. تاریخ نشان داده که حتی در صورتی که بورژوازی ملی در این کشورها به قدرت برسد، به سرعت تغییر ماهیت داده و به بورژوازی کمپرادور مبدل می گردد و نقش ملی و دموکراتیک خود را از دست می دهد. بورژوازی کمپرادور بمثابه دلال سرمایه های امپریالیستی خارجی، با ماهیت ضد ملی و ضد دموکراتیک خود نمی تواند اساسا نقشی برای تحقق دموکراسی داشته باشد. پیدایش و رشد دموکراسی در این کشورها قبل از همه مستلزم نابودی ساختار اقتصادی - اجتماعی این کشورها و مبارزه درین راستا است و این وظیفه ای است که در شرایط سلطه جهانی امپریالیزم فقط از عهده پرولتاریا می تواند بر آید. به عبارت دیگر، دموکراسی در کشور های تحت سلطه امپریالیزم فقط از یک طریق می تواند پیاده گردد و آن انقلاب دموکراتیک نوین است، یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا که جامعه را بطرف انقلاب سوسیالیستی می برد و نه بطرف سرمایه داری.

انتخابات برای پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، آخرین حلقه زنجیر شکلهی به رژیم دست نشانده است، سلسله ای که از جرگه خائنین ملی در «بن» شروع گردید و با انتقال قدرت به نوکر دست نشانده اشغالگران امریکائی و متحدین شان یعنی کرزی ادامه یافت. از آن پس، با حمایت نظامی و سیاسی و مالی مستقیم امپریالیست های اشغالگر، لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی آمدند و رژیم دست نشانده صاحب یک رئیس منتخب و یک قانون اساسی تصویب شده در لویه جرگه ها شد. رئیس منتخب در جرگه خائنین ملی «بن» و لویه جرگه اضطراری، یکبار دیگر از طریق انتخابات ریاست جمهوری، باز هم با حمایت نظامی و سیاسی و مالی مستقیم اشغالگران، به حیث رئیس جمهور منتخب بر سریر قدرت دست نشاندهی و چاکری باقی ماند. در طول این مدت امپریالیست های اشغالگر، نهاد های نظامی، امنیتی و اداری رژیم دست نشانده

را نیز از طریق حمایت های مستقیم نظامی و سیاسی و اقتصادی کم و بیش شکل داده اند. اما تمامی این اقدامات اشغالگرانه امپریالیستی نتوانسته است یک رژیم با ثبات و نیرومند در افغانستان ایجاد کند. یک رژیم دست نشانده ذاتاً در ماهیت خود، یک موجود پستی است و نمیتواند قدرت واقعی داشته باشد. چنین رژیمی به مثابه یک موجود طفیلی قسمی بار می آید که از هر لحاظ وابسته و متکی به اربابان خارجی اشغالگر بوده و بدون موجودیت قوت های اشغالگر امپریالیستی نمی تواند به حیاتش ادامه دهد. انتخابات برای پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده، قرار است که قوه مقننه این رژیم را در سطح کشوری و ولایتی به وجود بیاورد و شکلهی رژیم را از لحاظ رسمی تکمیل نماید. بعد از آن گویا در افغانستان رژیمی رویکار خواهد بود که دارای هر سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه و "صاحب" یک "اردوی ملی" و یک "پولیس ملی" و یک "رئیس جمهور منتخب" در راس تمامی قوه ها و تمامی قوت ها است. از این قرار باید مشکلی وجود نداشته باشد و "حاکمیت منتخب" بتواند کشور را "اداره" نماید. در چنین صورتی ضرورت به حضور قوای اشغالگر خارجی در افغانستان باقی نمی ماند. افسران و سربازان این قوت های "مهمان" و "مسافر" باید به خوبی و خوشی بتوانند بطرف خانه های شان بروند. اما چنین نیست و نمی تواند چنین باشد و چنین شود. تکمیل شکلهی رژیم، تکمیل شکلهی یک رژیم دست نشانده است و باعث نمی شود که ماهیت و ذات این رژیم دچار تغییر و تحول گردد. رژیم دست نشانده کماکان با تکیه بر قوت های اشغالگر امپریالیستی "و حمایت های سیاسی و مالی مستقیم اشغالگران، حاکمیت" اش را ادامه می دهد و حالت مستعمراتی کشور کماکان دوام می یابد.

"اعلامیه مشترک ایالات متحده و افغانستان" که به تاریخ ۲ جوزای ۱۳۸۴ مطابق به ۲۴ می ۲۰۰۵، در قصر سفید، میان جورج بوش و حامد کرزی به امضا رسید، این موضوع را صراحت داده و به اصطلاح جنبه قانونی به آن داده است. در این اعلامیه مشترک تحت عنوان "امنیت"، "ادامه انجام عملیات ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان." مورد

توافق قرار گرفته است. چند سطر پائین تر، یکبار دیگر در "اعلامیه مشترک" تاکید گردیده است که: "این واضح است که به منظور دسترسی به اهداف مندرج در این موافقتنامه، نیروهای ایالات متحده مستقر در افغانستان همچنان به تاسیسات میدان هوایی بگرام و تسهیلات آن در دیگر مناطق که میتواند با توافق جانبین تعیین گردد، دسترسی خواهند داشت. نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی بر اساس مشوره و ضوابط از قبل تعیین شده آزادی عمل خواهند داشت." "وقتی" اعلامیه مشترک "از" ادامه انجام عملیات ضد تروریسم در همکاری با نیروهای افغانستان "حرف می زند، در واقع می خواهد چنین وانمود کند که انجام این عملیات در افغانستان در اساس کار "نیروهای افغانستان" است و نقش نیروهای امریکا و "ائتلاف بین المللی" صرفاً همکاری با این نیروها است. این، حرف مفتی است که خود "اعلامیه مشترک" نیز به آن باور ندارد. به همین جهت، در سطور پائین تر "اعلامیه" صریحاً آزادی عمل نیروهای ایالات متحده و ائتلاف بین المللی در اجرای عملیات نظامی مقتضی مطرح می گردد. البته درینجا نیز از "مشوره و ضوابط از قبل تعیین شده" صحبت بعمل می آید که باز هم حرف مفتی است. از جانب دیگر میدان هوایی بگرام بصورت صریح روشن به قوت های اشغالگر امریکائی تسلیم داده شده است و پایگاه های نظامی دیگری نیز برای این قوت ها مدنظر گرفته شده است. تذکر در مورد "توافق جانبین" برای تعیین سائر پایگاه ها نیز حرف مفتی است.

واقعیت کاملاً روشن و مبرهن این است که نیروی اصلی جنگی در افغانستان، همان نیروهای اشغالگر امریکائی و متحدین شان در "ائتلاف بین المللی" هستند. نیروهای رژیم دست نشانده، نه در گذشته نقش محوری جنگی داشته اند و نه فعلاً دارند. تاجائیکه شواهد نشان می دهند و امضای "اعلامیه مشترک" میان بوش و کرزی نیز تأیید میکند، تأمدت های مدیدی در آینده نیز چنین نقشی نخواهند داشت. اینکه "اعلامیه مشترک" به میان آمده است و مجوز به اصطلاح قانونی برای دوام اشغال افغانستان فراهم گردیده است، خود تأکیدکننده این امر است.

از همان روز اول تجاوز قوت‌های امریکائی و " ائتلاف بین‌المللی " به افغانستان و اشغال این کشور توسط این نیروها، تا حال، در عملیات نظامی آنها، نه مشوره با طرف افغانستانی ( رژیم دست‌نشانده ) به مثابه یک اصل جدی مطرح بوده است و نه هم " ضوابط از قبل تعیین شده " ای در مورد وجود داشته است. اینک که مدت چندماه از امضای " اعلامیه مشترک " میگذرد، نیز تا حال هیچ ضوابط تعیین شده ای درین مورد وجود نیامده است. وقتی نیروهای امریکائی و " ائتلاف بین‌المللی " در افغانستان مستقر شدند، توافق طرف افغانستانی در تعیین پایگاه‌های این قوت‌ها اصلاً مطرح نبود و در طول چندسال گذشته نیز اصلاً مطرح نبوده است. یقیناً در آینده نیز تعیین‌کننده اصلی این پایگاه‌ها باز هم خود قوت‌های اشغالگر خواهند بود و نه رژیم دست‌نشانده .

حال فرض کنیم موضوعاتی مثل " توافق جانین "، " مشوره " و " ضوابط از قبل تعیین شده " و افعالات این حدویان حد مصداق پیدا نمایند. آیا این حالت میتواند تغییر کیفی جدی در وضعیت افغانستان بوجود بیاورد؟ نه، زیرا که این " توافق " و " مشوره " و " تعیین ضوابط " میان ارباب و نوکر صورت خواهد گرفت و نه میان دو طرف مستقل و متساوی الحقوق .

" اعلامیه مشترک " توسط خود اشغالگران و رژیم دست‌نشانده به " توافقنامه همکاری استراتژیک " معروف شده است . این کنیه برای اعلامیه مذکور، کاملاً با متن آن خوانائی دارد و در خود متن آن نیز از " همکاری استراتژیک ایالات متحده و افغانستان " صحبت به عمل آمده است . مضمون این اعلامیه صرفاً به مسائل مربوط به افغانستان محدود نمی‌شود، بلکه یکسلسله مسائل استراتژیک در رابطه با کشور های همسایه و همچنان منطقه و جهان را نیز دربر میگیرد. امپریالیست‌های امریکائی بر مبنای یک استراتژی نظامی و سیاسی دراز مدت منطقی و جهانی به افغانستان، آسیای میانه و منطقه خلیج داخل شده اند . " اعلامیه مشترک "، رژیم دست‌نشانده را به مثابه یک پادو دراز مدت در چوکات این استراتژی در نظر گرفته است . به بند های ذیل از متن " اعلامیه " توجه کنیم : " تشویق توسعه آزادی و دموکراسی در گستره منطقه؛ " حمایت از ابتکار افغانستان برای احیای

نقش تاریخی اینکشور بعنوان پلی میان آسیای مرکزی و جنوبی و ارتقای مناسبات منطقه‌یی از رقابت بهمکاری اقتصادی و سیاسی ؛ "

" تقویت همکاری میان افغانستان و همسایه های آن و دفع مداخلات در امور داخلی این کشور؛ "

" حمایت از روابط دوستانه همکاری میان مردم و تقویت روابط میان جوامع امریکا و افغانستان برای دسترسی به دیدگاه مشترک و همکاری در زمینه چالش‌ها و ظرفیت‌های موجود ؛ "

" مساعدت و حمایت از بازگشت افغانستان به اقتصاد منطقه‌یی و جهانی و سازمان‌های مورد نظر بین‌المللی؛ "

" تشویق و فراهم‌آوری سهولت برای حضور متصدیان ایالات متحده در بخش‌هایی که توسعه شرکت‌های افغانی و بخش خصوصی را در افغانستان سرعت میبخشد؛ "

" مشورت و اتخاذ تصمیم مقتضی مشترک در مواردی که به باور افغانستان تمامیت ارضی، استقلال و امنیت آن کشور در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است؛ "

" تداوم تبادل اطلاعاتی و استخباراتی؛ "

" تقویت روابط افغانستان با ناتو؛ "

" حمایت از ابتکار امنیت در مرز های افغانستان . "

در قسمت های دیگر این اعلامیه باز هم تاکید صورت میگیرد: " پایبندی افزایش توانمندی دولت افغانستان، این کشور همکاری اش را در مبارزه با تروریسم، تقویت امنیت منطقه‌یی ... ادامه میدهد؛ ... "

" ... ایالات متحده به تعهدات افغانستان در جهت ساختن چهار چوب قانونی و محیط مساعد برای بخش خصوصی و سرمایه‌گذاری ملی و بین‌المللی ...، باور دارد . "

در پایان اعلامیه اظهار تمینان میگرد که :

" ما مطمئن هستیم که همکاری استراتژیک ایالات متحده و افغانستان نقش محوری را در کمک به رسیدن افغانستان به این اهداف بازی خواهد کرد. " ( تاکیدات از ما است . "

توجه به تمامی مطالب فوق به روشنی نشان میدهد که امپریالیست های امریکائی آرزو دارند رژیم دست‌نشانده شان در افغانستان به مثابه یک پا دو گوش به فرمان در خدمت اهداف منطقی و جهانی آنها قرار داشته باشد . اگر مفاهیم واقعی و عملی این بند های " اعلامیه مشترک " را در نظر

بگیریم و آنها را با توافقنامه های امیران خائن محمد زائی با استعمارگران انگلیسی مقایسه نمائیم، متوجه میشویم که یک اساس مشترک و سه نکته اختلاف جدی میان آنها وجود دارند .

اساس مشترک این است که در هر دو مورد سرنوشت کشور و سرنوشت سیاست خارجی کشور به قدرتهای استعماری و امپریالیستی فروخته شده است .

یک اختلاف این است که استعمارگران انگلیسی افغانستان را به مثابه دیوار حائل میان هندوتانوی و متصرفات روسیه تزاری در آسیای میانه مینگریستند؛ ولی امپریالیست های امریکائی این کشور را به مثابه پلی میان آسیای میانه و آسیای جنوبی در نظر می‌گیرند. استعمارگران انگلیسی برای حفاظت هند تحت سلطه شان به این دیوار حائل ضرورت داشتند و امپریالیست‌های امریکائی برای انتقال نفت و گاز آسیای میانه به طرف جنوب، به این پل عبور نیاز دارند .

اختلاف دیگر این است که استعمارگران انگلیسی انحصار سیاست خارجی افغانستان را به این خاطر بدست گرفته بودند که امیران کابلی در محدوده افغانستان محصور بمانند و نقشی در بیرون از مرزها نداشته باشند؛ اما امپریالیست‌های امریکائی به این خاطر سیاست خارجی افغانستان را به معنی واقعی کلمه در انحصار گرفته اند که از دست نشاندگان شان علاوه از افغانستان در مسائل و منازعات منطقی نیز بحیث پادو کار بگیرند .

اختلاف دیگر این است که امیران دست‌نشانده انگلیس در امور داخلی کشور نسبتاً آزادی عمل داشتند، ولی رژیم دست‌نشانده کنونی از چنین آزادی عمل نسبی برخوردار نیستند. مثلاً انگلیس‌ها برای اردوی امیران دست‌نشانده شان کمک‌های پولی و تسلیحاتی معینی بعمل می‌آوردند، ولی سازماندهی و آموزش اردو بدست خود امیران بود. اما در وضعیت کنونی نه تنها تجهیز و تمویل اردو و پولیس رژیم دست‌نشانده، بلکه سازماندهی و آموزش آنها نیز توسط اشغالگران پیشبرده میشود و این کایکایک افسران و سربازان را دربر میگیرد .

این اختلافات از آنجا ناشی میشوند که استعمارگران انگلیسی امیران دست‌نشانده شان را بر تاج و تخت کابل نصب میکردند و بعد قوت‌های نظامی شان را از افغانستان بیرون میبردند. اما قوت‌های متجاوز امریکائی و

بقیه از صفحه : ۲۳

## چان چون چیانو رهبر برجسته مانوئیست

مرتفع ترین قله ای است که تا کنون بشر فتح کرده است. ارزیابی مانوئیستی ماززندگی چان مبتنی بر این درک است که انجام انقلاب فرهنگی پرولتاریائی برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و خدمت به اهداف آن، مطلقاً ضروری بود. آنهایی که فکر میکنند راه دیگری برای رهائی بشریت موجود است باید دست به استدلال بزنند و نه تهمت. این واقعیت که سوسیالیسم در چین سرنگون شد بخودی خود نشان نمیدهد که اشتباهاتی صورت گرفت. همانطور که انقلابیون چین در آخرین نبرد خود خاطر نشان کردند، در قرنهای گذشته، طبقه سرمایه دار در ابتدای تولدش، بارها دست به انقلاب علیه فئودالیسم زد و با هادراین مبارزه شکست خورد و عقب رانده شد تا اینکه بالاخره پیروز شد. راه پیروزی طبقه پرولتاریا از این هم سخت تر و پیچیده تر است و بیش از اینها شامل پیروزی و شکست خواهد بود. زیر پرولتاریا اولین طبقه انقلابی در تاریخ است که هدفش به قدرت رساندن یک طبقه استثمارگر بجای طبقه استثمارگر دیگر نیست و نمیتواند پیروز شود مگر اینکه تمام چهار کلیت از روی کره زمین محو شود. بنا بر این راه پر بیخ و خم تر خواهد بود و نه آنقدر علیه زنجیر هائیکه پتانسیل بشریت را به اسارت کشیده شورش خواهند کرد تا بالاخره موفق به در هم شکستن همیشگی آنها شوند.

کتاب شانگهای بانقل قولهایی از مارکس میگوید: "برای دست یافتن به علم مسیر نرم و راحتی موجود نیست" و "تنها آنانی که از خستگی راه و شبیهای تند آن نمی هراسند چانس دست یافتن به قله های سیمگون آنرا خواهند داشت." کتاب شانگهای ادامه داده و میگوید: "رهبران انقلابی پرولتاریا تمام عمر خود را صرف پایه گذاری و تکامل تئوری مارکسیستی کردند. با پیروی از نمونه برجسته آنان و با مطالعه عمیق آثار مارکس، لنین و صدر مائو باید سرسختانه بکوشیم بخاطر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و دست یافتن به کمونیزم درس اسرار جهان، بر این سلاح تئوریک مارکسیستی احاطه و تسلط پیدا کنیم."

امروز با ایستادن بردوش این غولها باید مارکسیسم را تکامل دهیم. این یک امر ضروری و طبیعی است. مانوئیستها از طریق تقطیر بیشتر تجارب سوسیالیسم و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی پیشروی خواهند کرد و حقایقی را که مانوئیسمه دون و یاران کشف کرده و برایش جنگیدند، بسط و تکامل خواهند داد.

اکثریت تبعیت خواهند کرد. در موارد نادری که چنین تبعیتی بعمل نیاید، اکثریت باز هم فیصله های خود را خواهد داشت. بهمین جهت شکلگیری "قوه مقننه" رژیم دست نشانده باعث تقویت گرایشات فئودالی در این رژیم خواهد شد. قرار است بخش معینی از اعضای پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی رژیم پوشالی رازنان تشکیل دهند. این زنان نیز ناگزیر خواهند بود موافق و منطبق با جو مسلط اسلامی حرکت کنند. آنها نخواهند توانست، و مقدم بر آن نخواهند خواست، جلو قانونگزاری های زن ستیزانه را بگیرند یا قوانینی در ضدیت با شونیزم مردسالارانه حاکم به تصویب برسانند.

با وجود تمامی اینها، بخش اخیر با ماهیت عمدتاً بورژواکمپرادوری وابسته به کشور های مختلف امپریالیستی، عمدتاً امپریالیسم امریکا، در چوکات "قوه مقننه" رژیم، نقش معینی بر عهده خواهد داشت. بناءً چنانچه گرایشات به اصطلاح غیر فئودالی آنها در امور قانونگزاری بازتاب معینی نیز پیدا نماید، ماهیت بورژواکمپرادوری خواهد داشت. بدینسان "قوه مقننه" رژیم "اساساً از نمایندگان طبقه فئودال و بورژوازی کمپرادور تشکیل خواهد شد و حضور نمایندگان سائرتبقات در آن در حکم هیچ خواهد بود.

باتوجه به تمامی مطالبی که در فوق بر شمردیم، وظیفه تمامی نیروها و شخصیت های انقلابی، دموکرات و میهن دوست در قبال انتخابات پارلمانی جاری رژیم دست نشانده این است که قاطعانه آن را تحریم نمایند، خود در آن شرکت نکنند و سائترین رانیز به عدم شرکت در این بازی فریبنده امپریالیستی - ارتجاعی تشویق نمایند. این کار یک خواست حد اقلی است که الزامات مبارزه برای استقلال کشور و آزادی مردمان کشور در شرایط کنونی از آنها طلب می نماید.

متحدین شان در "ائتلاف بین المللی"، افغانستان را مستقیماً تحت اشغال گرفته اند و در واقع راساً حاکمیت را بدست دارند.

"اعلامیه مشترک بوش و کرزی" و به بیان روشن تر "توافقنامه استراتژیک" آنها، خط رهنمودی پارلمان رژیم دست نشانده را در مورد قوتهای اشغالگر امریکائی پیشاپیش روشن و واضح کرده است. این پارلمان وظیفه دارد توافقنامه امضا شده و از قبل فیصله شده را تحت نام مجمع نمایندگان مردم افغانستان مورد تصویب قرار دهد و به اصطلاح حیثیت قانونی آنرا بیشتر سازد. به عبارت روشنتر، پارلمان رژیم دست نشانده وظیفه دارد بحالت مستعمراتی کشور را تائید کند "حیثیت قانونی" این حالت را بیشتر سازد.

از جانب دیگر پارلمان مرکزی رژیم دست نشانده یکجا با شوراهای ولایتی آن، با تکیه بر قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و طبق ترکیب عمده اعضای خود، وظیفه دفاع از حالت نیمه فئودالی کشور را نیز بر عهده خواهند داشت. این پارلمان و شوراهای ولایتی نه تنها مجبور اند در چوکات قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حرکت کنند، بلکه بر مبنای خواست واقعی اکثریت قریب به اتفاق اعضای خود نیز چنین خواهند کرد. از هم اکنون و پیشاپیش روشن و واضح است که اکثریت هنگفت اعضای پارلمان مرکزی و شورا های ولایتی را عناصر "جهادی" و "طالبی" سابقه، روحانیون مرتجع و متنفذین شریر محلی تشکیل خواهند داد. به همین خاطر "قوه مقننه" رژیم دست نشانده، از لحاظ اقتصادی - اجتماعی گرایش به تحکیم بیشتر مناسبات نیمه فئودالی خواهد داشت، از لحاظ سیاسی برای تحکیم بیشتر جمهوری اسلامی خواهد کوشید و از لحاظ فرهنگی برای فرهنگ مسلط نیمه فئودالی کوشش بیشتری خواهد کرد. در مقایسه با بخش اکثریت هنگفت پارلمان، جنایتکاران "خلقی و پرچمی، بوروکرات ها و تکنوکرات های ظاهرشاهی و داود شاهی و تسلیم طلبان سابقا چپی، اقلیت نا چیزی را تشکیل خواهند داد. تا جائیکه تجارب لویه جرگه ها نشان داده است و تجارب پارلمان مرکزی و شوراهای ولایتی نیز در آینده نشان خواهد داد، بخش اخیر، در موارد بسیاری از امور "قانونگزاری"، یابرمبنای باور های سیاسی شان و یابرمبنای ترس، از

### آدرس تماس برای اشتراک به سرویس خبری جهانی برای فتح

Aworldtowinnewsservice -  
subskribe@yahoo.com

آدرس پستی حزب کمونیست ایران (م ل م)

Postfach 900311 51112 Kohn  
GERMANY

نقد گذرانی از کتاب « افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... »

# تسلیم طلبی پارلمان‌تاریستی

## یک نظر اجمالی

" افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ( از تحمیل تروریزم تا صدور دموکراسی) " کتابی است که به تازگی منتشر شده است . تاریخ چاپ کتاب سال ۱۳۸۴ گفته شده است که از قرار معلوم باید اوائل همین سال باشد . نگارنده کتاب فردی بانام اصلی یامستعار "و. ائیژ" نمایانده شده است و ناشر آن نیز یک اداره نشراتی نا شناخته بنام " اداره دارالنشرافغانستان " . ولی به نظر میرسد که این مسئولیت گیری فردی درنگارش کتاب و مسئولیت گیری نشراتی اداره نشراتی نا شناخته درنشر " کتاب" ، بکارگیری یک نوع تاکتیک "هوشیارانه " در بیان نظرات و مواضع یک گروه سیاسی است. " کتاب" در داخل کشور و همچنان در خارج از کشور پخش شده و بمثابه اعلام مواضع بخشی از بقية الجیش سازمان منحلہ "ساما" مطرح شده است. بطور مشخص این کتاب بعنوان اعلام مواضع ، توسط یکی از رهبران قبلی سازمان مذکور اینجا و آنجا توزیع شده و از محتویات آن دفاع بعمل آمده است. از این جهت نقد " کتاب " در واقع نقد نظرات و مواضع گروه مذکور است و نه نقد نظرات و مواضع یک فرد .

کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " در ۲۳ صفحه به نگارش در آمده و متن آن تحت عناوین ذیل بیان گردیده است :

- پیشگفتار :
- نقش امریکا در تجاوز شوروی به افغانستان :
- افغانستان معبر عبور پایپ لاین نفت و گاز و راه ترانزیت کالا :
- امریکا سازنده طالبان و بن لادن :
- انتخاب مرگ و نابودی یاپذیرش تجاوز :
- اهداف اقتصادی و سیاسی امریکا در منطقه :
- انتقال بحران مزمن اقتصادی امریکا به بیرون :
- توجیه گران تجاوز :
- کمک یا غارت و چپاول :
- همسویی اصولی و تقابل جناحی :
- بازسازی ویرانگرانه :

- بهره گیری از مواد مخدر :
- کشت جایگزین تریاک :
- از تجاوز خونین تا نمایش مسخره :
- جلسه ی بن و نیرنگ های سیاسی دیپلماتیک :
- ترکیب و عملکرد حکومت موقت :
- لویه جرگه اضطراری و حکومت انتقالی :
- لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن :
- انتخابات :
- وضعیت نیروهای سیاسی- اجتماعی :
- چه میتوان کرد :

" کتاب " حاوی انحرافات و تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی زیادی است ، انحرافات و تسلیم طلبی هائیکه در تمامی بخشهای آن خود را نشان میدهد . ولی رویهمرفته ظاهر اچنین به نظر میرسد که به استثنای چهار بخش آخر کتاب ، بخش های دیگر آن نظرات و مواضعی را مطرح مینماید که حداقل تسلیم طلبی های آشکار بخشهای دیگر بقية الجیش سازمان منحلہ مذکور را در بر ندارد . حتی با یک مطالعه سرسری و اولیه " کتاب " می توان گفت که آن بخشهای کتاب مذکور علیه اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده ، بیان کننده نظرات و مواضع جدا مخالف است . اما در چهار بخش آخر "کتاب" انحرافات و تسلیم طلبی های طبقاتی و ملی آنچنان به وضوح خود را نشان میدهد که در همان نظراول جلب توجه میکند. دقت روی این انحرافات و تسلیم طلبی های آشکار ، انحرافات و تسلیم طلبی های بخش های قبلی " کتاب" را نیز بیشترین از پیش وضاحت میدهد و روشنتر میسازد. بهمین جهت نقد کتاب مذکور را اساسا روی مطالب همین چهار فصل متمرکز مینمائیم . یقینا این مقدمه مختصر و اولیه نمیتواند یک مقدمه جانبه باشد و صرفا به چند نکته پایه ئی توجه خواهد کرد .

## قهرمان مبارزاتی " کتاب "

کتابی که ادعای مخالفت و موضعگیری علیه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و رژیم دست نشانده و سائر مرتجعین را داشته باشد، قهرمان

و چهره نمونه مبارزاتی اش را در میدان مبارزه اصولی و قاطع ضد اشغالگران و مرتجعین خائن ملی جستجو مینماید. ولی کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " علیرغم به اصطلاح مخالفت علیه اشغالگران و سیاست های آنها و تمامی مراحل پروسه شکلدهی رژیم دست نشانده ( جلسه بن ، لویه جرگه اضطراری ، لویه جرگه قانون اساسی و قانون اساسی آن و انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده ) قهرمان و چهره نمونه مبارزاتی اش را از درون " لویه جرگه قانون اساسی " بیرون میکشد ، یعنی یکی از شرکت کنندگان در این " لویه جرگه " و به عبارت دیگر یکی از تصویب کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را بعنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه اش بر میگزیند. این قهرمان مبارزاتی و چهره نمونه رزمندگی " ملالی جويا " است که کتاب او را " زن متهور " لقب میدهد. کتاب این "چهره" را نمونه سازی مینماید و بعنوان یگانه نمونه مبارزاتی قابل ذکر در کتاب ، کل شیوه و اسلوب مبارزاتی اش را بر مبنای همین نمونه سازی بنا می کند . به گفته های کتاب در این مورد توجه کنیم :

" در همین جا بود که فقط یک زن متهور بمیدان آمد و گفت: "اینها حق ندارند در راس کمیته ها قرار بگیرند. اینها چنان بیکاران جنگی هستند. اینها ملوک ماراویران کردند . اینها املت ما نمی بخشد ... اینها باید در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر سپرده شوند ... " " ... فریاد این زن به تنهایی چون بمبی در درون لویه جرگه و بیشتر از آن در بیرون لویه جرگه طنین انداز شد مردم حداقل خواسته دل شان را درین فریاد یافتند و همه جاز این زن بعنوان قهرمان یاد میشد. چیزی را که نهادها و شخصیت های ملی طی سالها با خود گذری هاب دست میآوردند این خانم شجاع در یک لحظه و با چند جمله احساساتی بدست آورد. ازین حادثه به چند مسئله باید دقت کرد : " اول اینکه دل مردم چقدر از دست جنایتکاران بنیاد گرا این نمایندگان مسلح فنودالیزم دلال شده پر درد است و مردم چه نفرت عمیقی از آنها در دل دارند که با شنیدن چند جمله علیه شان این چنین سرتاسری شادی

میکنند . "

" دوم اینکه مردم چقدر به سخنگوی و بیانگر درد های شان نیاز دارند و بدنبال آن می گردند و در عمل نشان میدهند که از کسی که بتواند بازتاب دهنده ی خواست های شان و درد های شان باشد چه بیدریغ و نترس و همگانی به دفاع بر می خیزند و عملا به کمک و حمایت آن - حتی از دور ترین روستا ها - میشتابند."

" سوم اینکه مردم به سخنگوی و نماینده ی واقعگرا، مبارز و نترس نیاز دارند که در صورت لزوم بتواند خلاف جریان آب شناکند و برای بدست آوردن حیات جاویدان بستیزد. آنانی را که چون ماهی مرده فقط همسوی جریان آب برده میشوند نماینده و سخنگوی خود نمیدانند، ولو که این ماهی مرده هاسرخ و پرخط و خال وزینتی هم باشند. مردم میدانند که ماهی مرده به اعماق دریا نمی تواند شناکند ، خود را به موج نمیزند، نمی ستیزد و در پی بدست آوردن حیات جاویدان هم نیست که حتی آبرآ گنده میکند. سرانجام هم خوراک لاشخواران و یاحرام خور دیگری میشود ."

" چهارم اینکه چند جمله ی ملالی جويا در لویه جرگه به همه باید آموخته باشد که نفوذنا کار کردن در نهادها و جرگه های ارتجاعی زمانی مفید، موثر و مردم پسند است که از درون آن نهاد فریاد حق طلبانه مردم، حتی اگر توسط یک نفر و در چند جمله هم باشد، بلند و رسا به بیرون برآید و به دیگران و به همه حالی شود که اینجا چه میگردد و ماهیت این نهاد چیست ؟ و ما چه میخوایم ؟ "

" پنجم اینکه اگر مسائل مطروحه در چنین جرگه ها و جلساتی هماهنگ و سازمانیافته مطرح شود و نهاد منظمی بتواند ضمن سازماندهی یک اپوزیسیون، ولو کوچک و حتی یک نفر، در تبلیغ و بهره برداری از آن مسائل، منظم عمل کند و آنرا به عنوان یک انگیزه در فضای مسائل دیگر سیاسی اجتماعی در جهت منافع مردم بکار گیرد ، درینصورت نتیجه و فرآیند چنین مسئله ی چند چندان است. اینجا ست که طبقه و لایه های محروم جامعه نیز سخنگوی خود را در مسائل مطروحه ی روز هم در وجود یک جمع میبینند و در صفت بندهای اجتماعی نیز موقعیت ها مشخص میشوند، و... "(صفحات ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰ و ۱۶۱ کتاب)

برای اینکه معنی و مفهوم حقیقی این نمونه سازی واضح گردد در قدم اول لازم است در مورد " ملالی جويا " و مبنای سیاسی اقدام " متهورانه " وی روشنی انداخته شود .

تجاوز امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور بر پایه یک ائتلاف

امپریالیستی و ارتجاعی بین المللی صورت گرفت. نیروهای ارتجاعی داخلی گوناگونی این تجاوز و اشغالگری را استقبال کرده و به پیشواز متجاوزین و اشغالگران امپریالیست شتافتند .

یکی از این دارودسته ها، باندارتجاعی رویونیستی بود- وهست - که " ملالی جويا " به آن تعلق دارد و تحت رهبری آن فعالیت مینماید. شامل بودن این باند در جمع تسلیم طلبان ملی به پیروی از قدرت ارتجاعی خارجی رویونیستی است که این باند به آن وابسته است. قدرت رویونیستی مذکور علیرغم اینکه در افغانستان قوت نظامی ندارد اما از لحاظ سیاسی از تجاوز و اشغالگری امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان حمایت مینماید. این قدرت ارتجاعی از رژیم دست نشانده پشتیبانی مینماید و در ساحت مختلف به آن یاری میرساند.

باند تسلیم طلبی که " ملالی جويا " به آن تعلق دارد، در چوکات حمایت از متجاوزین و اشغالگران امپریالیست، از رژیم دست نشانده حامد کرزی نیز حمایت مینماید. البته این حمایت قسمی است که تمامی جناحهای رژیم را در بر نمی گیرد، بلکه بطور خاص حامد کرزی و به عبارت دیگر جناح حامد کرزی که جناح مورد حمایت خاص امپریالیستهای امریکائی است را شامل می گردد. تمامی تبلیغات و فعالیت های عملی این باند بر محور حمایت از جناح حامد کرزی ، و مقدم بر آن حمایت از متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکائی و متحدین شان، در مخالفت با جنگ سالاران جهادی پیش برده می شود .

اینچنین موضعگیری ای بطور خاص در لویه جرگه قانون اساسی نیز به روشنی مشهود بود . " ملالی جويا " و کسان دیگری مثل او بطور صریح و علنی از حامد کرزی حمایت می نمودند و مخالفت شان با جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه را بر مبنای همین حمایت پیش می بردند . " ملالی جويا " در مخالفت علیه اشغالگران امپریالیست تهوری از خود نشان نداد. او مخالف رژیم دست نشانده در کلیت آن نبود . او مخالف لویه جرگه بعنوان یک نهاد سنتی فئودالی و مدافع مرتجعین نیز نبود. او حتی مخالف شرکت جنگ سالاران جهادی در لویه جرگه قانون اساسی نیز نبود. او صرفا با قرار گرفتن رهبران جهادی در راس کمیسیون های لویه جرگه مخالف بود و در همین مورد بدو که به اصطلاح احساساتی شد و " تهور " از خود نشان داد خواهان محاکمه آنها در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر گردید . این درخواست اخیر دو وجه داشت . وجه اول همراهی با جناح کرزی در مخالفت با جنگ

سالاران جناح مخالف در لویه جرگه بود، جناحی که خواهان سیستم پارلمانی بودند و با سیستم ریاستی مورد حمایت کرزی مخالفت میکردند . مخالفت میان جناح کرزی و جناح مخالف مذکور به مفهوم مخالفت میان شونیست های پشتون و مرتجعین غیر پشتون نیز بود و از این نظر ، " ملالی جويا " یکجا با جنایتکارانی مثل سیاف و همقماشان او، از جناح شونیستهای حمایت میکرد . وجه دوم چشم داشت از امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بود که هم اکنون " محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشر " را بعنوان یک حربه بین المللی علیه یکتعداد از مخالفین شان در جهان در دست دارند. اینکه مردمان افغانستان نباید جنایت کاران جهادی ، و همچنان جنایت کاران طالبی و جنایتکاران خلقی و پرچی، را ببخشند و باید آنها را به محاکمه بکشانند، یک حق مسلم شان است. اما " محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشری " جاری ربطی به این حق مسلم مردمان ستم دیده کشور ندارد. " ملالی جويا " از طریق تقاضا برای تدویر محاکمات بین المللی جنایات علیه حقوق بشر " در واقع از امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر امریکائی و متحدین شان میخواست که جنایتکاران جهادی افغانستانی را همانند جنایتکارانی چون رئیس جمهور سابق صربستان از قدرت بر اندازد و قدرت بیشتری به او و رفقاییش در رژیم دست نشانده عطا نماید. این خواست در واقع خواستی برای خوشخدمتی بیشتر و ادعای نوکری و فاداران تر به بارگاه امپریالیستها است، خواستی که در عین تسلیم طلبانه بودن خود توهم آمیز نیز هست و این توهم را دامن میزند که متجاوزین و اشغالگران امریکائی و متحدین شان تصفیه جنگ سالاران جهادی از مراجع قدرت دولت دست نشانده را بطور کل در دستور کار شان دارند .

حرکت " ملالی جويا " در لویه جرگه قانون اساسی مورد حمایت وسیع قرار گرفت. اما این حمایت وسیع، حمایت توده های رزمنده ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده نبود ، بلکه درست برعکس آن، حمایت امپریالیست های متجاوز و اشغالگر، حمایت بروکرات ها و تکنوکرات های جناح کرزی در رژیم دست نشانده ، حمایت منسوبین باند رهبری کننده " جويا " و هم رنگان شان، حمایت ائتشارمیانی متوهمی که خواهان زدن جنگ سالاران توسط اشغالگران هستند و حمایت توده های متوهم در کشورهای غربی بود. هر گروه مترقی و انقلابی، ای که از ملالی جويا حمایت کرده باشد، کار نادرستی انجام داده است .

"احساسات" نشان دادن اودرلویه جرگه قانون اساسی برای آرایش این جرگه ضرور بود. البته بر مبنای این "احساسات" نوکران قدیمی و امتحان داده امپریالیست‌ها از راس کمسیونهای لویه جرگه قانون اساسی کنار زده نشدند، اما این "احساسات" در حد خود به اندازه ارزشی که برای امپریالیست‌ها داشت، مورد تقدیر و نوازش قرار گرفت. رادیوها، تلویزیون ها و مطبوعات امپریالیستی و سوسیالیست "احساسات" را تقدیر کردند و "زن قهرمان" با اعطای نشان و مدال از سوی امپریالیست‌ها مورد نوازش قرار گرفت.

بر عکس تصویر غلطی که کتاب ارائه مینماید، توده های وسیع از همان روز اول و بلافاصله پس از "تهور" نشان دادن "ملالی جویا"، او را بعنوان "آدم امریکا و کرزی" مشخص ساختند. ولی نمونه سازی مبارزاتی "کتاب" از "ملالی جویا" تا آنجا پیش میرود که حرکت او و حرکت‌های مشابه آنرا منشا مولد صفت‌های اجتماعی و بیداری مبارزاتی توده ها قرار میدهد، به اندازه زحمات چندین ساله و قربانی های وسیع سازمان های سیاسی مردمی عامل محبوبیت توده های قلمداد مینماید، مثال برجسته حرکت خلاف جریان تلقی میکند در نهایت "آب حیات" و عامل "حیات جاویدان" اعلام مینماید.

با انتخاب "ملالی جویا" بعنوان قهرمان و چهره مبارزاتی نمونه است که "کتاب" به مگاک پارلمان تاریزم می افتد و صریحاً وی هیچ شرم و آزر می بیان میدارد:

"... باید تشکل سرتاسری را بمثابة بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود هم مردم را از سر گردانی، بی برنامه‌گی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم بابرنامه میتواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروندو به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بکنند و طرحهای سالم خود را بگوش مردم برسازند." (صفحه ۲۱۳ کتاب)

و همچنان: "... در مسائل دیگری مثل پارلمان و جرگه ها و غیره نیز میتوان نماینده فرستاد، اما بابرنامه‌ی روشن و موضع انتقادی از همه نا بسامانی ها و افشای زویندها و خورد و بردها و سیاستهای ضد مردمی حکام وقت." (صفحه ۲۲۵ کتاب)

#### مغالطه نویسی در مورد جنگ خلق و م ل م ها

طبیعی است که "کتاب" بابرگزیدن راه "آسان" پارلمان تاریزم در سیاست، از "ماهی های سرخ" خوش نشانید و چنین ماهی هائی را یکسره "ماهی

های مرده" بداند. گفته های کتاب درین مورد واقعا جالب و افشا کننده مواضع سیاسی حقیقی نویسنده یا نویسندگان کتاب است:

"بخش دیگری هم با زدن اشاره ی چپ فقط نق نق میکنند و بر خوب و بد خط بطلان میکشند، آنچه در این قماش دیده نمیشود عمل سازنده و موثر است. عده ی ازین نیروها که در متن جنگ آزادیبخش ضد شوروی سیاسی شده اند از نهاد های مختلف تفنگی بدست آورده بودند، تجربه ی مبارزاتی شان در همان جنگ و تفنگ بدوشی خلاصه میشود. یا به یک خاطره ی پیروزمند نبرد مسلحانه شان دلبسته اند و آنرا اصولی ترین شیوه و تفکر در مبارزه میشناسند، یا اینکه الگوها و ایده آل های رزمنده ی از نهادهای انقلابی در دوران مبارزه مسلحانه شان را برگزیدند و از آنها پیامبران نامرسل ساخته اند. هر شیوه و روش دیگر مبارزاتی را بهمان محک میزنند و چون با آن همنوائی نداشت مهر بطلان را بر آن میکوبند.

این "چپروان بیمار کودک" هرگز بخود زحمت نمی دهند که شرایط و اوضاع مختلف را بمطالعه بگیرند و متناسب با شرایط شیوه ها و تاکتیک های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود میپوسند و هوگو گویان بیماری از آب در میانند که فقط کج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان میکنند." (صفحات ۶۲ و ۶۳ کتاب)

"در مورد اینکه آیا چپی ها با چنین تحلیل و تشخیصی هم اکنون شعار جنگ آزادیبخش را مطرح میکنند؟ چپی ها میگویند که جنگ عالیترین شکل مبارزه ی سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند میکند که مطمئن شود او لاراه دیگری نیست و دو ما اکثریت مردم آنرا می پذیرند و از آن حمایت میکنند. هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانیهای زیادی را امپریالیست‌ها و فوندمنتالیست‌ها در جنگهای ویرانگر شان بر کشور ما تحمیل کرده اند، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابة یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند. از نظر چپ جنگ توده ای بعنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد." (صفحه ۲۲۲ کتاب)

"گفته میشود که عده ای از چپی ها با هرگونه کار دموکراتیک مخالفت میکنند و آنرا همسویی با ارتجاع و امپریالیزم میخوانند. ولی عده ی دیگر چپی ها بر خورد فوق را بر خوردی خشک و مجرد میدانند و استدلال میکنند که گروه فوق در متن جنگ مسلحانه سیاسی شده اند و تجربه ی

شان فقط در مخفی بودن و جنگ مسلحانه علیه دشمن خلاصه میشود لذا چیزی غیر از آنرا نمی پذیرند. در حالیکه هرگز مقهور نیست یک گروه مبارز از آغاز پیدایش تا رسیدن به حاکمیت فقط جنگ مسلحانه بکند.

تاریخ مبارزات جهان مالا مال و سرشار است از اشکال مبارزات اتحادیوی کارگری، دهقانی، دانشجویی، صنفی و هکذا فرکسیون های مبارز پارلمانی و بسیاری از انقلابیون جهان در موسسات و نهادهای خصوصی و یادولتی کار میکردند، کارگر بودند، محصل بودند، مامور پائین رتبه بودند، اساتید دانشگاه ها، معلمین مکاتب بودند، وکیل و قاضی و روسای ادارات بودند و هستند. این چه تفکری است که یا جنگ مسلحانه و یا هیچ، یا مبارزه حرفه ای و یا هیچ؟ این تفکر انحرافی است و نمی تواند با منافع مردم سازگار باشد و از واقعیت زندگی به دور است." (صفحات ۲۲۶ و ۲۲۷ کتاب)

به نظر نمیرسد که مغالطه کاربهای "کتاب" در مطالب نقل شده فوق ناشی از بی اطلاعی و کمبود معلومات باشد. نویسنده یا نویسندگان کتاب بطور عمدی و قصدی در بیان و توضیح مطالب مغالطه کاری میکنند تا گویا پایه های استدلالات شان را محکمتر نمایند.

۱- استراتژی مبارزه مسلحانه و جنگ توده ای طولانی و شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید" طرح و شعاری نیستند که از زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی بوجود آمده باشند. این طرح و شعار به همراه سایر طرحها و شعارهای پایه ای جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) افغانستان، منجمله تحریم پارلمان تاریزم، از همان روز اول پیدایش این جنبش هادرده چهل شمسوی و بمثابة اصول پایه ای آنها مطرح گردیده اند. این مسئله آنچنان روشن و واضح است که هر فرد افغانستانی ای که اطلاعات اندکی نیز از مسایل سیاسی افغانستان داشته باشد میداند که مائوئیست‌ها و شعله ای ها از همان روزهای اول فعالیت‌های مبارزاتی شان پارلمان تاریزم و استراتژی مبارزه مسالمت آمیز را رد میکردند و طرفدار "جنگ توده ای طولانی" بودند و شعار "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید" و رزبان شان بود. بهمین جهت اولین کسانی که طرفداران "جنگ توده ای طولانی" و تحریم کنندگان پارلمان تاریزم در افغانستان را مبتلابه "بیماری کودکانه چپروی" خواندند، نویسنده یا نویسندگان کتاب مورد بحث نیستند، بلکه رویزیونیست های «خلق» و پرچمی در دهه چهل بودند.



بنابر این مسئله این نیست که طرفداران فعلی مبارزه مسلحانه و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست ورژیم دست نشانده، بطور مشخص اعضا و اداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بخاطری که طبق ادعای نویسندگان کتاب، تجارب سیاسی شان صرفاً به دوران جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیزم شوروی خلاصه میشود، طرفدار مقاومت مسلحانه و جنگ علیه اشغالگران ورژیم دست نشانده هستند. مسئله این است که نویسندگان یا نویسندگان "کتاب" با استراتژی جنگ خلق (جنگ توده‌ئی طولانی) و تحریم پارلماناریزم که دو پایه از پایه‌های ایدئولوژیک - سیاسی بنیادی جنبش کمونیستی (مائوئیستی) و جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) در افغانستان را تشکیل میدهد، بیگانه شده اند و به زبان روزیونیستهای «خلقى» و پرچمی حرف میزنند. سوءاستفاده از کتاب "بیماری کودکانه چپ‌روی در کمونیزم"، اثر لنین، توسط روزیونیست ها و اپورتونیست‌ها از سابقه طولانی در جنبش کمونیستی بین المللی برخوردار است. نویسندگان "کتاب" نازه به این "هوشیاری سیاسی" دست یافته اند. مبارک شان باشد! ولی لازم نیست مغالطه کاری کنند و صرفاً طرفداران فعلی جنگ خلق در افغانستان را "کودکان بیمار چپ‌رو" بخوانند، بلکه همانطوری که بینش شان در اساس حکم میکند، باید کل جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را از همان روز اول پیدایش آنها مشمول این "لطف" و "مهربانی" بسازند!! اما چنین نمی‌کنند، زیرا که بیگانگی شان با طرح‌ها و شعارهای بنیادی جنبش مافاشورسوامی شود و این به نفع شان نیست. بنابرین کسانی را بنام سیاسی شده‌های دوران جنگ مقاومت ضدسوسیال امپریالیزم شوروی اختراع می‌کنند و آنها را "کودکان بیمار چپ‌رو" میخوانند!

۲ - پذیرش استراتژی جنگ خلق (جنگ توده‌ئی طولانی) به معنی نفی اشکال غیر جنگی مبارزه بطور مطلق نیست، بلکه به معنی این است که جنگ خلق محور کل مبارزات است و تمامی اشکال دیگر مبارزاتی باید در خدمت آن باشد. به این معنی که تا زمانی که این جنگ برپا نگردد اشکال غیر جنگی مبارزات در خدمت تدارک برای برپائی آن و پس از آنکه برپا گردید، در خدمت پیشبرد آن قرار داشته باشد. به نظر نمیرسد که نویسندگان کتاب "، برنامه و اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان" را ندیده و خوانده باشند. این اسناد ماه قبل از

انتشار "کتاب"، در ویب سایت حزب و همچنان بصورت چاپی انتشار یافته و قبل از آن نیز مسوده های این اسناد منتشر گردیده اند.

در صفحه ۹۵) برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در مورد "مقاومت ملی مردمی و انقلابی" بصراحت بیان گردیده است:

"مقاومت ملی مردمی و انقلابی باید یک مبارزه همه جانبه و دارای اشکال گوناگون باشد. از آنجائیکه کشور تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان قرار دارد، شکل مسلحانه این مقاومت عمده است و سایر اشکال این مبارزه تابع آن است. بعبارت دیگر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکل عمده این مقاومت است و اشکال مبارزاتی غیر جنگی، علیرغم اینکه غیر قابل انصراف اند، نقش تابع فرعی دارند."

به تاسی از همین حکم برنامه است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با قرار داشتن در مرحله تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بمثابة شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان، تمامی اشکال مبارزاتی (نظامی و غیر نظامی) را با قرار دادن در خدمت اجرا و پیشبرد وظیفه عمده به پیش میبرد. بعبارت دیگر حکم برناموی مذکور صرفاً یک موضعگیری تئوریک نیست بلکه نمودهای روشن و مشخص عملی مبارزاتی دارد. منسوبین حزب و همچنان مشمولین پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان در طول چند سالی که این پروسه دوام کرد، نمونه‌های عملی روشنی از مبارزات سیاسی ملی - دموکراتیک داشته و دارند. به نظر نمیرسد که نویسندگان "کتاب" از این فعالیت‌های مبارزاتی بی اطلاع و بیخبر باشند. آنها در این مورد بصورت عمدی مغالطه کاری میکنند تا طرفداران جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، و بصورت مشخص حزب کمونیست (مائوئیست)، را نظامیگرهای غیر سیاسی و نامودساخته و تسلیم طلبی‌های شان را رنگ و لعاب سیاسی بدهند.

۳ - آنچه در این قماش دیده نمی‌شود عمل سازنده و موثر است "این تعریفی است که نویسندگان کتاب بقول خود شان از مبتلایان به "بیماری کودکانه چپ‌روی" بعمل می‌آورند تا خودشان را پرانیس‌های اهل عمل مبارزاتی و "چپ‌روان" را تندگویان حراف و بی عمل وانمود سازند.

جریان عمل مبارزاتی و بطور مشخص جریان عمل مبارزاتی بعد از تجاوز امپریالیست‌های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال این کشور و شکلهای رژیم دست نشانده توسط

اشغالگران، یک "محک تجربی" واضح و روشن است. این "محک" بخوبی نشان میدهد که چه کسانی در شرایط اشغال امپریالیستی کشور و حاکمیت رژیم دست نشانده و پوشالی عمل سازنده و موثر در جهت تامین استقلال کشور و تامین حاکمیت ملی مردمان کشور و در جهت برآورده شدن منافع اساسی توده هادرسیر انقلاب انجام میدهند و چه کسانی راه بی ابرویی و تسلیم طلبی در قبال امپریالیستهای اشغالگر ورژیم دست نشانده را در پیش گرفته و هر قدر در این مسیر بی حیثیت تر و رسواتر میشوند، باز هم تلاش بعمل آورند که سازش کارپها و تسلیم طلبی‌های شان را توجیه نمایند.

مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها بلا فاصله پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در امریکا و روشن شدن قصد امپریالیست‌های امریکائی برای لشکر کشی و تجاوز به افغانستان، ضرورت عاجل تامین وحدت میان شان را بر مبنای خط درست و اصولی م ل م در یک حزب کمونیست واحد درک کردند و "پروسه وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان" را بر راه انداختند. آنها در جریان پیشرفت تقریباً دوونیم ساله این پروسه توانستند به برنامه و اساسنامه حزبی و احد دست یافته و باتدویر "کنگره وحدت جنبش کمونیستی م ل م افغانستان" و تصویب برنامه و اساسنامه حزبی واحد در این کنگره، وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی میان مشمولین "پروسه وحدت..." را تامین نمایند. اینک مدت بیشتر از یکسال است که حزب برای تحکیم وحدت بدست آمده و گسترش صفوف خود مبارزه مینماید. حزب به مبارزاتش در هر دو سطح کمونیستی و ملی - دموکراتیک با اصولیت و شجاعت ادامه میدهد و در فرش مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست ورژیم دست نشانده را در مسیر تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بلندنگه داشته و از طریق نشرات، تبلیغات شفاهی، فعالیت‌های توده‌ئی ملی - دموکراتیک در اشکال گوناگون و در داخل و خارج کشور، این مبارزه را پیش برده است. ما بصورت مشخص علیه تمامی مراحل شکلهای رژیم دست نشانده توسط امپریالیستهای اشغالگر موضعگیری نموده ایم. مانه تنها جلسه بن را بمثابة گردهمائی خانئین ملی و لویه جرگه اضطراری را بمثابة حرکتی از سوی امپریالیست‌های اشغالگر برای شکلهای بیشتر رژیم دست نشانده افشا نمودیم، بلکه لویه جرگه قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده را رسماً تحریم نمودیم و در حد توان برای

تحقق عملی این تحریم از لحاظ تبلیغاتی و عملی تلاش کردیم. اینک حزب ما در مورد انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده نیز اعلام تحریم کرده و برای برآورد انداختن بک حرکت سیاسی متحدانه درین راستاتمامی نیرو و هوشخصیتهای انقلابی، ملی و دموکرات را بیک اتحاد عمل مبارزاتی فرا خوانده است. اینها تماما از نظر نویسندگان " کتاب " نشاندهنده عدم موجودیت سازندگی و کار موثر در نزد مارکسیست - لنینیست - مائوئیستها است. اما ببینیم " سازندگی " و " موثریت کاری " نویسندگان " کتاب " و رفقای شان از چه قرار بوده است ؟

افراد دسته های زیادی از رفقای نویسندگان " کتاب " در داخل و خارج کشور ، از همان روز اول تجاوز امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و شکلهی رژیم دست نشانده توسط آنان ، به اشکال و صور گوناگون با این پروسه هم نوا و هماهنگ گردیده و بطور صریح و آشکار در مسیر سازشکاری و تسلیم طلبی قرار گرفتند . این راه تسلیم طلبانه و سازشکارانه سالها قبل که گویا هنوز سازمان مربوطه و " جبهه " مرتبط به آن رمقی داشت، توسط رهبری تسلیم طلب و البته تحت نام موضعگیری " جبهه " فرمولبندی شد و در یک سند تسلیم طلبانه بطور آشکار و صریح از ضرورت حضور قوای صلح ملل متحد و ضرورت تامین دموکراسی در افغانستان از این طریق دفاع بعمل آمد. مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهادر همان زمان بیان داشتند که این مشی تسلیم طلبانه نه تنها در ضدیت بام ل م قرار دارد، بلکه با خط برنامهی سازمان مربوطه نیز متناقض است. آنها در همان زمان انتشار سند حاوی این مشی تسلیم طلبانه رانه تنها ادامه تسلیم طلبیهای قبلی در سازمان مذکور بلکه نشانه ای از انحلال رسمی ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن اعلام کردند .

افراد دسته های متذکره از کانال های گوناگون و به صور و اشکال مختلف در هم نوازی و هماهنگی با تجاوز و اشغال و رژیم دست نشانده قرار گرفته و علنا به دفاع نظری و عملی از این سازشکاری و تسلیم طلبی شان پرداختند. نزد ظاهر خانی ها شتافتند ، جلسه بن را تأیید کردند، با لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی هم نوازی کردند ، به ساز انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده رقصیدند و برای شرکت در نهاد های مربوط به رژیم دست نشانده " مساعی جمیله " به خرچ داده و در تحکیم و تقویت این نهاد ها عملی انجام گرفتند. کسانی که امروز کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی

امریکائی ... " مینویسند، اگر نگوییم مدتها در همراهی و همگامی کامل با این سازشکاری ها و تسلیم طلبیهای باقی ماندند، لا اقل میتوانیم بگوئیم که نظاره گری احساس و تأیید گر عملی حرکت های مذکور گردیدند. حال پس از آنکه آب از سر شان گذشته و از یکجانب چیز چندان از " تخت پر خون " امپریالیزم و ارتجاع بدست شان نیفتاده و از جانب دیگر دارو دسته ای هم برای شان باقی نمانده است ، کتاب مینویسند و علیه تجاوز امریکا به افغانستان کتاب مینویسند و برین مبنای پیشنهاد تشکیل کمیون مشترک برای تامین وحدت جنبش چپ را بمیان میکشند. ولی این پیشنهاد مبتنی بر نمونه سازی مبارزاتی " ملالی جویا " میسازند و با مغالطه کاری آشکار علیه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها و بطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای تشکیل " فراکسیون پارلمانی چپ " در درون پارلمان آینده رژیم دست نشانده فراخوان میدهند. این فراخوان در واقع فراخوان وحدت میان رویونیست های تسلیم طلب باندر رهبری کننده ملالی جویا و امثال شان، افراد دسته های متشتت و پراکنده سازمان قبلی نویسندگان کتاب و سایر افراد دسته های همقماش شان است. از هم اکنون واضح و روشن است که این فراخوان بی نتیجه و ناکام است و به هیچ جانی نمیتواند برسد . بر مبنای این فراخوان نه وحدتی بوجود میآید و نه هم فراکسیون پارلمانی " رزمنده " ای . اگر هم چیزی بوجود بیاید یک جمع تسلیم طلب و سازشکار بزرگتری خواهد بود که به امید دریافت پاره استخوان های بیشتری از خوان یغمای امپریالیزم و ارتجاع ، برای تحکیم و تقویت رژیم دست نشانده و آرایش به اصطلاح دموکراتیک تجاوز و اشغالگری امپریالیستی باز هم دعای خیر خواهد کرد .

این است مفهوم " سازندگی " و " موثریت کاری " نویسندگان " کتاب " که مبارک خودشان باد !  
 ۴ - " این چپ روان بیمار کودک هرگز بخود زحمت نمیدهند که شرایط و اوضاع مختلف رابه مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط، شیوه ها و تاکتیکهای مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود میسوزند و هجو گویان بیماری از آب در میآیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان میکند . " در مورد شرایط و اوضاع کنونی و اینکه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها و بطور مشخص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان آنرا چگونه میبیند و نویسندگان " کتاب " چگونه ، جداگانه مکتب خواهیم کرد. در اینجای بینیم که

این " سیاستمداران پخته و هوشیار " چگونه بر مبنای تحلیلی که از شرایط و اوضاع جاری دارند ، در لاک خود نمی پوسند و بالندگی و پیشروی دارند ؟ چگونه هجو گویان بیمار نیستند " مثبت نگران سالم " اند و چگونه عزلت نشین و دلخوش به یکی دو همنشین همانند نیستند بلکه در سطح وسیع و میدان فراخ فعالیت دارند ؟ از جانب دیگر می بینیم که مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هادر چه حالت و وضعیتی قرار دارند ؟ کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... " به مسئولیت فردی " آئیژ " منتشر شده است. قبل از این یکی دو بار موضع گیری هائی به مسئولیت فردی دیگری بنام " موسوی " انتشار یافته بود. خصوصیت دیگر این موضعگیری ها این است که از خارج یعنی از اروپا و کانادا بعمل آمده اند . چرا موضعگیری هابنام افراد صورت میگیرد ؟ زیرا که اولاد دیگر سازمانی وجود ندارد نامسئولیت این موضعگیری ها را بگیرد .

ثانیاً کسانی که این موضعگیری ها را تنظیم می کنند و انتشار میدهند نمی خواهند بگویند که حتی یک هسته کوچک چند نفره نیز به دور این موضع گیری ها گرد آورند. از جانب دیگر همین موضع گیری های فردی هم از اروپا و کانادا صورت میگیرد، زیرا که در داخل افغانستان و بیاحتی در پاکستان و ایران یک فرد از بقایای سازمان مربوطه نیز باقی نمانده است که با این موضعگیری ها موافقت یا لاقلاً هم نوازی داشته باشد. در واقع تمامی آنها " مسیر مبارزاتی شجاعانه " ملالی جویا را در پیش گرفته اند، حزب و شاید هم احزاب را جستر شده و رسمی دارند، خواب و کالت و وزارت را در سر می پروراند و هم اکنون نیز کسانی از آنها به موقعیت های خوبی در رژیم دست نشانده رسیده اند. این پوسیدگی عیان و روشن است و بر علاوه گسترده است. با ارائه موضعگیری های فردی از خارج و ظاهر سازی های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ، آنها پس از تاخیر چند ساله، نمیتوان این پوسیدگی را پنهان کرد، بخصوص که تلاشی برای پنهان کردن آن نیز صورت نگیرد و حتی به ان مباحثات به عمل آید. البته هر پوسیدگی ای خیل مگسان را بسوی خود جلب مینماید. ولی اگر کسی و یا کسانی بدون هیچگونه خجالتی خیل مگسان را لشکر جزار رزم آور بدارند، فقط میتواند پوسیدگی فکری خود رابه نمایش بگذارد .

در لاک خود فرو رفتن و پوسیدن یک جنبه بین المللی نیز دارد. نویسندگان " کتاب " و سایر همقماشان آنها، بانتر ناسیونالیزم پرولتری بصورت عام و تام بیگانه اند. آنها پس اسالها

تجربه و امتحان نظری و عملی منفی، هنوز هم به بینش و سیاست "انزوا طلبی ملی" تحت عنوان: "مشی مستقل ملی" چسبیده اند و حاضر نیستند از آن بگذرند. اما در شرایط و اوضاع کنونی جهانی و کشوری، این چنین بینش و سیاستی اصلاً زمینه تطبیقی و پراتیکی ندارد و هر نیرو و حرکت سیاسی جبراً باید متحدین بین المللی خود را داشته باشد. از اینجا است که انزوا طلبان ملی مدعی مشی مستقل ملی نیز عملاً نمیتوانند فارغ و بی نیاز از این روابط باقی بمانند. ولی چون به انترناسیونالیسم پرولتری و ارتباط با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبش های آزادیبخش خلقهایی باور اند، راه در یوزگی به بارگاه خاقان های نوین چین را در پیش می گیرند و یا به بقایای پوسیده "انترناسیونال دو" می چسبند و در مجمع امپریالیستی و ارتجاعی "سوسیالیست های جهان" بصورت ناظر راه می یابند. تازه تمام این "افتخارات" را هم در تلاش برای گریز از تسلیم طلبیهای ملی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم دست نشانده شان بدست می آورند. اما این "افتخارات" حتی در همان زمان حیات "رهبر" نیز دوام نیاورد، زیرا که هم "خاقان های نوین" و هم "مجمع جهانی سوسیالیست ها" رفقا و دوستان اصلی شان را داشتند و این "مهمانان" تازه وارد را پس زدند. اما به نظر میرسد که بقایای رهبری، پس از "رهبر" نیز از مسیر تعیین شده توسط وی دست بردار نیستند و همچنان به "تلاش های مذبحخانه" شان در این مسیر ادامه می دهند. به همین جهت است که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" حاکمیت ارتجاعی کنونی چین را با ایما و اشاره، انقلابی و مردمی میدانند و از کارنامه مزدوران شان در افغانستان الگو برداری میکند. اما همین هاپیوند انترناسیونالیستی حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستهای افغانستان با حزب انقلابی پرولتری در امریکا (حزب کمونیست انقلابی امریکا) در چوکات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را "بردگی فکری از باب او اکیان" قلمداد میکنند تا گویا نشان دهند که در صدمت علیه امریکا "استوار" اند و مشی شان "مشی مستقل ملی" است!! از جانب دیگر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) را داشته اند و حلاً حزب کمونیست واحد (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان) را دارند و موضعگیری ها و فعالیت های روشن کمونیستی و ملی - دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان را، آنها بازی های انتخاباتی امپریالیستی و ارتجاعی را قاطعانه رد و تحریم

کرده و میکنند، حزب راجستر شده زداشغالگران و رژیم دست نشانده ندارند و طبعاً "شجاعت سیاسی" ملالی جویا و "فعالیت های وسیع" او و امثالش نیز برخوردار نیستند. آنها به انترناسیونالیسم پرولتری وفا دار اند و با مروحدت میان مبارزات پرولتری سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و مبارزات آزادیبخش در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قاطعانه تعهد دارند. آنها مبارزات شان در افغانستان را بعنوان بخش تفکیک ناپذیری از انقلاب جهانی پرولتری پیش میبرند. حزب آنها به عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی افتخار میکند و سر بلند است که یکجا با سایر اعضای این جنبش در مبارزات بخاطر تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی سهیم و دخیل است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به پیوند استوار میان مقاومت ملی مردمی و انقلابی و تلاشهای تدارکی کنونی برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده و مبارزات خلق امریکا (پرولتاریا و متحدین آن) عمیقاً باور مند است و شگوفائی این مبارزات در امریکارایکی از شروط لازمی پیروزی علیه اشغالگران در افغانستان میدانند. با توجه به تمامی این مطالب، پیوند استوار با حزب کمونیست انقلابی امریکا در نزد حزب ما از پایه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی نیرومندی برخوردار است و ما به آن مباحثات می نمایم.

مالاکی برای خود در سطح وجود فردی و یکی دو همنشین همانند چه که حتی در سطح افغانستان نیز نداریم. باورها، امیدها و شادیهای ما همچنان غم های ماجهانی و افغانستانی و افغانستانی و جهانی اند. وقتی رفقای ما در نیپال، در هند، در ترکیه، در پیرو، در امریکا، در ایران و در جاهای دیگر پیش میروند، همانگونه نیرو میگیریم که پیش روی رفقای مان را در افغانستان شاهد باشیم. وقتی به آنها ضربه ای وارد میاید، همانگونه غمین و اندوهگین میشویم که در افغانستان ضربه خورده باشیم.

وقتی رفقای ما در ترکیه به خاک می افتند و ما اشک غم میریزیم و تعهد میبندیم که این غم را به نیروی انتقام بدل کنیم، دیگر لاکی باقی نمی ماند، نه تنها برای پوسیدن، بلکه حتی برای دفاع غیر فعال از خود نیز. وقتی از زبان یک رفیق غیر نیپالی می شنویم که فعالیت های حکومت انقلابی در نیپال را بعنوان "فعالیت های حکومت ما" بیان میکند، از شادی در خود نمیگنجیم و فراتر از خود فردی و حتی حزبی و حتی افغانستانی مان

قرار میگیریم. ما نمیتوانیم یعنی توان آنرا نداریم که در لاک خود فرو رویم چه رسد به آنکه در درون آن بیوسیم. صلاهی نبردیکه امروز در نیپال، هند، ترکیه، پیرو و جاهای دیگر بلند است، باید در پیرو و در افغانستان نیز طنین انداز شود و نمی تواند که چنین نشود.

۵- به جملات ذیل از متن "کتاب" یکبار دیگر توجه کنیم: "جنگ عالیترین شکل مبارزه سیاسی و آخرین راه حل جبری مسائل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند میکند که مطمئن شود او لاره دیگری نیست و دوما اکثریت مردم آنرا می پذیرند و از آن حمایت می کنند." "جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ای است که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت می دهند." و دلیل آورده می شود که: "جنگ همه را خسته کرده و ویرانی های زیادی را امپریالیست ها و فوندامنتالیست هادر جنگهای ویرانگرشان بر کشور ماتحمیل کرده اند." "جنگ توده ای به عنوان یک استراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار گیرد."

این گفته ها را با بیانات مائوتسه دون در مورد جنگ مقایسه میکنیم: "وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب تصرف قدرت به وسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر، صادق است." (مسائل جنگ و استراتژی، صفحه ۳۲۵)

جلد دوم انتخابات مائوتسه دون به زبان فارسی) چرا مائوتسه دون جنگ انقلابی را وظیفه مبارزاتی مرکزی و یک اصل جهانشمول میدانند؟ به توضیحات خود وی در این مورد توجه کنیم: "طبق تئوری مارکسیستی درباره دولت ارتش در ترکیب قدرت دولت جزء عمده است. کسیکه بخواهد قدرت دولت را بدست آورد و آنرا نگهدارد، باید ارتشی مقتدر داشته باشد. بعضی ما را بعنوان هواداران تئوری "قدرت مطلق جنگ" بیاد تمسخر میگیرند. بلی، راست است، ما طرفدار تئوری قدرت مطلق جنگ انقلابی هستیم. این نه اینکه بد نیست، بلکه بسیار خوب است، این مارکسیستی است... تجربه مبارزه انقلابی در عصر امپریالیسم بامی آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به زور تفنگ است که می توانند بر طبقات بورژوازی و ملاکین پیروز گردند. در این مفهوم میتوان گفت که تغییر جهان ممکن نیست مگر به وسیله تفنگ."

"ما هوادار بر انداختن جنگیم، ما جنگ نمیخواهیم، ولی جنگ را فقط به وسیله جنگ میتوان

بر انداخت. برای اینکه دیگر تفنگی در میان نباشد، حتما باید تفنگ بدست گرفت." (مسایل جنگ و استراتژی - جلد دوم انتخابات)

" برای بر انداختن جنگ فقط یک راه موجود است : به وسیله جنگ باجنگ مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی باجنگ ضدانقلابی مقابله کردن، به وسیله جنگ انقلابی ملی باجنگ ضد انقلابی ملی مقابله کردن، به وسیله جنگ طبقاتی انقلابی با جنگ طبقاتی ضد انقلابی مقابله کردن ... " (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین )

" انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیر اند. بدون وجود آنها نه میتوان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق نیز غیر ممکن میگردد."

"هر کمونیست باید این حقیقت را بخوبی درک کند که: " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرن میآید." (درباره تضاد - جلد اول انتخابات)

این گفته های مائوتسه دون در واقع تفسیر آخرین جمله مانیفیست کمونیست است که با صراحت بیان مینماید: " کمونیست ها عار دارند که مقاصد و نظریات شانز اینهان دارند . آنها آشکارا اعلام مینمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف های شان میسر است . "

به روشنی معلوم است که برای نویسندگان " کتاب " نه توسل به قهر و سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، یگانه راه نیل به هدفهاست، نه جنگ انقلابی و وظیفه مرکزی و نه هم یک اصل جهانشمول مبارزاتی. دلیل آن واضح است: برای نویسندگان " کتاب " سرنگونی نظام اجتماعی موجود در یک کلام انقلاب اصلا مطرح نیست. آنها کاملاً راه ریفور میزم و دم سازی بانظام اجتماعی موجود را پیش گرفته اند. گرچه در یک جای " کتاب " از دموکراسی نوین در چین در برابر دموکراسی نیپ کهن در هند به نحوی دفاع بعمل آمده است، اما " کتاب " انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان و انقلاب در سائو کورهای تحت سلطه و همچنان انقلاب در کشورهای امپریالیستی را اساساً نظر قرار نمیدهد. برنامه " مبارزاتی " کتاب در شرایط مشخص کنونی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوهای نظامی اشغالگر امپریالیستهای امریکائی و متحدین شان قرار دارد، حتی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دستنشانده نیست، چه رسد به اینکه این برنامه شکل عمده این مقاومت (جنگ مقاومت) را مشخص نماید و آنرا شکل مشخص کنونی جنگ

خلق در افغانستان بداند .

**تحلیل غلط و تسلیم طلبانه از شرایط کنونی کشور**  
همانطوریکه دیدیم کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... "، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روزرانه تنها نادرست میدانند، بلکه طرح بسیار احمقانه ای محسوب میکنند که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند. از بفرار " کتاب " یک عضولویه جرگه قانون اساسی رژیم دستنشانده را قهرمان مبارزاتی چپ به شمار میآورند و حزب کمونیست (مائونیست) را دشمن چپ و آنهم دشمن بسیار احمق !!

قبلاً گفتیم که این ارزیابی مبتنی بر نفی جنگ انقلابی بمثابه وظیفه مرکزی و اصل جهانشمول است، اما ظاهر کتاب آنرا به تحلیل مشخص شرایط کنونی افغانستان و بطور خاص به دو موضوع ذیل متکی میسازد :

۱- همه از جنگ خسته شده اند .

۲- برخلاف زمان تجاوز شوروی به افغانستان، که سرکوبگری مطلق بود ، فعلاً دموکراسی و آزادی بیان و آزادی احزاب تا حدی وجود دارد که بتوان فعالیتهای مبارزاتی غیرجنگی را آزادانه پیش برد .

فرض کنیم اوضاع و شرایط کنونی افغانستان واقعا همانگونه است که " کتاب " میگوید. اما نیروئیکه از لحاظ خط ایدئولوژیک - سیاسی باورمند به سرنگونی نظام حاکم و انقلاب باشند و تحقق آنرا فقط از راه توسل به قهر و جبر ممکن و میسر بدانند ، از چنین شرایطی به نفی کامل مبارزه مسلحانه و جنگ انقلابی نمیرسد ، بلکه صرفاً راه تدارک برای برپائی و پیشبرد آنرا طولانی میدانند. در چنین شرایطی نیروی انقلابی با حوصله مندی راه دراز مدت تبلیغ و ترویج و سازماندهی برای جنگ انقلابی در میان پیشروان و توده های انقلابی را در پیش می گیرد تا در موقعیت مساعد برای برپائی جنگ انقلابی ، برای پاسخدهی مناسب به الزامات مبارزاتی ، آمادگی های لازم موجود باشد . در غیر آن اوضاع و شرایط مساعد فرا خواهد رسید اما پیشروان و توده ها برای پاسخدهی به شرایط آمادگی نخواهند داشت. آنها ناگزیر خواهند بود برای دستیابی به آمادگی های مبارزاتی لازم از صفر شروع کنند و در نتیجه قویا احتمال دارد که شرایط مساعد را از دست بدهند .

امانویسندگان " کتاب " با چنین تحلیلی از شرایط باین نتیجه میرسند که باید موضوع جنگ انقلابی را فعلاً بصورت مطلقاً کنارگذاشت و حتی شعار آنرا هم مطرح نکرد. حتی بالاتر از این، طرح

شعار جنگ انقلابی را در شرایط کنونی، طرح بسیار احمقانه و طرح دشمنان چپ معرفی میکنند. بازم فرض کنیم این نتیجه گیری از شرایط موجود نیز درست باشد. آیا الزاماً چنین نتیجه گیری ای از شرایط بایستاده پارلمانتاریزم و شرکت در انتخابات سرکار دست نشانده را درپیش گرفت. یک نیروی سیاسی و حتی یک شخص بی باور به راه مقاومت جنگی و یا غیر آماده به رهروی در چنین راهی، میتواند علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به مقاومت غیر جنگی بپردازد، یعنی میتواند راه عدم همکاری با اشغالگران و رژیم دست نشانده ، راه عدم شرکت در بازیهای سیاسی آنها و راه مخالفت سیاسی با آنها را درپیش بگیرد. در متن یک مقاومت ملی وسیع علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، چنین مقاومتی نیز نقش معینی میتواند بازی نماید، ولی البته نمیتواند نقش محوری داشته باشد. چنین نقشی را فقط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی میتواند بازی نماید .

امانویسندگان " کتاب " چنین راهی را نیز برای مقاومت در پیش نمیگیرند. در واقع آنها میخواهند جای معینی در " تخت پر خون " اشغالگران و رژیم دست نشانده داشته باشند و در عین حال مخالف خوانی هائی نیز بنمایند و همین رابه نفع شان مبینند. یقیناً اشغالگران و رژیم دست نشانده این مخالف خوانی ها را تحمل میکنند زیرا این مخالف خوانی ها " آرائش دموکراتیک " برای بازی های سیاسی شان فراهم مینماید و آنها به این " آرائش " نیاز دارند .

اما واقعیت بسیار ملموس و روشن این است که تحلیل " کتاب " از شرایط و اوضاع کنونی افغانستان ، یک تحلیل بسیار غلط و تسلیم طلبانه است .

الف: شدیداً نادرست است که گفته شود " همه از جنگ خسته شده اند " .

در قدم اول، امپریالیستهای اشغالگر امریکائی و متحدین شان و رژیم دست نشانده از جنگ خسته نشده اند. قوهای اشغالگر امپریالیستی نه تنها از تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور خسته نشده اند، بلکه نیت و قصدشان را برای جنگیدن در افغانستان تا نابودی " تروریزم " مداوماً بصورت صریح و روشن اعلام مینمایند. امپریالیستهای آنها از لحاظ سیاسی و اداری بلکه از لحاظ نظامی نیز به شکلهای بیشتر رژیم دست نشانده ادامه میدهند و نیروهای مسلح برای رژیم بوجود میآورند. تنها امپریالیست های امریکائی تا حال دو میلیارد دلار برای اردو پولیس رژیم اختصاص داده اند. این اردو پولیس پوشالی که به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خوانده میشود تعداد

نیروهای شان فعال بصورت تقریبی به پنجاه هزار نفر رسیده است، قوت‌های اشغالگر را تقریباً تمامی جنگ‌های می‌کند و تجهیزات و تعلیمات و نفرات شان پیوسته افزایش می‌یابد (ولو با سرعت کم).

بخشی از طالبان که به جنگ ادامه می‌دهند و همچنان متحدین القاعده‌ئی شان در افغانستان نیز از جنگ خسته نیستند و می‌توان گفت که در مقایسه با پارسال، در سال جاری فعالیت‌های نظامی و جنگی شان افزایش یافته است.

بخشی از توده‌های مردم نیز از جنگ خسته نیستند. در واقع از میان همین بخش از توده‌ها است که رژیم پوشالی از یکجانب و طالبان و القاعده از جانب دیگر سر بازگیری می‌مایند.

از جانب دیگر حزب کمونیست (مائوئیست) نیز از جنگ خسته نیست. اینکه اعضا و هواداران "چپ‌گرای کودک خوی" این حزب (بقول کتاب "فعالیت‌های جنگی ندارند، ناشی از عدم آمادگی عملی شان است. ولی نه تنها برای تدارک جنگ از لحاظ عملی کوشش دارند بلکه به تبلیغ در میان مردم نیز در این مورد می‌پردازند.

بهر حال در افغانستان وضعیت جنگی بر قرار است. حدت و شدت این وضعیت کمتر نگریده بلکه نسبت به پارسال افزایش نیز حاصل کرده است. قرا را احصائیه‌ای که اشغالگران امریکائی خود ارائه کرده‌اند، مجموع تلفات آنها در طول سال ۲۰۰۴ کمتر از پنجاه نفر بود، در حالیکه صرفاً در شش ماه اول سال جاری (سال ۲۰۰۵) شصت نفر تلفات داشته‌اند.

اما علیرغم این وضعیت، در این شکی نیست که بخش نسبتاً بزرگی از توده‌های مردم از جنگ خسته به نظر می‌رسند. اما باید دید که علت این خستگی چیست و آنها از چه چیزی خسته‌اند؟ آنها از جنگ‌های بی‌فرجام و بد فرجام بیست و چند سال گذشته خسته‌اند. آنها بیشتر از یک دهه علیه قوت‌های متجاوز و اشغالگر سوسیالیست امریکائیست‌ها و قوت‌های پوشالی رژیم دست‌نشانده شان جنگیدند و در این جنگ چند میلیون قربانی دادند. اما این جنگ اگر چه منجر به خروج قوای اشغالگر از کشور گردید، اما جای آن را خانه جنگ‌های ارتجاعی و ویران‌کننده مرتجعین اسلامی گرفت و قربانی‌های بیشتری را بر توده‌ها تحمیل نمود. این جنگ‌های ارتجاعی به نوبه خود به جنگ میان جهادیه‌ها و طالبان یعنی به چیزی بدتر از خود منجر شد. در نتیجه قربانی‌های توده‌های بیشتر و ویرانی‌های کشور وسیع‌تر گردید. به این ترتیب گر چه قوای متجاوز و اشغالگر سوسیالیست امریکائی ناچار به خروج از افغانستان

گردید، اما خانه جنگ‌های ذات‌البینی جهادیه‌ها و بدنبال آن خانه جنگی طالبان و جهادیه‌ها، مقدمه ورود قوای اشغالگر امریکائیست‌های امریکائی و متحدینش به کشور گردید و افغانستان یکبار دیگر به مستعمره تحت اشغال مبدل شد.

بطور خلاصه باید گفت که بخش نسبتاً بزرگ توده‌ها از جنگ‌های تحت رهبری مرتجعین خسته‌اند و به نظر نمی‌رسد که حاضر باشند تحت رهبری آنها حتی با قوای اشغالگر بجنگند. اما اگر الترناتیف جنگ انقلابی در مقابل آنها گذاشته شود (از طریق تبلیغ و ترویج) و مهم‌تر از آن چنین جنگی در عمل به آنها نشان داده شود، توده‌ها از آن استقبال خواهند کرد و جای خستگی امروزیشان را روحیه جنگی مقاومت جویانه و جانبازانه خواهد گرفت. بخشی از توده‌ها که در جنگ مقاومت ضد سوسیالیست‌های امریکائیست‌ها تحت رهبری شخصیت‌ها و گروه‌های شعله‌ئی جنگیده بودند، از آن جنگ‌ها خسته و فراموش نشدنی دارند و تا هم اکنون خوشبینی‌های شان را نسبت به "شعله‌ئی‌ها" حفظ کرده‌اند. چنانچه میدانیم این جنگ‌ها در مجموع تحت خطوط ایندولوژیک - سیاسی انحرافی و ناسالم پیش برده شدند. حال فکر کنیم اگر بر مبنای خط ایندولوژیک - سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اصولی و روشن، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در میان توده‌ها تبلیغ گردد و ل م‌هایکجا با توده‌های پیشرو چنین جنگی را آغاز کنند، ولو اینکه در ابتدا بصورت نسبتاً ضعیف و بادامنه کم، یقیناً توده‌های وسیع را در بریاز و دبسوی خود جلب خواهد کرد و عرصه بر اشغالگران و رژیم دست‌نشانده تنگ خواهد شد.

خستگی توده‌ها از جنگ و به عبارت دیگر ضعف روحیه جنگی در آنها یک عامل دیگر نیز دارد و آن تبلیغات وسیع و زهر آگین امریکائیست‌های اشغالگر و خائنین ملی علیه جنگ بصورت عام است. این تبلیغات بخشی از جنگ روانی اشغالگران و دست‌نشانده‌گان شان علیه توده‌های افغانستانی است تا روحیه جنگی و مقاومت جویانه در آنها بیشتر و بیشتر تضعیف گردد. آنها در حالیکه قوت‌های اشغالگر مجهز و آماده به جنگ شان را در افغانستان دارند و هر حرکت مقاومت جویانه مخالف شان را به دامن‌نشانده‌ترین صورت پاسخ می‌دهند، دم از صلح و مسالمت در افغانستان می‌زنند. آنها در حالیکه برای رژیم پوشالی دست‌نشانده شان میلیارد‌ها دلار هزینه می‌کنند تا به اصطلاح اردوی ملی و پولیس ملی خود را بسازد، برنامه خلع سلاح براه می‌اندازند تا از یک طرف قوت‌های نظامی مزدوران شان را از حالت

پراگندگی بیرون نموده و منسجم و سازمان‌یافته نمایند و از جانب دیگر توده‌های افغانستانی را خلع سلاح کنند تا امکان مقاومت و ایستادگی در مقابل شان را بیشتر از پیش تضعیف نمایند.

صلح طلبی و برنامه خلع سلاح توطئه‌گرانه امریکائیست‌های اشغالگر و خائنین ملی باید افشا شود. هم‌نوائی با این توطئه یک تسلیم طلبی آشکار و یک خدمت‌گذاری بی‌پرده به اشغالگران است. درجائی از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" از برنامه خلع سلاح حمایت بعمل آمده است. نویسندگان "کتاب" باید از این تسلیم طلبی آشکار خجالت بکشند، البته اگر خجالتی برای کشیدن داشته باشند که از قرار معلوم ندارند.

ب: فرض کنیم واقعا فضای بازی برای فعالیت‌های مبارزاتی "چپ" وجود داشته باشد. ولی مهم این است که از چنین "فضای بازی" چگونه باید استفاده نمود؟

بهر است بی‌ک نمونه تاریخی توجه کنیم. در دوره دموکراسی قلابی ظاهرشاهی، فضای سیاسی افغانستان نسبت به سابق تا حد معینی "بازتر" شد. در چنین حالتی، جریان دموکراتیک نوین، تحت رهبری سازمان جوانان مترقی، به فعالیت وسیع توده‌ئی در میان روشنفکران، کارگران و سائز اقشار محروم جامعه پرداخت، به افشاگری بی‌مهابا در مورد سیاست‌های ارتجاعی، امریکائیست و سوسیالیست‌های دست‌زودپارلمان ارتجاعی را تحریم نمود. اما رویزونیست‌های "خلقئی" و "پرچمی" و سائز هم‌قماشان شان راه پارلمان ارتجاعی و تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" به سیاق خود شان را در پیش گرفتند. از همان زمان تحریم پارلمانتاریزم به یک وجه مشخصه "شعله‌ئی‌ها" و راه پارلمانی به یک وجه مشخصه رویزونیست‌های وطن‌فروش "خلقئی" و "پرچمی" مبدل گردید.

گرچه چهره نام‌آوری از "شعله‌ئی‌ها" مثل شهید مجید کلکانی این قاعده را بهم زد و باری کاندیدای ورود به پارلمان ظاهرشاهی گردید، اما چون دولت به او اجازه ورود به پارلمان را نداد، در انتخابات ناکام شد. او خود بعدها از این اقدام انتقاد بعمل آورد و آنرا یک حرکت سیاسی غیر اصولی خواند.

توجه به این نکته ضروری است که در دوره دموکراسی قلابی ظاهرشاهی، افغانستان تحت اشغال قوت‌های مهاجم امریکائیست‌ها قرار نداشت، بلکه حالت نیمه مستعمراتی داشت. طبعاً در چنین حالتی رژیم حاکم بر کشور نیز یک رژیم وابسته به امریکائیست‌ها و سوسیالیست‌ها بود

ونه رژیمی که مستقیماً دست نشانده قوت‌های اشغالگر امپریالیستی و یاسوسیال امپریالیستی باشد. اما علیرغم این حالت، "شعله‌ئی‌ها" راه تحریم پارلمان را در پیش گرفتند.

حال‌دریک شرایط متفاوت بادره دموکراسی قلابی ظاهرشاهی، یعنی شرایطی که کشور تحت اشغال قوت‌های مهاجم امپریالیستی قرار دارد و یک رژیم دستنشانده که مستقیماً توسط اشغالگران بمیان آمده و پرورنده میشود در کشور به اصطلاح حکومت میکند، عده‌ئی بنام "چپ" هوای تشکیل "فراکسیون پارلمانی مبارز" را در سر می‌پیوراندند. آنها عدا دارند که انتخاب این راه نشاندهنده "بلوغ سیاسی" شان است و کسانی که انرا قبول ندارند، هنوز "کودکان سیاسی" هستند. جالب این است که از مقایسه میان دودوره اشغالگری سوسیال امپریالیستی شوروی و امپریالیستی‌های امریکائی، نه جنبه اساساً مشترک این دو دوره بلکه جنبه ظاهری و تشریفاتی آنها را مدنظر قرار میدهند. از به اصطلاح فضای باز سیاسی کنونی سراز پا نشناخته و مشتاقانه استقبال میکنند. درین میان دوره مبارزات دهه‌چهل جریان دموکراتیک نوین را کاملاً به فراموشی می‌سپارند. نادرست است که حرکت غیراصولی "سپاهی جریان" که مورد انتقاد بعدی آن "سپاهی" شهید نیز بود، بمثابه الگوی مبارزاتی آن دوره قلمداد گردد. "شعله‌ئی‌ها" پارلمان دوره شاهی نیمه مستعمراتی ظاهرخان را تحریم کردند و اینک پارلمان دوره "بابا" نی مستعمراتی و تشریفاتی اش را باید با قاطعیت بیشتری تحریم کنند. کسانی که اینکار را نمی‌کنند و حتی خواب و کالت در سر می‌پیوراندند، سزاوار بر خورداری از افتخارات مبارزاتی جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) نیستند. این افتخارات بکسانی تعلق دارد که میراث‌های مبارزاتی جنبش را حفظ کرده و برای تکامل بیشتر آنها مبارزه می‌کنند.

اما واقعیت ملموس و روشن این است که دموکراسی بازیهی امپریالیستی‌های اشغالگر و رژیم دست نشانده، قلابی تر از دموکراسی بازیهی ظاهرشاهی در دهه‌چهل است. آن "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی در کشور قرار داشت، این "دموکراسی" در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی. امنیت انتخابات آن "دموکراسی" را پولیس شاهی افغانستان میگرفت، امنیت انتخابات این "دموکراسی" را قوای اشغالگر امریکائی و ناتو ورژیم دستنشانده. گردانندگان افغانستانی آن "دموکراسی" یک دربارشاهی ارتجاعی و سلطنت طلبان معمولی

بود، گردانندگان افغانستانی این "دموکراسی" حتی مطابق به معیارهای امپریالیستی و ارتجاعی معمول در جهان، جنایتکاران جنگی هستند. پول مخارج دولتی انتخابات آن "دموکراسی" از بودجه شاهی پرداخت میشد که در واقع مالیات گرفته شده از مردم بود، پول مخارج انتخابات این "دموکراسی" را تماماً امپریالیستی‌های اشغالگر می‌پردازند. و از همه مهمتر اینکه مداخلات امپریالیست‌ها برای رویکار آوردن و حفظ آن "دموکراسی" غیر مستقیم و به اصطلاح پوشیده بود، مداخلات آنها برای رویکار آوردن و حفظ این "دموکراسی" مستقیم و بی‌پرده و کاملاً رسوا است. در یک کلام، دموکراسی بازیهی کنونی امپریالیستی‌های اشغالگر امریکائی و متحدین آنها ورژیم دست نشانده شان در خدمت تحکیم حالت مستعمراتی کشور در خدمت شکلهی و تحکیم رژیم دست نشانده قرار دارد. مبارزه علیه این دموکراسی بازیهی قلابی بخش مهمی از مبارزه علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان است. البته ممکن است از خلال این دموکراسی بازی‌های قلابی تا حدمعین و مشخصی (در مقایسه با دوره اشغال سوسیال امپریالیستیها) فرصت‌هایی برای پیشبرد مبارزات علنی برای "چپ" مساعد گردد. اما لازم است که این مبارزات به شیوه "شعله‌ئی" پیش برده شوند و نه به شیوه "پرچی‌ها" و "خلق‌ها"، یعنی در میان توده‌ها و نه در کرسی‌های پارلمان. علاوه‌تاً لازم است که محدودیت ذاتی این عرصه‌های مبارزات علنی نیز قویاً مدنظر قرار بگیرد و هیچگاه به عنوان میدان اصلی مبارزات در نظر گرفته نشود.

**ایدئولوژی و طرحات غیر کمونیستی "کتاب"**  
۱ - "کتاب" در سراسر متنش صرفاً از نیروهای چپ یا ملی - دموکرات صحبت می‌نماید و آرمان آنها را دموکراتیک، ترقیخواهانه و استقلال طلبانه میدانود در توضیح این آرمانها، از آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی صحبت میکند. ازینقراری برای "کتاب" صحبت در مورد کمونیست‌ها و نیروهای کمونیستی و آرمان سوسیالیسم و کمونیسم اصلاً مطرح نیست. البته جسته‌گریخته از موضوعاتی مثل اینکه شکست شوروی شکست سوسیالیسم نبوده است، صحبت به عمل می‌آید، اما در مجموع خط و زبان "کتاب" به اصطلاح ملی - دموکراتیک است.

این خط و زبان که همان خط و زبان "سامانی" است، سراسر کتاب را در بر می‌گیرد و هیچ بخشی از متن آن بیرون از این چوکات قرار ندارد. بر مبنای این خط و زبان، مسائل مطرحه برای جنبش "چپ" به مسائل ملی -

دموکراتیک تقلیل داده میشود و مسائل سوسیالیستی و کمونیستی از برنامه جنبش "چپ" حذف میگردد. در نتیجه، برنامه انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه جنبش "چپ" اعلام نمیگردد و به همان شعارهای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بسنده میگردد. طبیعی است که جنگ خلق بمثابه راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق نیز اصلاً نمیتواند مطرح باشند. پائین آورده شدن مسائل مبارزاتی تا این سطح فقط میتواند به نفع کامل راه انقلاب و در غلطیدن به مغاک ریفور میزم و تسلیم طلبی منجر گردد.

۲ - مواضع "کتاب" در مورد جنبش کمونیستی بین المللی و بطور مشخص جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مبارزات انقلابی اعضای این جنبش، مبتنی بر انزوا طلبی ملی تحت نام "مشئ مستقل ملی" است. این انزوا طلبی ملی تا آن حدی عمیق است که پیوند و همبستگی انترناسیونالیستی بکنار، حتی پیوند و همبستگی میان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی کشورهای مختلف جهان بعنوان یک موضوع قابل مکتب مبارزاتی مطرح نمیشود. وقتی بیگانگی و حتی عناد و خصومت با انترناسیونالیسم پرولتری اینقدر عمیق باشد، یقیناً چیزی که باقی میماند فقط میتواند ناسیونالیسم بورژوائی و خرده بورژوائی باشد، آنهم از نوع کمپرادوری آن.

۳ - "نیروهای ملی و دموکرات باید دریافته باشند که باین بی برنامه‌گی، پراگندگی تشکیلاتی و نبود یک خط رهنمودکاری فقط میتواند وقت تلف کنند و در نتیجه گفتگوهای بی ثمر به تشنج اعصاب مواجه شوند و در نهایت هم تصور کنند که از آنها کاری ساخته نیست، بهتر است یا گوشه انزوا اختیار کنند و یا اینکه دنباله رویی از دو نیروی حاکم شوند. این فرآیندی است فاجعه بار که اگر از آن پیشگیری نشود هم اکنون شکل میگیرد." (صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲ کتاب)

این توصیف در واقع توصیف وضعیت و حالت نویسندگان کتاب و هم‌قماشان شان است. این توصیف نشان میدهد که اینها گفت و گوهای بی ثمریادی داشته اند و به هیچ جانی نرسیده اند، آنچنانکه به تشنج اعصاب مبتلا شده و در نهایت به این نتیجه رسیده اند که کاری از آنها ساخته نیست. حالاً نویسندگان "کتاب" بخاطر رفع این حالت زحمت کشیده و کتاب شان را نوشته اند تا از تسلیم شدن نیروهای شان به امپریالیسم و فئودالیسم جلوگیری کنند، در حالیکه این تسلیمی

(مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) ها رادبرنمیگیرند و در واقع آنها را جزء نیروهای "چپ" به حساب نمی‌آورد. طرح "کتاب" اساساً مبتنی است بر وحدت میان ملی - دموکراتها بر محوریک برنامه دموکراتیک. اما درین سطح نیز آنچنان معیارهای ایدئولوژیک - سیاسی گنگ و عام برای وحدت مطرح میکند که حتی کرزی میتواند با آنها هموائی نشان دهد!؟ به عبارت دیگر اگر وحدتی نیز بر مبنای معیارهای "کتاب" بوجود بیاید، یک وحدت کمونیستی نیست (کتاب خود به ان اعتراف دارد)، یک وحدت "چیپی" نیست و یک وحدت ملی - دموکراتیک غیر چیپی نیز نمیتواند باشد. این وحدت فقط می‌تواند یک وحدت تسلیم طلبانه طبقاتی و ملی باشد. وظیفه اساسی این وحدت این است که:

"... نمایندگانش در پارلمان بروند و بحیث یک اپوزیسیون نیرومند ..."

به این ترتیب نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها قرار ندارند، بلکه این تسلیم طلبان پارلمانتاریست را دیگر شعله‌ئی نیز نمیتوان به حساب آورد.

\*\*\*\*

\*\*\*

\*

باید معیار وحدت قرار بگیرند عبارت اند از "آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی".

ب: شخصیت های محوری که "باید با تکیه بر اصل شایسته سالاری به دور شان حلقه زد و از ظرفیتهای بالای شان در جهت تحقق آرمان های مردم مظلوم و ستمکش کشور بهره گرفت"، عبارت اند از "چهره های مطلوب، صادق، وطنپرست، مردم دوست، بادانش و باتدبیر".

خصایل بدی را که باید این شخصیت هانداشته باشند عبارت اند از: "شخصیت نمائی کاذب، شخصیت زدائی ستیزه جویانه و ناحق و گروه گرایی های تنگ نظرانه" (صفحه ۲۱۲ کتاب)

ج: چگونگی تامین وحدت میان نیروهای ملی - دموکراتیک:

"ایجاد کمیسیونی از نمایندگان خبره و وحدت طلب کلیه نهادها و تشکلات ملی دموکرات غرض تدوین یک برنامه ی دموکراتیک همه جانبه مبتنی بر منافع اکثریت مردم افغانستان کاری است که همه نیروهای ملی دموکرات باید برای آن دست بعمل شوند. در محور این برنامه و آئین کاری مورد قبول همه، باید تشکل سرتاسری را بمثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود هم مردم را از سرگردانی، بی برنامه گی و قحط شخصیت رهانید." (صفحه ۲۱۳ کتاب)

درست طور قبلی این نوشته گفتیم که طرح "کتاب" برای تامین وحدت میان نیروهای "چپ" در واقع طرحی برای وحدت میان نویسندگان "کتاب" و افراد گروه های همقماش شان است و بر علاوه یک طرح ناکام و غیر قابل تطبیق است. این طرح، کمونیست ها

از قبل صورت گرفته و خیلی هم پیش رفته است. برعکس این حالت که نتیجه پشت کردن به انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و آرمان غائی کمونیسم است، مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هابه بی برنامه گی، پراگندگی تشکیلاتی و نبود خطر رهنمود کاری مبتلا نیستند. آنها برنامه مدون و اساسنامه مدون حزبی شان را دارند، حزب کمونیست واحد شان را دارند و اساسات خطر رهنمود کاری شان را نیز مدون کرده اند. البته روشن است که این دستاورد ها می‌توانند بیشتر و بیشتر تعمیق و تکامل داده شوند. در واقع برنامه و اساسنامه حزبی واحد، حزب کمونیست واحد و خطر رهنمود کاری حزب پایه های محکمی اند که با تکیه بر آنها میتوان بطرف تکامل مبارزاتی بیشتر حرکت نمود.

۴- "کتاب"، در مورد معیار های وحدت میان نیروهای چپ یا ملی - دموکراتیک و راه تامین این وحدت، آنچنان کلی گویی های بی محتوی ای بعمل می‌آورد که انسان به فهم و درک سیاسی نویسندگان آن "آفرین" میگوید.

الف: معیار های سیاسی - ایدئولوژیک وحدت: "همه نیروهای دموکرات خود را آزادخواه، دموکرات و پایبند عدالت اجتماعی میخوانند. پس چرا در همین محور نتوان تشکلات کوچک نا توان را بخاطر کار آئی بیشتر و بسود ملک و ملت و ایران و در بدرسیج کرد و یک تشکل بردرد بخور از آن ساخت ..."

(صفحه ۲۱۲ کتاب)

پس مسائل ایدئولوژیک - سیاسی پایه ئی که

## ارتجاع مذهبی امپریالیستی

در ماه می امسال یک سلسله تظاهرات خشمگینانه، در اعتراض علیه آنچه تو هین قرآن توسط مقامات زندان گوانتانامو گفته میشد، دوازده ولایت افغانستان را در بر گرفت. این تظاهرات از جلال آباد شروع شد و به کابل، لوگر، وردک، غزنی، خوست و ولایات دیگر گسترش یافت. نیروهای امنیتی رژیم دست نشاند در چندین نقطه، به سرکوب خونین این تظاهرات پرداختند و هانفر رابه قتل رساندند و زخمی ساختند و تعداد زیادی را نیز دستگیر کردند. حامد کرزی شخصاً علیه این تظاهرات موضعگیری نمود و آنرا کاردشمنان مردم افغانستان خواند. مقامات امریکائی گفتند که در مورد تحقیقات مینمایند و در صورتیکه این امر واقعیت داشته باشد، عاملین آنرا مجازات خواهند کرد.

سلسله تظاهرات مذکور شکل مذهبی داشت و گرچه تقریباً همه جا - بخصوص در اوایل - بصورت خودبخودی شروع شد، ولی در نهایت به نحوی به نفع طالبان تمام شد.

واقعیت این است که درین مورد اساساً چیزی به نام حرکت انفرادی قابل مجازات این سرباز و یان افسر امریکائی مطرح نیست. باند حاکم بر امریکا یک باند بنیاد گرای عیسوی است. این باند از همان اول، تجاوز بر افغانستان را جهاد مقدس عیسوی (جنگ صلیبی) خواند و به تعصبات و دشمنی مذهبی میان عیسویان و مسلمانان، هم در سطح جهانی و هم در خود امریکا، دامن زد. باند حاکم بر امریکا به روشنی تلاش دارد که بر این کشور یک نظام مذهبی عیسوی را حاکم گرداند. تأثیرات مستقیم و یا غیر مستقیم این سیاست در همه جا به تعصبات و تصادمات مذهبی دامن میزند. در چنین جوی است که این سرباز یا آن افسر امریکائی بر مبنای تعصبات مذهبی عیسوی، وظیفه "مقدس" مذهبی اش را علیه اسلام و مسلمانان "انجام" میدهد.

در کشورهای اسلامی، اسلامیهتها، بخش بزرگی از وابستگان و دست نشاندگان امپریالیستهای امریکائی را تشکیل میدهند. از جانب دیگر مخالفت های شدیداً بنیاد گرایانه اسلامی نیز علیه آنها بوجود می آید.

روز چهارشنبه مورخ ۸  
سرطان ۱۳۸۴ مصادف با ۲۹  
جون ۲۰۰۵ تظاهراتی در  
دانشگاه کابل توسط دختران لیلیه

دخترانه دانشگاه، علیه مسئولین امنیتی  
صورت گرفت.

برادر محصله ای از بدخشان بخاطر اینکه  
خواهر بیمارارش را به داکتر ببرد، از  
مقامات لیلیه دخترانه اجازه ورود به لیلیه را  
می گیرد و خواهرش را به داکتر می برد.  
بعد از آنکه آنان از نزد داکتر دوباره به  
لیلیه بر می گردند، مسئولین امنیتی برادر  
محصله را دستگیر نموده و به زندان می  
اندازند. دلیل این دستگیری و به زندان  
انداختن در اطلاعیه ای که برای مسئولین  
لیلیه دخترانه فرستاده می شود، فساد اخلاقی  
ذکر می گردد. در این اطلاعیه نام محصله  
نیز بصورت مشخص درج می شود.

دختران لیلیه در اعتراض علیه این  
برخورد مسئولین امنیتی دست به اعتراض  
زده و تظاهراتی را در داخل محوطه  
دانشگاه بر گزار می نمایند. تظاهرات آنان  
از مسیر مقبره سید جمال الدین بطرف

## تظاهرات دختران لیلیه دانشگاه کابل

موثر سرکوبگری  
شوونیستی که علیه زنان  
و دختران مداوما بکار  
برده می شود، اتهامات

اخلاقی است. وارد آوردن چنین اتهاماتی  
بالای زنان و دختران، آنان را به شدت  
تحت تاثیر قرار می دهد و مقاومت شان را  
از بین می برد. همین امر در مورد دختران  
لیلیه دانشگاه کابل نیز کار کرد داشته و ادامه  
مقاومت را از آنان سلب می نماید. یک  
عوامل دیگر عدم ادامه تظاهرات مذکور این  
بود که محصلین دانشگاه (پسران) از این  
تظاهرات پشتیبانی نکردند. در میان  
محصلین نیز گرایشات شوونیستی نسبتا قوی  
است. ترس وارد آمدن فساد اخلاقی بالای  
محصلین نیز وجود داشته است. همین دو  
مسئله باعث می شود که آنها به خواستهای  
دختران لیلیه اصلا اهمیتی ندهند. کاملا  
ضرور است که علیه این گرایشات ارتجاعی  
آگاهانه و هوشیارانه دست به مبارزه زده  
شود تا توان مبارزاتی محصلان کاملا آزاد  
گردند.

\*\*\*

قسمت های مرکزی محوطه دانشگاه پیش  
می رود. اما مقامات امنیتی بجای گوش  
دادن به اعتراضات آنان، افراد مسلح شان  
را بسیج کرده و اطراف مظاهره کنندگان را  
می گیرند تا بدینوسیله دختران معترض را  
بترسانند. کسانی که از نزدیک شاهد بسیج  
افراد مسلح پولیس بوده اند می گویند که آنان  
چنان مسلح و مجهز بسیج شده بودند که  
گوئی یک جنگ واقعی در حال وقوع است.  
در حالیکه دختران معترض کاملا مسالمت  
جویانه دست به اعتراض زده بودند و از  
محیط دانشگاه نیز بیرون نرفتند.

اعتراضات و خواست های تظاهر کنندگان  
کاملا نادیده گرفته شد و کسی به حرف های  
آنها گوش نداد. بر علاوه تظاهرات مذکور  
دیگر اصلا ادامه نیافت و در واقع در نطفه  
خفه شد. در جامعه مستعمره - نیمه فئودال  
افغانستان، شوونیسم مرد سالارانه فئودالی  
غلیظی وجود دارد. یکی از حربه های

## کشتار رهبران انقلابی مانوئیست توسط ارتش فاشیستی ترکیه

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۳ جون ۲۰۰۵

روز ۱۶ جون گروهی از رهبران مهم حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی) و رزمندگان چریک ارتش رهائی بخش که  
تحت رهبری این حزب میباشند، به کمین نیروهای ارتش ترکیه افتاده و کشتار شدند. این انقلابیون در حال رفتن به یک جلسه بسیار مهم  
بودند و ساعت ۱۱ شب مشغول استراحت بودند که سه هلیکوپتر جنگی سیکورسکی آنان را زیر آتشبار بیرحمانه خود گرفت  
و سپس ۱۰۰۰ سرباز که این گروه را محاصره کرده بودند وارد عملیات شدند تا کار را تمام کنند. نام ۱۷ تن از انقلابیون مائوئیست که در این  
کشتار فاشیستی جان باختند عبارتند از: جعفر جانگوز، آیدین همیبات، علی رضا صبور، جمال چکماک، کنعان چاکلیچ، اوکان اونسل،  
برناسایگیلی اونسل، آلتین آتش، اوکش کار اوغلو، تایلان ایلدیز، ابراهیم آک دنیز، بینالی گولر، دورسون تورگوت، گلناز ایلدیز، احمد  
پرکتاش، چاقداش جان و ارسین کانتار.

مطبوعات ترکیه اخبار این کشتار را سه روزی در پی باعناوین درشت چاپ کردند. مطبوعات دست راستی زوزه میکشیدند که "بدون  
شک یک ضربه مهلک" بر مائوئیستها وارد آمده است. روزنامه ملیت باخوشحالی پیش بینی میکرد که "مائوئیستها با یک ضربه تمام شدند".  
اما شرکت هزاران نفر در مراسم تشییع جنازه این رهبران جانباخته مشت محکمی به دهان اینان بود و نشان داد که نفرت مردم از این  
رژیم چقدر عمیق است. هفت تن از این جانباختگان در درسیم دفن شدند که هزاران نفر تابوت های آنان را در حالیکه درفش سرخ حزب  
کمونیست مائوئیست تابوتها را پوشانده بود همراهی کردند. ۴ نفر دیگر در شهر استانبول دفن شدند در حالیکه مردم یک درفش سیصد متری  
حزب را حرکت میدادند. ۳ نفر دیگر در آنکارا دفن شدند و ۳ دیگر جانباخته در شهرهای دیگر. جلسات یادبود و هیمنائیهای اعتراضی در کشور  
های مختلف اروپا برگزار شد که هزاران تن از هواداران حزب و همچنین دیگر احزاب و گروه های انقلابی ترکیه در آنها شرکت کردند.  
در درسیم در مراسم تدفین این جانباختگان برادرزاده آیدین همیبات گفت: «بدن عمومی مراملاشی کردند و روشن است که او هنگام  
اسیر شدن زخمی بود و گلوله ای از پشت به سرش شلیک شده و اعدام شده است.» گروه های حقوق بشر و مترقی این حمله را محکوم کرده  
و آنرا یک کشتار نامیده اند و از رژیم ترکیه خواسته اند که فوراً نام ۳ نفری که دستگیر شده اند را آشکار کند.

سازمان خارج کشور حزب کمونیست مائوئیست، اطلاعیه ای صادر کرده و گفت: «برای ما روشن است که ضربه سختی به حزب  
خورده است. اما چنین ضرباتی در طول مبارزه طبقاتی رخ میدهند. ما بر اساس ایدئولوژی علمی خود با ترکیه بر ریشه هایمان در میان توده  
های تحت ستم از این ضربه سر بلند خواهیم کرد و درفش سرخ را در بلند ترین قله های جنگ خلق برافراشته خواهیم کرد... شک نیست که  
رفقای جانباخته مان نیز از ما میخواهند که در چنین مواقعی اشک خود را تبدیل به خشم علیه دشمن کنیم.»



## جانبازی های شان انقلاب پرولتری را به ثمر خواهد رساند !

به افتخار رفیق جعفر جانگوز و دیگر قهرمانان بخاک افتاده

# بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از قتل شیرانه جعفر جانگوز منشی عمومی و شانزده رفیق دیگر از رفقای حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - کردستان شمالی) بدست اردوی ارتجاعی ترکیه، اندوهگین و خشمناک است. سه هلیکوپتر توپدار و بیش از هزار سرباز در این عملیات که در واقع قتل عام هوایی بود شرکت داشتند. اردوی ترکیه از پیشرفته ترین ادوات الکترونیکی برای تعیین موقعیت این گروه و از پیشرفته ترین تسلیحات جهانی برای کشتار آنان استفاده کرد. این گواه آن است که طبقه حاکمه ترکیه در بر خورد به بهترین فرزندان خلقهای این کشور تاجه حد میتواند پست باشد. این مرتجعین وحشی و اربابان امپریالیست شان هراس و ترس واقعی در دل میپروانند زیرا خوب میدانند که کارگران، دهقانان، ملل تحت ستم و روشنفکران انقلابی و نیروهای دموکرات ترکیه عمیقاً از آنها متنفراند. بدون حمایت همه جانبه امپریالیزم جهانی، به ویژه امریکا و زرادخانه نظامی اش، طبقه حاکمه ترکیه نمیتواند حتی یک روز دوام بیاورد.

جعفر جانگوز منشی عمومی و رفیق آیدین همبیت، معاون منشی عمومی، همراه بادیگر رفقا و کان اونس، علی رضا صبور، علاءالدین آتش، کمال چکماک، برناسا قیلی اونس، کنعان چاکچی، اوکس قره اوغلو، تیلان ایلیدیز، ابراهیم اقدینیس، بینالی گولر، دورسون تورگوت، گلناز ایلدیز، چاقداش جان، احمد پرتاش و وارسین کانتارنگامیکه در مسیر خود به سوی محل برگزاری دومین کنگره حزب بودند به وسیله ارتش ترکیه محاصره شده و از زمین و هوامورد هجوم قرار گرفتند.

دشمن بخوبی رفیق جانگوز را میشناخت. وی چندین دهه برای رهائی خلقهای ترکیه مبارزه کرده و این مبارزه را بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریا میدانست. وی بیش از ده سال در سیاهچال های ترکیه سپری کرد. در زندان نمونه جرئت کردن بود و در مقاومت الهام بخش انقلابیون زندانی عاشقانه او را دوست داشتند و مقامات زندان از او متنفر بودند. این رفیق حتی هنگامیکه در زندان بود توجه زیادی بمسائل جنبش کمونیستی در ترکیه و در سطح بین المللی میکرد. رفیق جانگوز در سال ۲۰۰۲ آزاد شد و بلافاصله نقش مهمی در سازماندهی کنگره موسس حزب کمونیست مائوئیست و تدوین خط سیاسی این کنگره بازی کرد. این کنگره یک نقطه عطف تاریخی بود که نقش کلیدی در تثبیت درک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در حزب ایفا کرد. از هنگام نخستین کنگره، رفیق جانگوز برای سازماندهی مجدد و تقویت حزب و راهگشائی در پیشبرد جنگ خلق، تلاش و مبارزه کرد. رفیق جانگوز حامی استوار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. تحت رهبری او پیوند حزب با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محکم تر از پیش شد و نقش بیشتری در تقویت جنبش بین المللی ایفا نمود.

از دست دادن رفیق جانگوز و دیگر رفقا و زندگان حزب برای انقلاب در ترکیه و سراسر جهان فقدان غم انگیزی است. ولی آنها بیهوده جان نباختند. ثمره جانبازی ها و مبارزات آنها از بذرهای انقلاب پرولتاریائی سربدر خواهد آورد، از بذرهایی که وسیعاً و عمیقاً در میان توده های تمام ملیتهای ترکیه کاشته شده و در قلبها و روان شان به حیات ادامه می دهند. دشمن امیدوار بود حزب کمونیست مائوئیست را تار و مار بکند؛ ولی حزب، در آغوش توده های که از صمیم قلب آنرا حمایت میکنند، وظیفه دشوار تبدیل اندوه و خشم به یک برنامه علمی انقلابی را شروع کرده است. دشمن امیدوار بود ترس در دل توده هادر ترکیه بیندازد، ولی هم اکنون هزاران نفر به احترام و افتخار رفقای بخاک افتاده در درسیم، استامبول، انقره و دیگر شهرهای ترکیه و اروپا، به مقاومت و سرپیچی از دشمن بلند شده اند. ما تمام انقلابیون پرولتدر ترکیه را فرامیخوانیم که در این لحظات دشوار و اندوه به گرد حزب کمونیست مائوئیست حلقه زده و برای رویارویی با چالش های جدیدی که این واقعه در مقابل حزب گذاشته بپاخیزند، مسئولیتهای تازه ئی بعهده گرفته و کاری را که رفقای بخون خفته آغاز کرده اند تا سرانجام پیروزمند به پیش برند. رفقای این حزب نقش مهمی در بنیانگذاری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بعنوان مرکز جنبی نیروهای مائوئیست جهان ایفا کرده اند. یکی از وظایف این مرکز کمک به تقویت احزاب و سازمانهای مائوئیستی جهان می باشد. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تعهد میکند دوش بدوش حزب بایستد و با هر چه در توان دارد به آن در فایق آمدن بر مشکلات یاری کند تا هر چه سریعتر به نقطه عطفی در مبارزه انقلابی که توده های ترکیه بیقرارانه انتظارش را میکشند برسند. همانگونه که مائوتسه دون گفت: «مبارزه، شکست، باز مبارزه، باز شکست، باز هم مبارزه ... تا پیروزی، این است منطق خلق.» مهم نیست قدرت نظامی دشمن چقدر بزرگ است زیرا ثابت خواهد شد که ده هامیلیون نفر توده ستمدیده و استثمار شده در ترکیه، هنگامیکه کاملاً رها شده و در مبارزه انقلابی سازمان یابند، قدرتمندتراند. بالاخره، جنگ خلق، طبقه حاکمه شورور ترکیه و اربابان امپریالیستش را از صحنه پاک کرده، در برابر روی آینده زیبا در ترکیه و سراسر جهان خواهد گشود، آینده کمونیستی ای که رفیق جعفر جانگوز و دیگر قهرمانان بخون خفته برای تحقق آن جان شان را دادند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۲۶ جون ۲۰۰۵

## پیام به حزب کمونیست مائونیست ( ترکیه - کردستان شمالی )

**رفقای عزیز !** از اینکه یکبار دیگر رفقای گرانقدری در جاده خونین انقلاب ترکیه بخاک افتادند بی نهایت غمگین و متأثر هستیم . ضایعه بزرگ جانباختن رفیق جعفر جانگوز منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست مائونیست و رفقای دیگری از رهبری و اعضای حزب نه تنها برای حزب شما بلکه برای کل جنبش کمونیستی بین المللی ، منجمله حزب ما ، یک چالش جدی بوجود آورده است . ما باید همه با هم ، غم سنگین از دست دادن این عزیزان را به نیروی فعال مبارزاتی علیه دشمنان غد ار مان مبدل نماییم . ما ظرفیت عظیم جانباختن رفقای خود را در ترکیه به دیده قدر می نگریم . قویا باور داریم که آنها قادر خواهند شد از این پیچ و خم نیز موفقانه گذر نمایند و به پیشروی شان در مسیر انقلاب ادامه دهند . به رفقا اطمینان می دهیم که در این پیشروی ، شانه به شانه با آنها حرکت خواهیم کرد ، همانگونه که تا حال یکجا با هم و یکجا با سائر احزاب و سازمان های مائونیست جهان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به پیش رفته ایم .

**رفقا !**

ما اردوی دولتی فاشیست و خونخوار ترکیه را ، که با سببیت و درندگی رفقای عزیز مان را به قتل رساند ، از نزدیک می شناسیم . قبل از نفوذ یابی سوسیال امپریالیست های شوروی در افغانستان ، طی چند دهه ، مستشاران نظامی ترک ، اردوی شاهی افغانستان را تعلیم میداد و این اردو طبق مدل اردوی دولتی ترکیه سازماندهی شده بود . پس از تجاوز نظامی امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال کشور توسط آنها ، نظامیان فاشیست ترک تحت سرپرستی اربابان امپریالیست شان به افغانستان برگشته اند . آنها بخش مهمی از قوت های اشغالگر را تشکیل می دهند . جنرال های ترکی تا حال چند بار نقش فرماندهی بخش های مهمی از قوت های اشغالگر را بر عهده گرفته اند . مستشاران نظامی ترک یکجا با مستشاران نظامی امریکائی ، " اکادمی نظامی افغانستان " را که دران افسران اردوی رژیم دست نشانده تعلیم داده می شوند ، اداره می نمایند . دستان جنایتکار اردوی فاشیست ترکیه به خون توده های افغانستانی رنگین است . به سختی می کوشیم تا دوش به دوش شما رفقا با این اردوی خونخوار و فاشیست بجنگیم . وقتی درفش جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در افغانستان بر افراشته شود ، جزو تام های اردوی ترکیه همانند سائر قوت های اشغالگر ، آماج این جنگ خواهند بود . جدا تلاش خواهیم کرد که فرارسیدن آن روز به درازا نکشد .

**رفقا !**

یکبار دیگر غم شریکی و همبستگی عمیق رفیقانه ما را بپذیرید و آن را به اطلاع صفوف حزب و توده های تحت رهبری حزب برسانید .

**حزب کمونیست ( مائونیست ) افغانستان**

۱۵ اسد ۱۳۸۴ ( ۶ اگست ۲۰۰۵ )

## اعتصاب غذائی لیلیه پوهنتون هرات رژیم دست نشانده را سراسیمه کرد

نمودند . محصلان اعلان نمودند تا رسیدن به اهداف شان از اعتصاب خویش دست نهند کشید. این اعتصاب مدت دوروز را دربرگرفت. اعتصاب در اعتراض به عدم جای کافی برای استراحت، عدم آب آشامیدنی صحی، موجودیت کثافات در تشنابهاو دستشویی ها و غیره براه افتاد. این اعتصاب دوروزه همبستگی کامل محصلان لیلیه پوهنتون رابه نمایش گذاشت و اثرات مثبت آن دربین محصلان نهاری پوهنتون به خوبی مشهود بود. این حرکت حق طلبانه محصلان لیلیه پوهنتون هرات رژیم دست نشانده را سراسیمه ساخت. ارتباطات تلفنی بین والی جدید هرات (سید حسین انوری) و وزارت تحصیلات عالی برقرارگردید و حتی تابالا

ساخته اند. امسال وزارت تحصیلات عالی از تمام ولایات سمت شمال، جنوب و شرق افغانستان محصلان راتقسیم نموده است. از جمله ۴۰۰ نفر محصل مستحق لیلیه صرفابه ۱۴۰ نفر سهمیه لیلیه قائل شده اند و بقیه بی سرنوشت مانده اند . وزارت تحصیلات عالی ادعا میکند که لیلیه یک امتیاز است نه حق و باید خود محصلان امکانات اباته و اعاشه را برای خود مهیا سازند . در ابتدای سال تعلیمی وعده و وعید های بدل اعاشه برای محصلان داده شده بود ولی مسئولین وزارت به وعده های خود وفا ننموده اند . به تاریخ ۱۵ سرطان روز ۴ شنبه ساعت ۱۲ ظهر، محصلان از خوردن غذاامتناع ورزیدند و اعتصاب غذائی خود را اعلان

از سالهای قبل در حدود ۵۲۰ نفر محصل در لیلیه پوهنتون هرات وجود داشت و در سال ۱۳۸۴ تعداد ۳۸۰ نفر دیگر نیز بر آن علاوه شد. این لیلیه در هتل هرات که مربوط به وزارت هوانوردی و توریسم است، واقع می باشد. در هراتاق لیلیه که دراصل ۸ نفر گنجایش دارد، ۱۶ نفر محصل راجابجا نموده اند. باوجود این، تعمیر مذکور صرفا گنجایش ۴۵۰ نفر یعنی نصف محصلین لیلیه رادارا میباشد. تعداد دیگری از محصلین از زیر زمینی های هتل که تاریک و مرطوب است استفاده مینمایند. در حدود ۱۵۰ نفر در داخل مسجد زندگی میکنند. صد هاتن محصل دیگر ، در فضای آزاد روی صحن چمن برای خود به اصطلاح اتاقهای رهائشی

## تظاهرات اهالی بگرام در مقابل قرارگاه مرکزی قوای امریکائی در افغانستان

این تظاهرات پس از آن برگزار شد که نیروهای تجاوزگر به اصطلاح "ائتلاف ضد تروریسم" بر هبری یانکیهای اشغالگر امریکائی مستقر در افغانستان، ۸ تن از اهالی بگرام را بازداشت کردند.

در اولین ساعات روز سه شنبه (۴ اسد)، دودغلیزی آسمان بگرام در شمال کابل رافرا گرفت. تظاهرکنندگان خشمگین، تایلرهای موتور آتش زده بودند و شعارهای ضد امریکائی سر میدادند.

تظاهرکننده گان باشعاری مرگ بر نیروهای تجاوزگر امریکائی و دولت کرزی در مقابل قرارگاه نیروهای اشغالگر جمع کرده بودند. گفته میشود که شب گذشته نیروهای امریکائی مستقر در بگرام در نتیجه یک عملیات جستجو ۸ تن از اهالی بگرام را بازداشت کردند.

تظاهرکنندگان میگفتند که امریکاییها حق ندارند بدون کدام موجب، وارد منازل مسکونی مردم شوند.

در حالیکه تظاهرکنندگان ادعا میکنند که کسانی که توسط نظامیان امریکائی بازداشت شده اند، بیگناهند، دگروال جری اوهار اسخنگوی نظامیان اشغالگر امریکائی در بگرام میگوید که بازداشت شدگان، قصد داشتند برای

حمله به نیروهای "ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" در افغانستان برنامه ریزی کنند. هر چند این نخستین باری است که نیروهای امریکائی شاهد تظاهرات افغانستانی هادر اطراف پایگاه مرکزی شان هستند، اما اعتراض علیه رفتار نیروهای اشغالگر امریکائی در افغانستان بی سابقه نیست. اوایل امسال، شماری از مردم در ولایت ننگرهار، به دنبال بازداشت یک زن توسط نیروهای اشغالگر امریکائی دست به تظاهرات زدند. دولت مزدور کرزی نیز بارها از "نیروهای ائتلاف" به رهبری امریکا خواسته است تا پیش از عملیات شان مقامات امنیتی افغان را در جریان قرار دهند.

نیروهای اشغالگر امریکائی مدعیند که در عملیات جستجوی دوشنبه شب که به بازداشت هشت تن از اهالی بگرام انجامید، پولیس و نیروهای امنیتی افغان نیز بانیروهای ائتلاف همکاری داشتند. پولیس افغانستان تاکنون در این مورد، اظهار نظری نکرده است. اما آنچه

از این واقعه نمودار است این است که رژیم مزدور کرزی بیهوده همچو حرفه‌ار امیزند چون ارباب تجاوزگرش اصلا در فکر آن نیست که در همچو موارد برایش اطلاع دهد.

نیروهای متجاوز به بهانه های مختلف بخانه های مردم داخل میشوند به لت و کوب و تلاشی و غیره اعمال غیر انسانی میبرند. ولی مردم همیشه عکس العمل نشان میدهند در مقابل شان دست به اعتراض میزنند. این حرکتها توده ئی دلیل روشنی است در ردیف سفته گویی های کسانی که می گویند مردم افغانستان خواهان

حضور این نیروهای تجاوزگر در کشورشان هستند. در شرایطی که دولت مزدور با سرو صدای زیاد برای انتخابات پارلمانی و شورای ولایتی تلاش دارد، بلند شدن امواج نارضایتی مردم، یکی پس از دیگری، نشان دهنده این امر است که مردم باهمچو بازی های نمایشی فریب نمیخورند.

سطح وزارت تحصیلات عالی .  
۱۳ : نبودن نشرات فعال در پوهنتون.  
در مدت سه سال فقط شش شماره از نشریه اندیشه نشر گردیده است .

۱۴ : نبودن مطبوعه در پوهنتون هرات .  
۱۵ : عدم شفافیت در بخش خریداری ، محاسبه، تخصیصات، ترانسپورت و خدمات .  
۱۶ : عدم تطبیق کریکولم درسی مرکز در پوهنچی ها

۱۷ : بهره برداری سیاسی از پوهنچی ها ، خصوصا پوهنچی حقوق و شرعیات که لانه حزب اسلامی و جمعیت اسلامی است .  
۱۸ : بی مسئولیتی مرکز در مورد پروژه ها و کار های تحقیقاتی پوهنتون .

۱۹ : عدم هماهنگی و همکاری علمی در بیست پوهنچی پوهنتون.

۲۰ : نبودن توأمیت علمی میان پوهنتون هرات و پوهنتون های داخل و خارج کشور .

۲۱ : کشیدگی ها و عدم اعتماد در بین ریاست پوهنتون و معاونیت های اداری و امور محصلان و معاونیت ها .

۲۲ : عدم پلان و برنامه مشخص در سطح پوهنتون بخاطر رهبری ضعیف آن.

۲۳ : مصروف بودن استادان به امور شخصی و دور ماندن آنها از تحقیقات علمی .

۲۴ : پائین بودن سطح و سویه محصلان خصوصا از دوره لیسه ها که نصاب درسی کاملا در تمام مناطق تطبیق نمیشود

۲۵ : عدم تفکر علمی در بین استادان و محصلان پوهنتون .

بیست و پنج مورد فوق الذکر مشکلاتی است در داخل پوهنتون که هر آن ولحظه امکان اعتصابات و تظاهرات اعتراض آمیز محصلان و حتی مامورین و استادان را فراهم مینماید. \*\*\*

بقیه از صفحه : ۱۶

## ارتجاع مذهبی امپریالیستی

قرن بیست و یک، قرن تکنالوژی اطلاعاتی خوانده میشود. ولی این قرن، قرن رویکار آمدن یک باند مذهبی متعصب در پیشرفته ترین کشورهای دامن خوردن تعصبات و کین توزی های مذهبی عیسوی، اسلامی، یهودی، هندوئی و ... در جهان نیز هست. این امر نمودی ازین واقعیت است که نظام امپریالیستی حاکم بر جهان، باز تولید کننده خرافاتی ترین افکار و عقاید و ارتجاعی ترین مشی های سیاسی است. این نظام فاسد و ارتجاعی و باز تولید کننده خرافات و تعصبات جاهلانه ضد علمی باید سرنگون شود.

ترین سطح رژیم دست نشانده نیز رسید. این حرکت اعتراضی محصلان در زمانی صورت گرفت که رژیم دست نشانده به تبلیغات نمایشی کذائی انتخابات پارلمانی و شورای ولایتی بصورت گسترده شروع نموده بود .

رژیم دست نشانده تمام خواسته های محصلان لیلیه پوهنتون را پذیرفت. از یکطرف تعمیر نساجی را بدسترس محصلان برای استراحت شان قرار داد و اسوی دیگر فوراً مبلغ ۵۰۰ هزار افغانی برای یکماه از سهمیه ولایت هرات برای محصلان لیلیه اختصاص داد و مبلغ دومیلیون افغانی هم از وزارت تحصیلات عالی به لیلیه ارسال گردید. دیده شود که این کمکها تاچه موقع دوام مینماید.

در پوهنتون هرات مشکلات زیادی وجود دارد که برای رفع آنها باید محصلان، استادان و مامورین پوهنتون هرات همبستگی خویش را بنمایش بگذارند و مرکز را زیر فشار قرار دهند تا حقوق شان را برسمیت بشناسد و در قسمت حل اساسی مشکلات شان اقدامات لازم مبذول دارد.

مشکلات پوهنتون هرات قرار ذیل است .

۱ : عدم تعمیرات درسی برای شش پوهنچی که در خانه های کرایبی قرار دارند .

۲ : عدم مواصلت تخصیص برای تکمیل شدن تعمیر پوهنتون در تپه ارغوان از مرکز .

۳ : نبودن لابراتوار های مجهز در پوهنچی های تعلیم و تربیه، زراعت و انجینیری و عدم تکنیشن های لابرات ماهر .

۴ : نبودن اتاق برای مطالعه در کتابخانه اختصاصی پوهنتون .

۵ : نبودن کادرها بسویه ماستر و دکترا .

۶ : عدم بورس های تحصیلی برای استادان و محصلین . در مدت ۱۷ سالی

که از عمر پوهنتون هرات میگذرد هیچگونه بورسهای تحصیلی برای استادان و محصلین داده نشده که مقصر اصلی آن وزارت تحصیلات عالی است .

۷ : پائین بودن سطح معاش مامورین و اجیران .

۸ : فرار مغز ها از پوهنتون و استخدام شدن ایشان به موسسات خارجی .

۹ : کافی نبودن کار تحقیقاتی و ترویجی در سطح پوهنتون .

۱۰ : عدم امکانات و وسایل برای سیر های علمی محصلان بدخل و خارج کشور .

۱۱ : جابجاشدن دارودسته های مربوط به جمعیت اسلامی در اس تمام ادارات پوهنتون

۱۲ : اضافه بست مامورین و اجیران در

# اردوی رهائیبخش خلق چهار حمله هماهنگ راپیش میبرد

شرق، تحلیل حزب ما رامبنی بر اینکه تعرض استراتژیک باید بر شاهراه ها، شهرها و قول اردوهای تمرکز بنماید، تائید کرد. مانده تنها جنگهای متحرک و موضعی رایادگر فیتیم، بلکه همچنین نبرد در جنگ موضعی ثابت رادر حین جنگیدن فرا گرفتیم.

"در رابطه با فرماندهی منطقه شرق باید بگویم که این سطح از جنگ برای ما بیسابقه بود و جنگ موضعی با حملات همزمان به چهار کمپ نظامی، واقع در جایی که اردوی شاهی ستون فقرات و قلب خود میخواند، یعنی شاهراه شرقی - غربی، برای اردوی رهائیبخش خلق دستاورد بزرگی است. بعد از به اتمام رساندن این نقشه، دشمن هزاران نفر از سربازان اردوی شاهی، منجمله غند رنجر خود را که بهترین واحدش است برای محاصره و نابودی ما بسیج کرد. ولی اردوی رهائیبخش خلق نه تنها قهرمانانه جنگید و تلاش های آنها را عقیم گذاشت بلکه همچنین خسارات جدی به دشمن وارد آورده و سلاح های سنگین و مهمات به غنیمت گرفت."

در این نبرد عده ای از افراد اردوی شاهی به اسارت اردوی رهائیبخش درآمده بودند که بنا به گزارش روزنامه جانادیش صحیح و سالم آزاد شدند و به خانه های خود بازگشتند. در این نبرد ۳۷ تن از اردوی رهائیبخش جان باختند. ۶ رفیق دیگر زخمی شدند.

بر اساس یادداشتی توسط گزارشگر ویژه جانادیش در بخش زانوشاه، اردوی شاهی روستاهای نزدیک به تپه سیوالیک را بمباران کرد. بیش از پنجاه شهروند زخمی و یقیناً ده ها تن دیگر کشته شدند.

در دوروستا واقع در بخشهای سیند هولی و اوایاپور، اردوی شاهی سعی کرد نیروهای مائوئیست را محاصره و نابود بنماید، ولی در کمین افتاده و در این نبرد تارومار شد. در یک روستا، لیک جانی، ۳۵ نفر از اردوی شاهی در جا کشته شده و یقین است که ده ها تن دیگر زخمی شدند. اردوی رهائیبخش نیم درجن تنگ و هزاران حلقه مهمات، همراه با انبار بزرگی از دیگر ادوات جنگی را مصادره نمود. در جاریوتار نیز اردوی رهائیبخش خلق اسلحه هایی را مصادره کرد، ۱۲ تن از سربازان اردوی شاهی کشته شدند و به همان تعداد نیز زخمی شدند. ۳ رزمنده از اردوی رهائیبخش خلق در این نبرد جان باختند. بعد از حملات اردوی رهائیبخش خلق، فئودال مستبد گیاندر شاه هزاران نیرو از اردوی شاهی، منجمله غند رنجر خود را که بهترین واحدش به حساب میآید برای محاصره و نابودی انقلابیون مائوئیست بسیج کرد. گفته میشود مدت یک هفته نبردهای متحرک و موضعی، سطح بالاتری از جنگ نسبت به جنگ های چریکی، باعث روحیه باختگی شدید اردوی شاهی گردیده است.

رژیم کمندوبه سانسور مطبوعات ادامه میدهد. به نظر میرسد حالت فوق العاده لغو شده باشد، ولی کماکان آزادیهای مدنی را تقلیل داده اند. رفیق آنانتا، عضوی از رهبریت دفتر سیاسی حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و فرمانده بخش شرقی اردوی رهائیبخش خلق، به روزنامه جانادیش گفت: "با شروع حمله همزمان به چهار کمپ نظامی، اردوی رهائیبخش خلق به جنگ های موضعی پرداخته است. ما کاملاً در نقشه های خود موفق بوده ایم. فرقه های قول اردوی میرچایا تسخیر شدند. به بندی پور ضربه وارد آمده بخشا تسخیر شد. به دوتای دیگر، چوراهوا و جاراپاتی، شدیداً ضربه زده شد."

در گفتگوراجع به دستاوردهای اردوی رهائیبخش در این نبردها، آنانتا در ادامه گفت: "بزرگترین دستاورد این جنگ ها پیریزی مینا برای جنگ های موضعی آینده می باشد. موفقیت اولین نقشه از مرحله تعرض استراتژیک در جبهه

اردوی رهائیبخش خلق که تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست نیپال قرارداد، تعرض خود را در شرق به سطح بالاتر برد و همزمان به سه پایگاه نظامی و یک پسته پولیس حمله کرده و شکست های جدی به دشمن وارد آورد.

آژانس خبری نیپال نیوز کام روزدهم می نوشت: "بر اساس آخرین اخبار، صدها شورشی مسلح از حدود ساعت ده شب دوشنبه (۹ می) به پایگاه های مشترک امنیتی در بندی پور و چوراهوا و ایلکاپسته پولیس در میرچایا واقع در ولسوالی حمله کردند. هر سه پسته در نزدیکی شاهراه شرقی - غربی که همچنین بنام شاهراه ماهندر معروف است، میباشند. شورشیان شاهراه را با قطع درخت مسدود کرده بودند. در نتیجه قوای امدادی امنیتی هلیکوپترهای مجهز به دوربین شب بین رابه نقاط مذکور گسیل داشتند." برخی دیگر از رسانه های نیپالی توانسته اند قبل از آنکه اردوی شاهی راه اطلاع رسانی را مسدود کند، پوشش خبری بدهند. یک روزنامه خبری گزارش داد که: "هزاران انقلابی مائوئیست به سه فرقه نظامی حمله کردند و جنگ تا شش صبح روز بعد ادامه داشت."

اردوی شاهی یک هلیکوپتر توپدار برای حمله به مائوئیست هافر ستاد و ولی انقلابیون توانستند در مقابل حملات آن مقاومت بنمایند. یک روزنامه گزارش داد که هنگام حمله، ۵۰۰ پولیس مسلح در پسته میرچایا، ۲۵۰ نفر پرسونل اردوی شاهی در پسته نظارت قول اردوی بندی پور، ۸۰۰ نفر از سربازان اردوی شاهی نیپال در فرقه چوراهوا و حدود ۵۰۰ نفر در فرقه نظامی داراپاتی بودند. بعداً، زیر فشار اردو، روزنامه ها تصاویر متفاوت ارائه کردند.

اردوی رهائیبخش خلق در چند دقیقه تاسیسات پولیس میرچایا و بانک توسعه ملی روستا را تصرف کرد، اسلحه ها را مصادره کرده و چندین ساعت برای فتح کمپ نظامی بندی پور جنگید. چهار ساعت پس از شروع حمله هلیکوپتر های توپدار وارد صحنه شدند، اما اردوی رهائیبخش توانست تمام سلاحها و مهمات را تصرف کرده و ساختمان های کمپ نظامی را نابود کند. ده ها تن از پرسونل اردوی شاهی کشته شدند.

بعد از حمله، اردوی شاهی زوزه کنان مانند لاشخورهایی که لانه شان ویران شده باشد به درون دهکده ریختند و جنگ و گریز ادامه یافت.

**آدرس پستی جهانی برای فتح :**

**AWTW – Gloucester  
Street LONDON WC1N  
3XX UK.**

**سایت انترنیتی جهانی برای فتح**

**WWW.AWTW.ORG :**

**سایت حزب کمونیست ایران**

**( م ل م ) در انترنیت :**

**WWW.SARBEDARAN.ORG**

**ایمیل حقیقت در انترنیت :**

**Haghighat@sarbedaran.**

**org**

# چان چون چیائو رهبر برجسته مائونیست

(۱۹۱۷-۲۰۰۵)

## نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

وروز است. یکی از اتهامات؛ نفرین بود که میخواستند از پکن، یک شورش نظامی را در شانگهای، علیه کودتای نظامی، سازمان دهند (چان چون چیائو رهبر حزب در شانگهای بود) و باین ترتیب تمام کشور را بمقاومت در مقابل کودتا بلند کنند.

در ظاهر رهبر کودتا شخصی بنام هواکوفن بود. هوا کوفن در زمان حیات مائو بعنوان جانشین وی انتخاب شده بود. ظاهر وی در سبزه بانی و سیاستهای وی بودند، این کودتا را رهبری کرد. اما رهبر واقعی کودتا، دن سیائو پین بود. دن، رهبر "رهروان سرمایه داری" در حزب کمونیست چین بود که مائوتسه دون از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریائی وی را سرنگون کرد. در فاصله کوتاهی پس از کودتا، وی هواکوفن را کنار زد و بطور آشکار مسیر چین را عوض کرد و سرعت چین را از یک کشور سوسیالیستی که قطب نمای تمام تصمیم گیری هایش "خدمت به مردم" بود تبدیل به کشوری کرد که راهنمایش این بود: "ثروتمند شدن شو همند است!"

دن سیائو پین، بطور کامل چین را در جاده سرمایه داری قرار داد و چین آنچیزی شد که امروز می بینیم. قبل از این کودتا، مردم بطور روز افزونی رهبری تمام عرصه های جامعه را در دست می گرفتند و در سطوح گوناگون تبدیل به اداره کنندگان آن شده بودند؛ توده های مردم مطالعه و مناظره میکردند و بدون هراس، مقامات دولتی و حزبی و یکدیگر را به قدمیکشیدند و در تصمیم گیری بر سر آینده جامعه شرکت میکردند. پس از کودتا، شهرهای چین تبدیل به مشقت خانه های تولیدی شد که صدها میلیون نفر در قرن ۲۱ تحت شرایط قرن ۱۹ روزانه ۱۲ ساعت و هفته ای هفت روز کار میکنند و با این وجود قادر به تامین خانواده خود نیستند و همواره در بیم بیکار شدن میباشند؛ یعنی

گفته خبرگزاری سینخوا چان چون چیائو در سال ۱۹۹۸ بدلائل پزشکی آزاد شد. اما دولت چین آنقدر درباره موقعیت وی مخفی کاری میکرد که همه می پنداشتند وی در همان سال ۱۹۹۸ درگذشته است.

در دادگاه، چان چون بطرز قدرتمندی از خود و خط مائو دفاع کرد. چان چون چیائو که از بیماری سرطان رنج میبرد حاضر بهمکاری با مقامات نشد و حاضر نشد در دادگاه صحبت کند و تنها به رد اتهامات خویش اکتفا کرد. در تمام طول دادگاه بانگاه تیزوبرنده اش مقامات دادگاه را تحقیر کرد. کسانی که صحنه های فیلم این دادگاه را در تلویزیون های جهان دیده اند هرگز نگاه او را فراموش نمی کنند.

چیان چین در دادگاه گفت سرنگون کردن آن دسته از رهبران حزب که عزم کرده بودند چین سوسیالیستی را به عقب کشانده و سرمایه داری را احیاء کنند، کار درستی بود. او اضافه کرد، کسانی که امروز در حال محاکمه آنان و هزاران انقلابی دیگرند بهتر است بخاطر از دست دادن شغل هایشان گریه نکنند.

اکنون که به گذشته مینگریم ورژیم کنونی چین را بارژیم سوسیالیستی زمان مائو و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی مقایسه میکنیم تفاوت میان این دو را خوب می بینیم. می بینیم که تفاوت میان آن سوسیالیزم (حتا اگر در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی دچار "افراطی گری" هم شده باشد) با رژیم کنونی، تفاوت میان شب و روز است. تفاوت میان آن رژیم که مرتباً توده ها را در سطح میلیونی وارد زندگی سیاسی فعال میکرد بارژیم کنونی که سوسیالیزم را سرنگون کرد و بعداً قتل عام خونین میدان آسمانی (تین آن من) را در سال ۱۹۸۹ مرتکب شد که مردم را مرعوب کرده و مخالفت و ناراضایتی را در نطفه خفه کند، تفاوت میان شب

چان چون چیائو (چانگ چونگ چیائو) یکی از برجسته ترین رهبران انقلابی قرن بیستم در سن ۸۸ سالگی در گذشت.

چان چون چیائو رهبر فیک چیان چین، همسر مائوتسه دون، از اعضای گروه موسوم به "گروه ۴ نفره" بودند که البته باید آن را "گروه ۵ نفره" خواند زیرا این ۴ نفر نزدیکترین پیروان مائوتسه دون در رهبری حزب کمونیست چین بودند. یکماه پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، آن دسته از رهبران حزب که مخالف این ۴ نفر بودند، برای گرفتن قدرت، دست به یک کودتای نظامی زدند. این ۴ نفر را دستگیر کرده و با سرکوب خونین، نقطه پایان بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی (که علیه این دسته از رهبران برپا شده بود) گذاشته و سوسیالیزم را سرنگون کردند.

خبر درگذشت چان چون چیائو را خبرگزاری سینخوا در ۱۰ می ۲۰۰۵ منتشر کرد. اما وی در ۲۱ اپریل درگذشته بود. رهبران چین مرگ وی را به مدت سه هفته مخفی کردند زیرا میترسیدند خبر آن موجب بلند شدن حرکت های طرفداری از مائو و ضدیت بارهبران فعلی شود. این مسئله بی پایه بودن ادعای این رهبران را که چان تمام نفوذش را از دست داده، نشان می دهد.

۴ نفر در سال ۱۹۸۱ محاکمه شدند و متهم به "افراط گری در جریان انقلاب فرهنگی" و "کوشش برای گرفتن قدرت پس از مرگ مائو" شدند. چیان چین و چان چون چیائو به مرگ محکوم شدند که بعداً با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد. دو رفیق دیگرشان به نام های یائو ون-یوان و ون-هان ون که در دادگاه سازش کردند به ۲۰ سال حبس محکوم شدند. چیان چین در سال ۱۹۹۱ پس از ۱۵ سال در زندان انفرادی، بطرز مشکوکی درگذشت. ون در سال ۱۹۹۸ آزاد شد و در بیرون زندان درگذشت. یائو نیز آزاد شد و گفته میشود هنوز زنده است. طبق

در شرایطی زندگی میکنند که نیم قرن پیش پس از پیروزی انقلاب در چین از بین رفته بود. این صد همامیلیون تمام زندگی خود را در زحمت میگذرانند به خاطر آنکه شرایط رهایی بشریت را فراهم کنند بلکه برای آنکه سرمایه داران کشورهای امپریالیستی و پیمانکاران و دلالان محلی آنان ثروتمندتر شوند. دهقانان که هنوز اکثریت مردم چین میباشند هر چه عمیقتر در مغاک فقر و حقارت فرو میروند و در زیر بار سنگین مالیاتهای فئودالی کمر شکن میشوند و گاه حتی تکه زمینشان را از کف میدهند. حناطبقات میانی در معرض فشارهای مستبدانه قطبها و خودکامگان حزبی قرار دارند و از یک زندگی معنی دار محرومند.

ثروتمندان حزبی و غیر حزبی در برج های پر زرق و برق مشرف بر کپر نشینان غذا صرف میکنند و مقامات حزبی با دروغ غیب انداخته و در مورد مهارت خود در زمینه "اداره کردن گدایان" یعنی استفاده از چماق و باتون پلیس برای راندن گرسنگان از خیابانهای اصلی شهر، سخنرانی میکنند. تمام کشور غرق در بیماری های اجتماعی است که در چین سوسیالیستی از بین رفته بود: اعتیاد، فحشا و کشتن فرزندان دختر تازه تولد یافته. در سال ۱۹۴۹ با پیروزی جنگ انقلابی در از مدت و سرنگون شدن نمایندگان قدرتهای خارجی و فئودالها و سرمایه داران انحصاری که در اتحاد با قدرت های خارجی حکومت میکردند، چین جهشی به سوی آینده کرد. سوسیالیسم، کارخانه ها و دیگر واحدهای تولیدی بزرگ را تبدیل به دارائی مردم کرد و در طول دهه بعد و از طریق مبارزات بزرگ، مالکیت کلکتیو دهقانی در کشاورزی برقرار شد. امامائو، با مطالعه این تجارب و تجربه اتحاد شوروی در دوره سوسیالیست و احیاء سرمایه داری پس از مرگ استالین، مشاهده کرد که برقراری مالکیت سوسیالیستی کافی نبوده و ضامنی در مقابل احیاء سرمایه داری نیست. مائو مشاهده کرد که در اتحاد شوروی سوسیالیستی و بدرجات نگران کننده ای در خود چین، یک طبقه سرمایه دار نوین، سربلند کرده است و یک بورژوازی نوین درست در درون خود حزب کمونیست از میان آنهایی که قبلا انقلابی بودند بوجود آمده که میگویند انقلاب بس است و با قدرت بودن خودشان مسئله انقلاب را خاتمه یافته تلقی میکنند. در مقابل اینان

مائو معتقد بود اگر انقلاب به پیشروی ادامه ندهد حتما به خطری افتد.

این دو گرایش در درون حزب کمونیست چین درگیر مبارزه بایکدیگر شدند. در سال ۱۹۶۶ مائو این مبارزه را از چارچوبه رهبری حزب بیرون برد و به اعضای حزب و به مردم فراخوان داد که "مقرهای فرماندهی را بمباران کنید": انتقاد کنید، آن دسته از رهبران حزب را که میخواهند سرمایه داری را در چین احیاء کنند، سرنگون کنید؛ ابتکار عمل را در دست بگیرید و چیزهای سوسیالیستی نوین خلق کنید و جامعه را در جهت انقلابی هر چه جلوتر ببرید و مارکسیسم را خوب مطالعه کنید تا بتوانید رویونیسم را از مارکسیسم تمیز دهید و به این ترتیب سروران و رهبران خانه خودتان شوید. این آغاز انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بود. چیان چین و چان چون - چیان در هسته رهبری این انقلاب بیسابقه قرار گرفتند. حزب در موقعیت خطرناکی قرار داشت و برخی از رهبران باید سرنگون میشدند در عین حال مبارزات پیچیده انقلاب فرهنگی پرولتاریائی باید هدایت میشد، گام به گام جمع بندی میشد، و در جریان این انقلاب، حزب کمونیست باید از نوساخته میشد. در غیر این صورت جریان رهروان سرمایه داری پیروز می شد.

چان چون - چیانو، یک خبرنگار اهل شانگهای بود که در دهه ۱۹۳۰ به حزب کمونیست پیوست. او در جنگ علیه اشغالگران ژاپنی شرکت کرده و پس از پیروزی انقلاب چین یکی از رهبران حزب در شانگهای شد. در سال ۱۹۶۷ در اوج انقلاب فرهنگی، قیام شانگهای را که به "توفان ژانویه" معروف شد، رهبری کرد. کارگران شورشگر کارخانه های شانگهای، محلات و مدارس پس از اینکه ماهها تحت رهبری اعضای انقلابی حزب به بحث و مناظره در باره موضوعات مورد مناقشه در انقلاب فرهنگی پرداختند، رهبری حزب در شانگهای را از مقام خود پائین کشیده و شهرداری شانگهای را که مقرر فرماندهی رهروان سرمایه داری بود اشغال کرده و اداره شهر را در دست گرفتند. در ابتدا سعی کردند کمون شانگهای را طبق مدل کمون پاریس برپا کنند. کمون پاریس سال ۱۸۷۱ اولین انقلاب کارگری بود که طول عمرش کوتاه بود، هیچ ارتش حرفه ای

نداشت و تمام مقامات انتخابی بوده و فوراً قابل عزل بودند. مارکس کمون پاریس را اولین نمونه دیکتاتوری پرولتاریا (حاکمیت طبقه کارگر) خواند. اما پس از بررسی اوضاع، مائو به آنها گفت که تحت شرایط کنونی، کمون قدرت کافی برای حاکمیت پرولتاریا فراهم نمیکند زیرا برخلاف اوضاعی که مارکس برای ظهور سوسیالیسم پیش بینی کرده بود، چین سوسیالیستی در محاصره امپریالیستهای جهان را در اختیار دارند قرارداد و بدون داشتن یک ارتش دائم بسرعت سرنگون میشود. همچنین بدون یک رژیم باثبات یعنی اعمال دیکتاتوری بر آن کسانی که قصد سرنگون کردنش را دارند، و حزبی که با اتکاء بر پیشروترین طبقه، توده های مردم را در اعمال این دیکتاتوری رهبری کند، نمیتواند دوام بیاورد. مائو گفت در غیر این صورت، نمایندگان جامعه کهن از نابرابری های موجود در جامعه، از ارتباطاتشان، از امتیازاتشان و از مهارت هایشان سوچسته و به قدرت باز میگردند. مائو پیشنهاد کرد که شورشگران شانگهای، کمیته های سه دریک (ترکیبی از نمایندگان تشکلات شورشگر، رهبران انقلابی حزب، و ارتش رهائی بخش خلق) تشکیل دهند. این نوع کمیته های انقلابی در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در سراسر چین بوجود آمده بود. مائو در جمع بندی از این روند، گفت توده های مردم با افسشای "جانب تیره حزب کمونیست، قدرت را از پائین و بطور همه جانبه در دست گرفته اند." البته این یک راه حل معجزه آسا نبود. زیرا همان ارتشی که مائو گفت دیکتاتوری پرولتاریا بدون آن سرنگون میشود، پیروان مائو را دستگیر کرد. اتوریته مائو هم برای ممانعت از سرنگونی سوسیالیسم کافی نبود. مائو قبیل از مرگش هشدار داد که پس از مرگ او عده ای کوشش خواهند کرد تا از حرفهای او برای برپا کردن یک رژیم سرمایه داری در چین سوء استفاده کنند و در همان حال عده ای دیگر تلاش خواهند کرد تا با استفاده از حرفهای او توده های مردم را به برخاستن علیه اینان تشویق کنند. با این حرفهای مائو، مائونیستها فهمیدند که هنوز مبارزات حادی در پیشروی آنان قرار دارد و کارهای زیادی است که باید انجام دهند.

به موازات گذر کردن انقلاب فرهنگی پرولتاریائی از مراحل مختلف، چنان تبدیل به یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست

چین شد. او نه تنها مبارزات پیچیده ای را علیه "رهروان سرمایه داری" رهبری کرد بلکه به زیرورو کردن "خاک" یعنی آن شرایط اجتماعی که از جامعه کهن بر جای مانده بود و رهروان سرمایه داری از آن تغذیه میکردند، همت گماشت. تحت رهبری مائو، جان به بررسی تجربه و مشکلات جامعه سوسیالیستی پرداخت و خدمات مهمی به تکامل درک مائوئیستی درباره سوسیالیزم کرد.

در سال ۱۹۷۵ مبارزه در حزب کمونیست چین به اوج نوینی رسید. در همین زمان او مقاله "در باره اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا" را منتشر کرد. این مقاله کوتاه اما فشرده بود و مانند یک بمب سیاسی منفجر شد و تاثیر گذاشت. این مقاله ماهیت متناقض سوسیالیزم را تجزیه و تحلیل کرد نشان داد که سوسیالیزم یعنی کشمکش میان عوامل جامعه کهنه و جامعه نوین. چنان درک مائوئیستی را که سوسیالیزم یک جامعه در حال گذر است، تکامل داد. او گفت اولاً، مالکیت سوسیالیستی هنوز کاملاً بدست نیامده است و بر اکتیو می‌توان آن را از دست داد. روابط میان مردم در تولید نیز باید بطور مستمر دچار دگرگونی شود؛ به عبارت دیگر مردم کارکن باید بطور فزاینده ای بدرون عرصه اداره تولید کشیده شوند و مهمتر از آن بر پایه آن تولید، بدرون عرصه اداره تمام جامعه منجمله تصمیم گیری در مورد مسائلی مانند اینکه چه تولید شود، برای چه تولید شود، هدف و سازمان اجتماعی جامعه چه باید باشد کشیده شوند. بعلاوه، روابط توزیعی نیز باید تغییر کند تا اینکه جامعه کم کم اصل توزیع بر مبنای کار را کنار بگذارد دوگام به گام بسوی ایجاد شرایط مادی و معنوی حرکت که در آن هرکس به اندازه توانش به جامعه خدمت میکند و به اندازه نیاز هایش از جامعه دریافت میکند. سوسیالیزم با برقراری اصل "بهرکس به اندازه کارش" بایک جهش از استثمار دور میشود اما هنوز منبع تولیدنا برابری هائی است که پتانسیل ستمگرانه دارند.

بدون مبارزه دائم برای دگرگون کردن همه گونه و هر گونه روابط میان مردم (و نه فقط روابط مالکیت) و بدون مبارزه در عرصه فرهنگ و ایده ها، بدون مبارزه دائم علیه بینش و عادات به ارث مانده از جامعه کهن، مالکیت سوسیالیستی نیز تبدیل به یک پوسته توخالی می شود که

بجای فائق آمدن بر روابط کهن، در داخل این پوسته روابط کهنه به نشو و نما ادامه داده، تقویت شده و انتقام جویانه باز میگردند.

در جامعه سوسیالیستی مهمترین برخوردها در خودحزب رخ میدهد: میان آن افکار و سیاستهایی که منافع این بورژوازی نوین را نمایندگی میکنند با نمایندگان پرولتاریا، با طبقه کارگر که نمیتواند خود را از آنها کندمگر اینکه همه را و همه جوانب جامعه را انقلابی کند. این برخورد و کشمکش در مبارزه میان دو خط ایدئولوژیک و سیاسی در درون حزب فشرده میشود: در برخورد میان بینش ها، اهداف، استراتژی ها و سیاستهایی که هر یک جامعه را در جهات متفاوت میرانند.

جان در مقاله خود نوشت: «مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی میان نیروهای سیاسی متفاوت و مبارزه طبقاتی در عرصه ایدئولوژیک (ایده ها) میان بورژوازی و پرولتاریا، طولانی و پیچیده خواهد بود و گاه حتا بسیار حاد خواهد شد.... حتا اگر همه مالکین و سرمایه داران نسل قبل بمیرند، این مبارزات طبقاتی متوقف نخواهند شد و احیاء دوران بورژوائی توسط افراد در قدرت مانند لین پیائو، ممکن است.» در اینجا چنان از لین پیائو که در آن زمان مرده بود نام میبرد ولی در واقع منظورش دن سیائو پین است. یکسال پس از اینکه این مقاله منتشر شد، مائو با صراحت گفت: «شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید ولی هنوز نمیدانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی درست در درون حزب کمونیست است؛ آنهائیکه راه سرمایه داری در پیش میگیرند.»

چنان نوشت، راه حل این است: «تجربه تاریخی بمانشان میدهد برای اینکه پرولتاریا بر بورژوازی فائق آید و نگذارد چنین تبدیل به یک کشور رویزیونیستی (سوسیالیست در نام ولی ماهیتاً سرمایه داری) شود، باید دست به اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی در همه جوانب جامعه و در همه مراحل بزند.» چنان با آوردن نقل قولی از مارکس شرح می دهد که این "دیکتاتوری همه جانبه" به چه معناست: پیشروی گام به گام در جهت «محو تمایزات طبقاتی بطور عموم، محو تمام روابط تولیدی که این تمایزات بر آن متکی است، محو تمام روابط اجتماعی که بر این روابط تولیدی منطبق است، و انقلابی کردن تمام افکاری که نتیجه

این روابط اجتماعی است.»

چنان نتیجه گیری میکنند که، «تنها راه دست یافتن به این هدف،... اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا به آخر و تا زمانی است که این چهار کلیت از روی کره زمین محو شود و دیگر موجودیت بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر یا زاده شدن بورژواهای نوین، امکان پذیر نباشد. و مطمئناتاً زمانیکه به آن نرسیده ایم، در این مسیر گذار نباید فرمان توقف دهیم.»

شرح مفصل این نظریه و معانی مشخص سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن در اثری به نام کتاب اقتصاد سیاسی شانگهای، نگاشته شد. این اثر توسط یک تیم تحت نظر چنان نوشته شد. کتاب شانگهای یک اثر غنی و منحصربه فرد است که اقتصاد سیاسی سوسیالیزم را تشریح میکند. کتاب در نهایت نه روابط میان چیزها بلکه روابط میان انسانهاست را از زیر آوار بیرون کشیده و آن را بسط میدهد. نویسندگان، کتاب خود را خطاب به «جوانانی که در خط اول در روستا ها و کارخانه ها... مبارزه میکنند» نوشته اند و میگویند: «این جوانان برای اینکه نبرد خود را بهتر پیش برنویسند لحاظ سیاسی سریعتر تعلیم یابند، باید مقدراتی اقتصادی سیاسی مطالعه کنند.»

این اثر تبارز خوبی از اهداف انقلاب فرهنگی پرولتاریائی است. این کتاب در خدمت به آن است که توده ها آگاهانه بلند شوند و برای رهائی بشریت مبارزه کنند. این کتاب میخواهد که مردم در شمار هر چه وسیعتر مارکسیزم را درک کنند و آنچه را که در گذشته درست بود دیگر درست نیست کنار بگذارند و نکات کلیدی آن را وسیعاً فرا گیرند و درک عمیق مارکسیستی را تبدیل به دارائی خود کنند. این کتاب چندین بار اصلاح شد. نویسندگان آن تلاش میکردند در جریان مبارزات سیاسی شان با رهروان سرمایه داری به درک عمیقتری از اقتصاد سیاسی سوسیالیزم دست یابند و آن را در کتاب منعکس کنند. رهروان سرمایه داری بلافاصله پس از کسب قدرت، این کتاب را غیر قانونی کرده و نسخه جدید را که در چاپخانه بود مصادره کردند.

پس از درگذشت چنان، مطبوعات غربی و چینی سیلی از دروغ و بهتان را بسوی او سرازیر کردند. همین مسئله نشان دهنده جایگاه بزرگ چنان در انقلاب پرولتری است. بهتان ها بسوی کسانی بسوی او سرازیر شده که آماج حملات او و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بودند. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بقیه در صفحه: ۵

آشغال‌ها!

# در مورد نتایج انتخابات ریاست جمهوری

۴ تیر ۱۳۸۴

نقل از «حقیقت» (ارگان نشراتی حزب کمونیست ایران (م ل م))

واسطه قرار داد. کارناوال Hashemi2005 راه انداخت. جوك گفت. گریه کرد. اما سنبه رقبایش که در تنگنا قرار گرفته بودند پر زورتر بود. بخش رهبری کننده قدرت سرکوبگر نظامی و امنیتی همراه با شبکه اصلی رهبری مذهبی با تمام قوا به میدان آمدند. برای بقاء دست به مقاومت زدند. نتایج دور اول از قبل برای هر دو حریف اصلی روشن بود. اتفاقی نبود که جزوات و سی دی های افشاگرانه در مورد رفسنجانی و احمدی نژاد در مقیاس میلیونی در سراسر کشور توزیع می شد. طرفداران هر يك، ريك ترين فحش ها را در كوچه و بازار نثار طرف مقابل می کردند. در اینجا تعداد آرای که میلیونها نفر به خاطر وابستگی به رژیم، یا از سر فرصت طلبی، جهل و توهم به حساب این یا آن کاندید ریخته بودند هیچ ارزش و نقشی نداشت. فرماندهان سپاه و دستگاه اطلاعاتی رژیم بار دیگر اثبات کردند که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»، حتی اگر پای يك انتخابات فرمایشی و نامزدهای مرتجع و امتحان پس داده در میان باشد. درصد شرکت کنندگان را تقریباً دو برابر اعلام کردند تا کل هیئت حاکمه بتواند برای مرعوب و نومید کردن توده های ناراضی که از شرکت در انتخابات سر باز زده بود از این آمار استفاده کند. احمدی نژاد را به زور اسلحه در پشت پرده به رده دوم رساندند و در واقع به همدستان و رقبای خود در حکومت و همینطور به آمریکا اعلام کردند که «آن پیشنهاد را قبول نداریم. در جمهوری اسلامی با ما طرف معامله هستید. بنابراین به فکر پیشنهاد جدیدی باشید که ما را حذف نکند. باور کنید ما هم خواهان تعامل با شما هستیم.» راه یافتن احمدی نژاد به دور دوم هیچ معنایی جز این نداشت که برنده نهایی انتخابات هم خواهد بود، که چنین نیز شد.

اما انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، صحنه برخورد سیاستهای آشتی ناپذیر هم بود: سیاست شرکت در این نمایش ارتجاعی در برابر سیاست تحریم انتخابات. بعد از رسوایی و شکست آشکار دوم خرداد و رو شدن دست خاتمی، پیشاپیش روشن بود که بخش بزرگی از مردم دیگر اعتمادی به جناح ها و شخصیتهای حکومتی ندارند و همه را سر و ته از يك کرباس می دانند. ماه ها قبل از اینکه نیروهای اپوزیسیون شعار تحریم انتخابات را طرح کنند، این حرف از زبان قشرهای مختلف مردم شنیده می شد که:

سیاسی را کنار بگذارند و به حوزه های دینی برگردند و خیالشان هم جمع باشد که شامل عفو اربابان خواهند شد و آمریکایی ها آنان را از گزند خشم توده های مردم حفظ خواهند کرد. شاید هم برایشان از سرنوشت جنایتکاران نازیست آلمان مثال آورده باشند که چطور آمریکاییها به آنان امان دادند و بی سروصدا از چنگال عدالت رهایشان کردند.

این پیشنهاد که هنوز هم به جای خود باقیست، كك به تنبان سران تبهكار رژیم ایران انداخت. چه بسا هدف آمریکا از طرح این پیشنهاد، تشدید تضادهای درون جمهوری اسلامی و تضعیف كل رژیم بود. به هر حال، رفسنجانی باین امیدپایه صحنه انتخابات گذاشت که شرایط گذار برای انجام پیشنهاد آمریکایی هاتحت پرچم او فراهم شود. حرف های معین و قالیباف و مهر عزیزه هم در جهت پاسخ مثبت به نامه های کاخ سفید قرار داشت. هرکس از اینها و در واقع هر بخشی از هیئت حاکمه که اینان سخنگوی بودند سعی می کرد در این مناقصه آمریکایی برنده شود و خود را ارزاتر عرضه کند. اما آن بخش هیئت حاکمه که موقعیت خود را بیشتر از بقیه در خطر می دید و حذف شدنش را بومیکشید به دست و پا افتاد و چاره اندیشید. در همان روزهای آغازین تبلیغات رژیم برای انتخابات، خامنه ای سخنرانی کرد و گفت: یکی از معیارها برای انتخاب رئیس جمهور اینست که ببینید دشمن می گوید چه کسی خوبست انتخاب شود. آنوقت شما به کسی که در مقابل اوست رای بدهید. با توجه به بحثهای آن دوره رسانه های غرب، شك نیست که خامنه ای مستقیماً رفسنجانی را نشانه گرفته بود. تاکید مجدد خامنه ای بر اینکه همه جناحها نقش بالهای يك پرنده را دارند بیشترین نکته تعریف و تمجید از جناح های رقیب حکومتی باشد هشداري بود به اینکه همه ما در يك قایق نشسته ایم و در این دریای توفانی اگر کسی کاری کند که این قایق سوراخ شود همه با هم غرق خواهیم شد. در مقابل، جناح رفسنجانی از هر حربه ای برای تاثیرگذاری بر محافل و باندهای قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی، و نیز بر افکار عمومی استفاده کرد تا خود را مقبول جهان خارج و تنها آلترناتیو مدیریت بحران جلوه دهد. او کوشید سرمایه داران بزرگ و متوسط بخش خصوصی را در داخل و خارج کشور بسیج کند. از تنش زدایی حرف زد. منت آمریکایی ها را کشید. کریستین اماپور را

سرانجام بازی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی تمام شد. سر و کله احمدی نژاد از صندوق بیرون آمد و این چیزی غیر قابل انتظار نبود. نتایج دور اول انتخابات به روشنی نشان میداد که رژیم بحران زده و نامنجم اسلامی چنین گزینه ای دارد. حضور رفسنجانی و کروی و معین و قالیباف بازی نبود. اما عمق بحران حاکم بر جامعه و فشار های تحمل ناپذیری که از جانب مردم و نیز از سوی امپریالیسم آمریکارژیم رادر منگنه قرار داده، خواهان پاسخی مشخص بود. در تبلیغات علنی و پرسروصداي این دوره، همه کاندیدها مثل هم حرف میزدند. همه از اصلاحات ضروری میگفتند. وعده تامین اجتماعی میدادند. از تعامل با جهان و حل مشکل رابطه ایران و آمریکا صحبت میکردند. گلوبالیزاسیون امپریالیستی رابه رسمیت میشناختند و معتقد بودند که جمهوری اسلامی باید جای خود را در این وضعیت جدید بین المللی معنی کند. همگی تنها راه نجات نظام منفور و بحران زده اسلامی را بازگشت به رویای تحقق نیافته شاه سرنگون شده معرفی می کردند: تبدیل ایران به ژاندارم و پایگاه اصلی امپریالیسم در منطقه. در این میان تك مضراب های دكتر معین در مورد آزادیهای سیاسی تنهاوتنها برای آن بود که بازار انتخابات را برای سیاستگذاران اصلی جمهوری اسلامی گرم کند. از طرف دیگر، وعده توزیع پول نفت از سوی کروی در این جامعه فقیر زده آنقدر ملموس بود که گروه زیادی از رای دهندگان با خوشحیالی نام او را در صندوق بریزند، ولی کروی از اولش هم قرار نبود رئیس جمهور شود.

دعوی اصلی پشت پرده که گاه به گاه به بیرون درزمیکرد (و میکند) بر سر جوابی است که هیئت حاکمه ایران بالاجبار و هر چه سریعتر باید به طرح خاورمیانه ای آمریکا بدهد. کاخ سفید علاوه بر موضعگیری ها و فشارهای رسمی که برای همسو کردن رژیم اسلامی با سیاستهای اصلی خود اعمال می کند، ارتباطات و رایزنی های پشت پرده با سران این رژیم را بی وقفه ادامه می دهد. تا بحال حداقل دو نامه غیررسمی از سوی سران آمریکابه تهران رسیده که در آنها پیشنهاد سازش با بخشی از دستگاه حاکمه به شرط حذف مسالمت آمیز بخشی دیگر که شامل نهاد ولایت فقیه و باندهای سیاسی و نظامی و امنیتی حول و حوش آن میشود مطرح شده است. امپریالیسم آمریکاصراحتاً از خامنه ای و اطرافینانش خواسته که مثل بچه آدم، قدرت



و از سیاست تحریم انتخابات دست نکشیدند نشانه دیگری است از تقابل دو روند متضاد جاری در بطن جامعه: مبارزه جویی و انقلابیگری و رادیکالیسم در مقابل سازشکاری و مامشت و تسلیم در برابر مرتجعان حاکم و بدون شک در برابر طرح های قدرتهای امپریالیستی برای ایران.

آنچه اینک با نگاه به دوره کارزار چند ماهه انتخاباتی جمهوری اسلامی و جریان مقاومت و اعتراض ضد انتخاباتی می توان نتیجه گرفت اینست که: رژیم از درون و بیرون با تضادها و شکاف ها و فشارهای بسیار روبرو شد و با وجود همه تلاش ها و ترفندها و هزینه کردن ها نتوانست زمین را حتی موقتاً زیر پای خود محکم کند. سایه بحران ها و درگیری های جدید از هم اکنون به چشم می آید. در مقابل، سیاست تحریم نیز نتوانست ضربات محکم و فلج کننده ای بر سیاست انتخاباتی رژیم وارد کند. جمعیت چند میلیونی معترضان و ناراضیان عمدتاً به شکل تحریم گران غیر فعال و اکثریت خاموش در صحنه حاضر شدند. مبارزاتی که در مناطق مختلف و از جانب قشرهای مختلف علیه انتخابات صورت گرفت آنچنان که باید و شاید قدرتمند و فراگیر نشد. شاید در این زمینه بتوان اعتراضات در کردستان را هم از نظر گسترده بودن و هم بکارگیری شیوه های رادیکال و رزمنده مستثنی کرد. مبارزات و اعتراضات این دوره بار دیگر نشان داد که بدون تلاش حداکثر برای سازماندهی مردم معترض در خیابان و قدرت نمایی در صحنه مبارزه، بدون دست زدن به شیوه های متنوع و ابتکاری و رادیکال مبارزاتی که ضرورتاً باید با نقشه و برنامه طراحی و اجرا شود، بدون طراحی ضد حمله های سیاسی و عملی در برابر تهاجمات سیاسی - ایدئولوژیک و سرکوبگری های رژیم، بدون فراگیر کردن شعارهای مهم مبارزاتی که مساله را از سطح تحریم انتخابات فراتر برد و خواسته های عمومی و مشخص مردم و طبقات تحت ستم و استثمار را مطرح کند، نمی توان یک شعار خاص مبارزاتی (نظیر شعار تحریم) را در فضای جامعه طنین افکن کرد و به نتایج تکان دهنده و ماندگار سیاسی دست یافت. نمی توان رژیم بحران زده را اینجا و آنجا به عقب نشینی واداشت. نمی توان راه فرصت طلبان و سازشکاران و افرادی را که منتظر بهانه و توجیهی برای خزیدن زیر برنامه و پرچم مرتجعانند سد کرد. تنها قدرت مبارزه انقلابی بوده هاست که می تواند جرات خیانت به آرمانهای مردم را از شخصیتها و جریانهای متزلزل سلب کند و اتحاد و انسجام را به اردوی مردم بیاورد. باری، بازی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به پایان رسید اما تئور مبارزات طبقاتی و اجتماعی در جامعه ایران همچنان داغ می شود.

بیرون رژیم امکان نداشت عملی شود. انگارانه انگار که جناح رفسنجانی یک ستون تعیین کننده تشکیل این ائتلاف برای پیروز کردن خاتمی بود. واقعیت اینست که پشت معین چنین ائتلافی تشکیل نشد. همکاری امثال یزدی و سبحانی با «حزب مشارکت» ضعیفتر و بی رمق تر از آن بود که یک ائتلاف جدی و موثر به حساب آید. اما در دور دوم انتخابات بود که بازی «انتخاب از بین بد و بدتر» قربانیان بیشتری را به کام خود کشید. حذف معین در دور اول و مطرح شدن رقابت رفسنجانی و احمدی نژاد کافی بود که تمایلات و مواضع سازشکارانه و منافع حقیر گروه زیادی از روشنفکران بورژوا و خرده بورژوای به اصطلاح ناراضی یا ناراحت یکباره آشکار شود. توجیهات و قیاس های تاریخی پا در هوا، حقارت های سیاسی، منافع پست فردی و طبقاتی، بی اصولی و ضعف اخلاق سیاسی و پشت پا زدن به ارزشهای انسانی، بهم آمیخت و فضای متعفن ایجاد کرد. سران آبروباخته نهضت آزادی لایب برای نجات وطن از «خطر انقلاب و تجزیه کشور و توطئه خارجی» اعلام کردند که به رفسنجانی تبهکار رای می دهند. جماعت کانون نویسندگان، افرادی نظیر دولت آبادی و سپانو همه بحثهایی که ظاهراً در مورد ضرورت دوری هنرمندان از محافل قدرت می کردند را فراموش کرده و واکس بدست برای برق انداختن چکمه رفسنجانی صف کشیدند. بخت با اینان همراه بود که شاملو دیگر زنده نبود تا با تیغ زبان خود حقتشان را کف دستشان بگذارد. سینماگرانی از قبیل عباس کیارستمی از ترس محدود شدن امتیازات و منافعی که در سایه ارشاد و سانسور اسلامی بدست آورده اند آمادگی خود را برای ایفای نقش در نمایش رفسنجانی اعلام کردند. جمعی از اهالی موسیقی به صحنه آمدند تا به ساز این قاتل زنجیره ای و تاراجگر ثروتهای کشور و مکنده شیره جان مردم برقصند. تعدادی از فلسفه پردازان هم خود را به این بازی رساندند. عزت فولادوند آمد تا «ابر انسان» نیچه ای خود را در سردار سازندگی بجوید. بابک احمدی فراخوان حمایت از رفسنجانی جلاد داد تا پا جای پای استادش هایدگر در همراهی با فاشیستهای هیتلری بگذارد. و همه اینها توجیه محکمی برای آن گروه از مردم که در دور اول پشت معین ایستاده بودند فراهم کرد تا اینبار با همان شور و حرارت برای اکبر شاه سینه بزنند. جالب اینجاست که صف روشنفکران حامی رفسنجانی را عمدتاً نسل قدیمی تشکیل می دادند. یعنی همان کسانی که طی این سالها به هر مناسبتی به نسل جدید می تاختند و جوانان امروزی را بی اصول و بی آرمان معرفی می کردند و آرمانگرایی و مبارزجو بودن خودشان در گذشته را به رخ جوانان می کشیدند. مقایسه رفتار این فسیل ها با دانشجویان و جوانان مبارزی که تا روز آخر در مقابل این تهاجم سیاسی ارتجاعی مقاومت کردند

«اینبار کور خوانده اند. ما که در این انتخابات شرکت نخواهیم کرد.» به احتمال زیاد بسیاری از این مردم معترض هنوز به عمق سیاستی که در دوم خرداد ۷۶ به اجرا گذاشته شد پی نبرده بودند. هنوز قبول نداشتند که ماجرای دوم خرداد در اساس یک پروژه امنیتی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی در برابر امواج بحران و مقاومت توده ها بود. هنوز از تأثیرات سموم مسالمت جویانه و رفرمیستی که مداحان و توجیه گران دوم خرداد و خاتمی طی هشت سال گذشته در ذهن جامعه رسوخ داده اند خلاص نشده بودند. اما علیرغم همه اینها، اینبار مصمم بودند که کلاه سرشان نرود. دستگاه سیاستگذار و اطلاعاتی رژیم از مدتها قبل در مورد میزان شرکت مردم در انتخابات دست به نظرسنجی زده، به نتایج نگران کننده و هولناکی دست یافته بود. بر پایه همین نظرسنجی ها بود که سیاست منظم و حساب شده تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری در رسانه های گروهی و به ویژه صدا و سیما طراحی شد. آماج اصلی این حجم عظیم و بیسابقه از تبلیغات شبانه روزی در هم شکستن روحیه میلیونها مردم معترضی بود که نمی خواستند در انتخابات شرکت کنند. هدف اصلی منفعل کردن ناراضیان فعال بود. رژیم می خواست به آنان بقبولاند که هیچ کاری از دستشان برنماید چون بوق های تبلیغاتی ما قویتر و فراگیرتر است. وقتتان را تلف میکنید. بهتر است ساکت کنار بنشینید و فکر اینکه اینبار انتخابات شکست خواهد خورد را از سر بیرون کنید. همین افکار عمومی معترض نسبت به حضور رفسنجانی در جمع نامزدهای انتخاباتی، واکنشی دوگانه بروز داد. چهره منفور رفسنجانی باعث شد که بخش بزرگی از معترضان بر سیاست عدم شرکت در انتخابات محکمتر شوند و زبان افشاگریشان در مورد بازیهای رژیم تیزتر شود. اما همزمان توهم کهنه «اجبار به انتخاب از بین بد و بدتر» در بین بخش دیگری از مردم زده شد و کم نبودند کسانی که با التماس از بقیه می خواستند که به معین رای بدهند تا رفسنجانی دوباره سرکار نیاید. بازی «انتخاب از بین بد و بدتر» قوانین و قواعد خود را داشت. همانطور که قبلاً در ماجرای دوم خرداد هم دیده بودیم، این بازی بر عدم اعتماد به نیروی خود مردم و نتیجتاً تلاش نکردن برای مقابله فعال با سیاستهای ضد مردمی رژیم استوار بود. کسانی که به قول خود مصلحتی به معین رای دادند از این غافل بودند که دوم خرداد تکرار نخواهد شد. شاید حواسشان نبود، شاید هم خود را به آن راه میزدند. انگارانه انگار که انتخاب خاتمی در دوم خرداد نتیجه یک طرح بزرگ از سوی نیروهای دوراندیش درون هیئت حاکمه اسلامی برای طولانی کردن عمر نظام بود. انتخابی که بدون شکل گرفتن ائتلاف طبقاتی گسترده ای از جناحهای درون رژیم و بخشی از نیروهای بورژوای ضدانقلابی و خرده بورژواهای متوهم

حوادث ازبکستان، کشوری در آسیای مرکزی، بخوبی منظور جورج بوش رادر مورد اینکه امریکادر حال تقویت آزادی و

## ازبکستان : «دموکراسی» به سبک جورج بوش

نقل از سرویس خبری جهانی برای فوج

( نیویارک تایمز ۱۷ می ) .  
عده ای از تظاهرکنندگان در امتداد کولپون پروسپکت فرار

کردند ولی در آنجا با آتش باری تفنگ داران ، تک تیر اندازان و آپ سی ها روبرو شدند. تظاهر کنندگان برای نجات جان شان میگریختند و خیابان ها از خون قرمز شده بود و عده ای شعار میدادند: "آزادلیک" در روزهای بعدی ، احزاب مخالف اعلان کردند که هزار نفر کشته را شمارش کرده اند . کریموف گفت این دروغ است و سربازان او " فقط ۱۳۷ نفر " راکشته اند. فقط! حتی همین رقم اندیجان را در زمره یکی از خونین ترین کشتارگاه های تظاهر کنندگان غیر مسلح قرار میدهد. کریموف بامنتقدین خود برسر تعداد تظاهر کنندگان غیر مسلحی که سلاخی کرده چانه میزند و در همان حال از ورود روزنامه نگاران و ناظرین حقوق بشر به منطقه جلوگیری میکند و با پروئی میگوید اینکار بخاطر " حفاظت از خود آنهاست. " (! . او ارتباط تیلیفونی و انترنیتی راقطع کرده است. وزارت داخله به گروهی از مقامات خارجی اجازه گردش دوساعته در شهر را داد ، ولی اجازه صحبت با هیچ شهروندی را نداد . این یکی از " دموکرات " های بوش است که در آسیای میانه تقویت میشود. آیا برای مردمیکه گول حرفهای جورج بوش را خورده اند همین یک قلم واقعه عبرت انگیز نیست ؟

کریموف کار را بجائی رسانده که با قاطعیت میگوید آدم کشان مسلح وی اصلا به هیچ شهروندی تیر اندازی نکرده اند ، بلکه " نیروهای دولتی فقط شتر تروریستهار اکم کردند. " گریموف به دروغ تظاهر کنندگان را " تروریستهای اسلامی " میخواند. کریگ مورای فرستاده سابق بر تانیه به ازبکستان این ادعا را رد کرد . وی و بسیاری دیگر از ناظرین میگویند کریموف عمدا مخالفین رژیمش ، منجمله فعالین حقوق بشر را بنیاد گرای اسلامی میخواند که کارهای خود را هماهنگ با " جنگ ضد تروریزم " امریکا نشان دهد .

هنگامی که اخبار حمام خون برای نخستین بار درج شد ، اسکات میک کله لان سخنگوی

المللی افشا و محکوم شده بود . گزارش ۳۱۹ صفحه ئی دیدبان حقوق بشر در سال ۲۰۰۴ میگوید : " در ازبکستان شکنجه امر متداول است. " این گزارش شرح میدهد که : " این رژیم یکی از مخالفین خود (بنام مظفر آوزوف) را با انداختن وی در آب جوش به قتل رسانده است . "

معلوم نیست که در سرکوب مردم اندیجان چه تعداد از مردم کشته و دستگیر شده اند زیرا رژیم کریموف پس از سرکوب ، منطقه را مهروموم کرد و ارتباط راقطع کرد. به نظر میرسد محاکمه ۲۳ نفر از کسبه محلی جرقه حمله مسلحانه به زندان را زد . زندانیان به شهر گریختند ، که منجر به تظاهرات هزاران نفری در مرکز شهر شد . گزارشی در نیویارک تایمز (۲۳ می)، که از مصاحبه با ۳۰ نفر از بازماندگان این حادثه جمع آوری شده میگوید : " سخنرانان یکی بعد از دیگری از فقر ، سوء استفاده پولیس ، فساد و سرکوب آزادیهای فردی در ازبکستان افشاگری کردند . " از یک موبل ساز ، رحمت سخی یوف ، ۳۸ ساله نقل قول شده که میگوید: " این سخنرانی هار ادوست دارم چونکه من همین در دارم . " یکی از ۲۳ کسبه آزاد شده ، عبدوواسید آگموف ، ۳۳ ساله ، به یک خبرنگار گفت : " ما حاضر هستیم بمیریم ولی اینطور مثل زباله زندگی نکنیم . " بیکاری گسترده ای در ازبکستان وجود دارد و سطح زندگی در سالهای اخیر ، با متوسط ماهانه ۳۵ دالر امریکائی در حال حاضر ، به شدت سقوط کرده است . سربازان اردو با باران گلوله های سربی از تظاهر کنندگان استقبال کردند . بازماندگان زخمی ای که به قرغیزستان در همسایگی ازبکستان گریخته بودند گزارش میدهند که: سربازان ناگهان سوار بر زره پوشهای نفربر (آپ سی) به میدان مرکزی شهر رسیدند و هدف بروی جمعیت تظاهر کننده تیر اندازی نمودند . محمد مولانوف ، کسبه ای که زخمی شده بود گفت: « تانکها آمدند ، با سربازان تیر اندازی شروع شد . جنگی در بین نبود صرفا قتل عام بود . »

دموکراسی در جمهوری های آسیای مرکزی و خاور میانه است روشن کرد. اوائل ماه می، بوش سفری داشت به لیتوانیا و گرجستان ، دو کشور کم جمعیت که سالها تحت سلطه امپریالیزم روس بودند. در این سفر بوش به محرومیت ورنجهائی که سلطه روسها بر این کشور هابرای مردم ببار آورد تمسک جست تا چهره کریه دموکراسی و آزادی مورد نظر خود را بپوشاند . بوش در میدان آزادی تفلیس ( در گرجستان ) گفت: " اکنون در سراسر گرجستان ، در آسیای میانه و شرق میانه بزرگ ، ما شاهد آنیم که جوانان آزادی و دموکراسی می خواهند ، این خواست متحقق خواهد شد . "

مردم شهر کوچک اندیجان در ازبکستان شورش کردند که در عرض چند روز بعد به طرز خونینی سرکوب شد. مردم این شهر در مورد اینکه جورج بوش از آنها حمایت خواهد کرد ، توهم زیادی داشتند. آنها چنان اسیر امواج تبلیغات جهانی امپریالیستی در مورد تضمین آزادی در منطقه توسط امریکا بودند که وقتی در اعتراض به اسلام کریموف که رئیس حکومت ازبکستان و یکی از شریکترین رژیم های سرکوبگر در آسیای مرکزی است ، به خیابان هار یختند ، فکر میکردند امریکا از نفوذش بر رژیم کریموف برای کوتاه کردن دست این تبهکار از زندگی مردم ازبکستان ، استفاده خواهد کرد .

گرچه کریموف ، در دورانی به قدرت رسید که ازبکستان هنوز بخشی از " اتحاد جماهیر شوروی " بود. اما پس از مستقل شدن ازبکستان روابط نزدیکی با امریکا برقرار کرد و پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ پایگاه هوائی خان آباد ازبکستان را به امریکا داد تا از آن برای حمله به افغانستان استفاده کند. امریکابه کمال میل حمایت از کریموف را بعهده گرفت. یقینا امریکاز ماهیت حکومت کریموف باخبر بود. در گذشته حکومت کریموف به دلیل استفاده از شکنجه و سرکوب علیه مردم بار ها در مجامع بین

است. به این دلیل است که دونالد رامزفیلد وزیر جنگ آمریکا "همکاری شگفت آور" کریموف را تحسین میکند و پول او نیل وزیر مالیه، "هوش تیز و احساسات عمیق" او را بخاطر بهبود زندگی مردمش، تمجید میکند و بوش شخصا کریموف را به قصر سفید دعوت می نماید.

واقعیت این است که طرفداری بوش از کریموف بخاطر آن نیست که گویا ماشین امنیتی تبهکار کریموف را نادیده گرفته است بلکه دقیقا به دلیل آن از کریموف حمایت میکند که این ماشین امنیتی جهمی برای منافع آمریکا کار میکند. نیروهای امنیتی از یک راه آمریکا آموزش داده و از سال ۲۰۰۲ تاکنون آمریکا صد ها میلیون دالر کمک نظامی و امنیتی، بابت "حمایت از امنیت و تقویت قانون"، به رژیم کریموف داده است. فرقه به اصطلاح "سنگر آزادی" در خان آباد از بکستان ماوای چندین هزار سرباز امریکائی است. سازمان سیا آدم هائی را که میخواهد شکنجه کند به سیاهچال های کریموف میفرستد. (خبرنگارانیکه برنامه های پرواز را بررسی میکنند میگویند از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۳ حداقل هفت پرواز توسط طیارات مرتبط با سیاه مقصد تاشکند پایتخت از بکستان از مبداء هائی در شرق میانه و اروپا، انجام شده است.

این به معنی آن نیست که در آینده آمریکا از نیروی دیگری در ازبکستان پشتیبانی نخواهد کرد. بستگی به منافعش دارد.

\*\*\*

تحریکات رسانه ها علیه مخالفین " در جریان انتخابات سال گذشته را اثبات کرد زیرا کریموف حتی اجازه نداد احزاب عمده اپوزیسیون در رقابت انتخاباتی شرکت بکنند. در انتخابات گذشته برای ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰، وی با ۷ / ۹۷ فیصد آراء پیروز شد. اما در رابطه با فساد، حتی معلوم نیست فساد در چهارچوب ازبکی به چه معنی میباشد، چرا که عملا طایفه کریموف صاحب کشور است. در رابطه با سرکوب، علاوه بر گزارشات بیشمار سازمانهای حقوق بشر در رابطه با اسناد شکنجه، وزارت داخله آمریکا خودش قبول دارد که نیروهای امنیتی ازبک " از شکنجه به عنوان روش معمول در تحقیقات استفاده می کنند."

حال علیرغم این سابقه سرکوب و خون صد ها نفری که به تازگی بر خیابان های اندیجان ریخته شد، از طرف جورج بوش این پهلوان آزادی و دموکراسی در جهان، صدائی بیرون نیامده. راز بزرگی در این سکوت نیست زیرا چیزی که بوش بدنبالش است ارتقاء منافع امپریالیزم آمریکا است. تصادفی نیست که تمام مردانی که از طریق این انقلاب های نارنجی و مخملی و غیره در اوکراین، گرجستان و قزغیستان به قدرت رسیده اند، طرفدار باز کردن در های کشور شان به روی نفوذ اقتصادی امریکابوده و نیروهای نظامی شان را طبق توصیه های امریکابکار میگیرند. منظور بوش از تقویت " آزادی" در این کشور ها " آزادی" ادغام عمیق تر و بیشتر این کشور هادر سیستم امپریالیستی تحت سلطه آمریکا

قصر سفید در بیانیه اش با تکرار ادعای کریموف که در میان قربانیان " تروریست های " شناخته شده وجود دارند، از کریموف حمایت کرد. وقتی باخشم جهانی نسبت به این کشتار مواجه شد از حمایت عریان دست کشید و فریبکارانه از " هر دو طرف " خواست که " خود دار باشند ". اردوی سرکوبگر کریموف را آمریکا تا به دندان مسلح کرده و تعلیم می دهد.

جورج بوش کاملا با دیکتاتور های خونخوار شرق میانه و آسیای میانه توافق دارد فقط به شرطی که این خونخواران از آمریکا تابعیت کنند. بطور مثال چند ماهی پیشتر از این واقعه آمریکا و رسانه های جهانی اش کارزار بی وقفه ای را علیه رئیس جمهور وقت اوکراین ( بنام کوچما ) براه انداختند و توجه کل جهان را به سوی فساد دولتی و " تقلب های انتخاباتی " و " تحریکات رسانه ها علیه مخالفین رژیم " جلب کردند و زمینه " انقلاب نارنجی " و نصب حکومت تحت رهبری یوشی چینکو که طرفدار آمریکا است را فراهم کردند. در گرجستان هم زمینه های انقلاب " مخملی " را فراهم کردند و آنجا بی وقفه حکومت شورانازده را تا فولش تعقیب کردند و ساکاک شویلی را که تحصیل کرده دانشگاه هاروارد بود ب قدرت رسانیدند. سپس در قزغیستان، حکومت آقایوف نیز دچار همان سرنوشت شد.

واقعیت آن است که رژیم کریموف که مورد حمایت آمریکا است از نظر فساد و سرکوبگری بسیار فراتر از کوچما، شورانازده و آقایوف است. در ازبکستان اصولا نمیتوان

## تبصره شعله جاوید

طی روزهای اخیر علائمی مبنی بر تغییر در سیاست های دولت ازبکستان مشاهده شده است. حکومت ازبکستان خواست خروج قوای امریکائی از ازبکستان را مطرح کرده و پارلمان ازبکستان نیز این خواست را تأیید کرده است. چنین به نظر می رسد که رژیم اسلام کریموف از حوادث قزغیستان، گرجستان و اوکراین بیمناک شده و از ترس اینکه آمریکا در آینده از نیروی دیگری حمایت خواهد کرد چرخش بسوی روسیه را مدنظر قرار داده است.

از جانب دیگر خواست حکومت و پارلمان ازبکستان مورد حمایت روسیه و چین نیز قرار گرفته است. این حمایت میتواند در چوکات « پیمان شانگهای » اشکال نسبتاجدی تری نیز بخود بگیرد. حوادث آینده نشان خواهد داد که رژیم اسلام کریموف صرفا در صدد چانه زدن با دولت امریکا است و یا اینکه واقعا میخواهد، و میتواند، چرخش جدی ای به سوی روسیه بعمل آورد. در صورت دوم وضع امریکا در سائر کشورهای آسیای میانه و افغانستان متاثر خواهد شد.

## اردوی رهاییبخش خلق چهار حمله هماهنگ را پیش میبرد

... انقلابیون توانستند در مقابل حملات آن مقاومت بنمایند. یک روزنامه گزارش داد که هنگام حمله، ۵۰۰ پولیس مسلح در پوسته میرچایا، ۲۵۰ نفر پولیس اردوی شاهی در پسته نظارت قول اردوی بندی پور، ۸۰۰ نفر از سربازان اردوی شاهی نیپال در فرقه چورهوا و حدود ۱۵۰۰ نفر در فرقه نظامی داراپانی بودند. بعداً، زیر فشار اردو، روزنامه ها تصاویر متفاوت ارائه کردند... صفحه: ۲۰

## کشتار رهبران انقلابی مائوئیست توسط ارتش فاشیستی ترکیه

... مطبوعات ترکیه اخبار این کشتار را سه روز پی در پی با عناوین درشت چاپ کردند. مطبوعات دست راستی زوزه می کشیدند که " بدون شک یک ضربه مهلک " بر مائوئیستها وارد آمده است. روزنامه ملیت با خوشحالی پیش بینی میکرد که " مائوئیست ها بایک ضربه تمام شدند ". اما شرکت هزاران نفر در مراسم تشیع جنازه این رهبران جانباخته مشت محکمی به دهان اینان بود و نشان داد که نفرت مردم از این رژیم چقدر عمیق است. صفحه: ۱۶

## چان چو چیائو رهبر برجسته مائوئیست

... چان نوشت، راه حل این است : « تجربه تاریخی بما نشان میدهد برای اینکه پرولتاریا بر بورژوازی فائق آید و نگذارد چین تبدیل به یک کشور رویزیونیستی (سوسیالیست در نام ولی ماهیتا سرمایه داری ) شود، باید دست به اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی در همه جوانب جامعه و در همه مراحل بزند . « صفحه:

## آشغال ها!

### در مورد نتایج انتخابات ریاست جمهوری

#### ۴ تیر (سرطان) ۱۳۸۴

... دعوی اصلی پشت پرده که گاه به گاه به بیرون درز میکرد ( و میکند) بر سر جوابی است که هیئت حاکمه ایران بالاچار و هرچه سریعتر باید به طرح خاورمیانه ای امریکا بدهد. کاخ سفید علاوه بر موضعگیری ها و فشارهای رسمی که برای همسو کردن رژیم اسلامی باسیاستهای اصلی خود اعمال می کند، ارتباطات و رایزنی های پشت پرده باسران این رژیم را بی وقفه ادامه می دهد.

## تظاهرات دختران لیلیه دانشگاه کابل

... اعتراضات و خواست های تظاهرکنندگان کاملاً نادیده گرفته شد و کسی به حرفهای آنها گوش نداد. برعلاوه تظاهرات مذکور دیگر اصلاً ادامه نیافت و در واقع در نطفه خفه شد. در جامعه مستعمره - نیمه فنودال افغانستان ، شوونیزم مردسالارانه فنودالی غلیظی وجود دارد. صفحه: ۱۶

## ارتجاع مذهبی امپریالیستی

صفحه: ۱۵

## ازبکستان : (( دموکراسی )) به سبک جورج بوش

مردم شهر کوچک اندیجان در ازبکستان شورشی کردند که در عرض چند روز بعد به طرز خونینی سرکوب شد. صفحه : ...

## اعتصاب غذائی لیلیه پوهنتون هرات رژیم دست نشانده را سراسیمه کرد

... محصلان اعلان نمودند تا رسیدن به اهداف شان از اعتصاب خویش دست نخواهند کشید. این اعتصاب مدت دو روز را در بر گرفت. اعتصاب در اعتراض به عدم جای کافی برای استراحت، عدم آب آشامیدنی صحی، موجودیت کثافات در تشنابها و دستشویی ها و غیره براه افتاد. این اعتصاب دو روزه همبستگی کامل محصلان لیلیه پوهنتون را به نمایش گذاشت و اثرات مثبت آن در بین محصلان نهاری پوهنتون به خوبی مشهود بود. صفحه : ۱۸

## تظاهرات اهالی بگرام در مقابل قرارگاه مرکزی قوای امریکائی در افغانستان

... تظاهر کننده گان با شعار های مرگ بر نیروهای تجاوز گر امریکایی و دولت کززی در مقابل قرارگاه نیروهای اشغالگر تجمع کرده بودند. گفته میشود که شب گذشته نیروهای مستقر در بگرام در نتیجه یک عملیات جستجو ۸ تن از اهالی بگرام را بازداشت کردند... صفحه: ۱۹